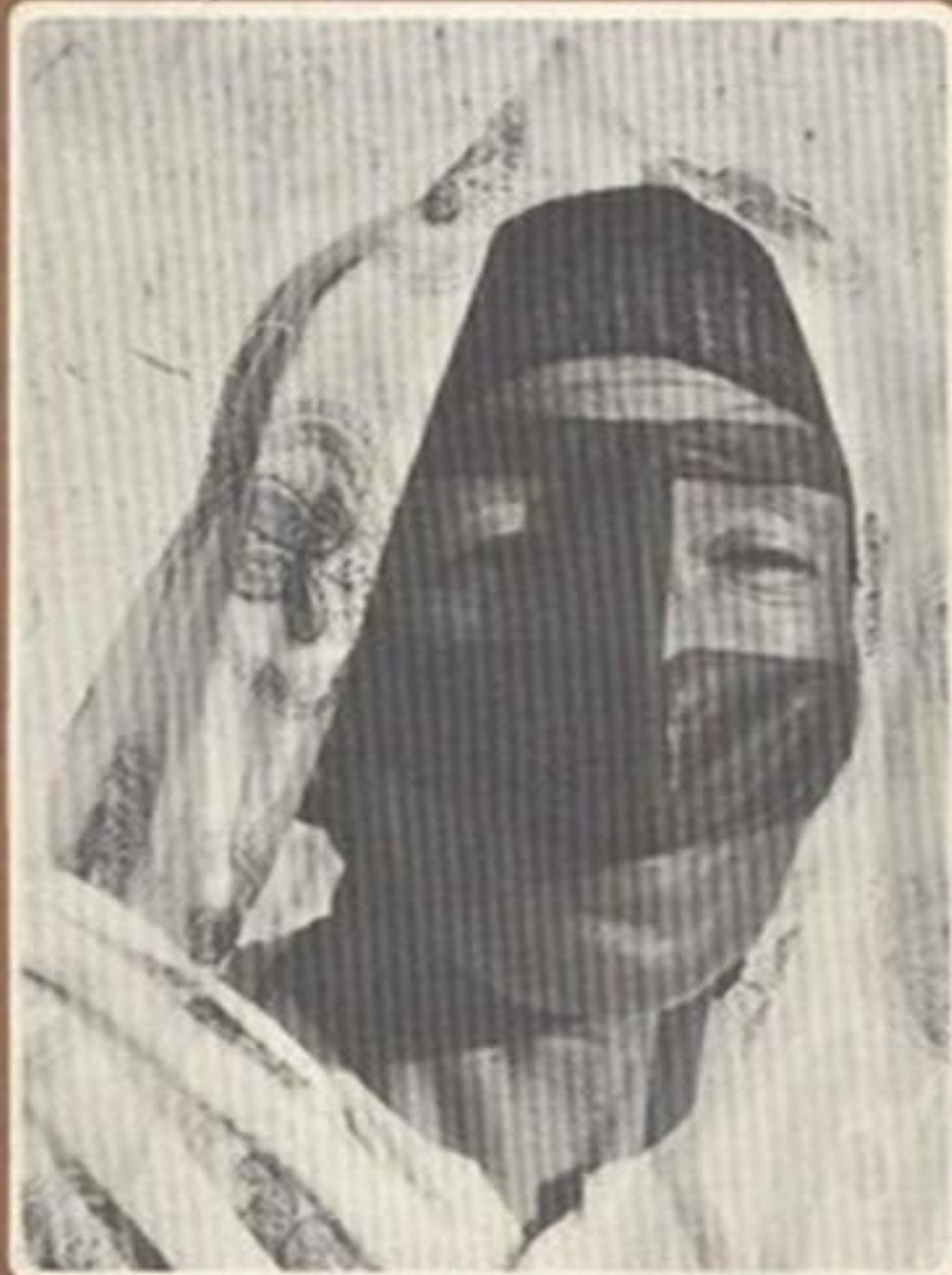


اهل هوا

غلامحسين ساعدي





اهل هموا

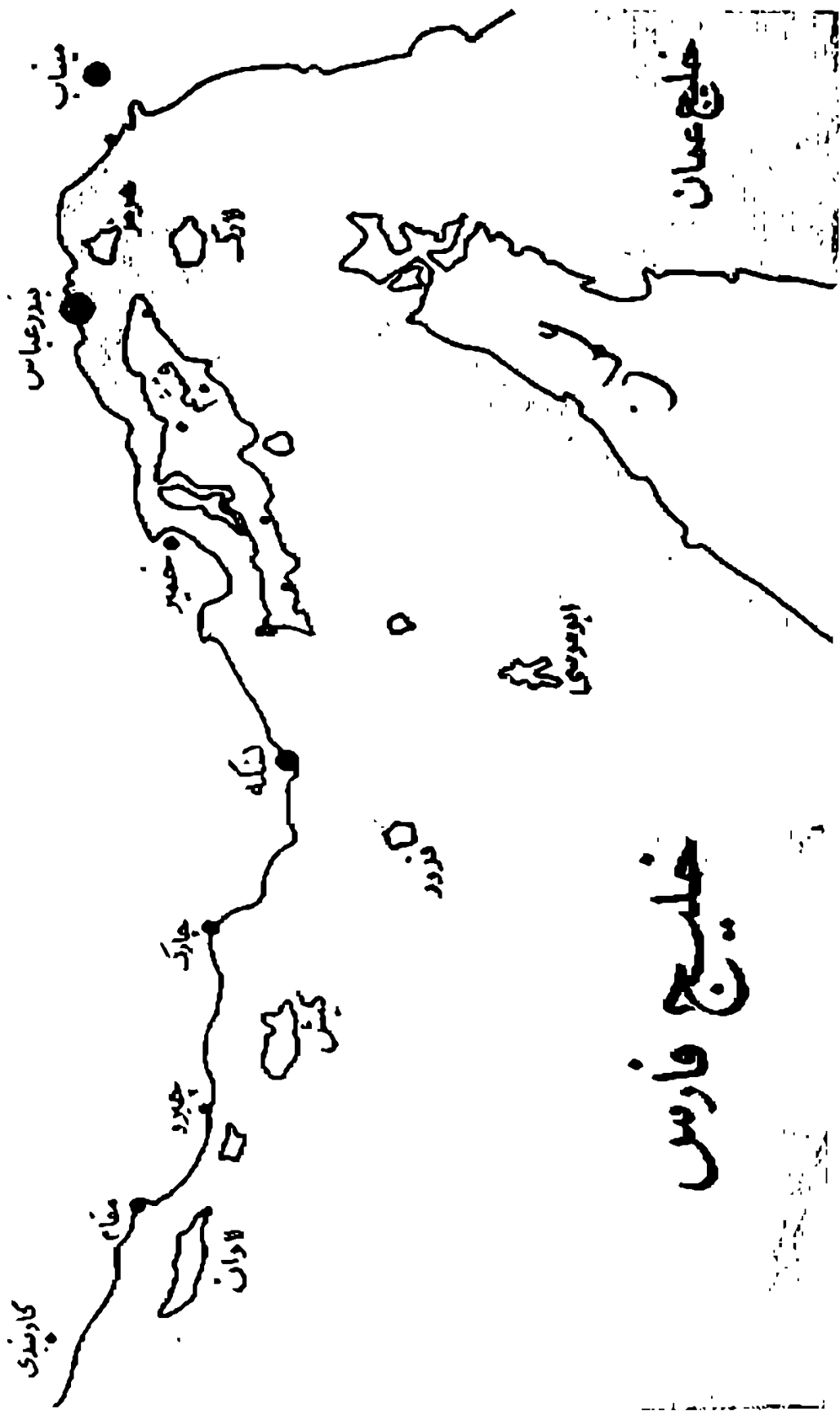
تالیف

غلامحسین ساعدی

چاپ و صحافی دو هزار نسخه از این کتاب در اردیبهشت ماه ۱۳۴۵
در چاپخانه دانشگاه تهران پایان پذیرفت

حق طبع مخصوص مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی است

بها : ۷۰ ریال



خلیج فارس

خلیج عمان

پناب

بدرعباس

لاون

چارک

چپرد

لاوان

شکه

فرد

ابورسی

کادنبی

مغان

پناب

مقدمه

داستان «اهل هوا» بظاهر مجموعه‌ایست از یادداشت‌های مسافری دقیق و کنجکاو و نویسنده آن نیز با فروتنی که خاص او است ادعائی جز این ندارد. اما در حقیقت مقدمه‌ایست بر سلسله تحقیقاتی که باید درباره آداب و رسوم پیچیده و شگفتی که در گوشه و کنار سرزمین ساپراکنده است، انجام گیرد.

آنچه در این صفحات میخوانیم تاکنون بر ما ناشناخته بوده است و از ولایتی نیز که این ماجرا در آن روی میدهد آگاهی کافی نداشته‌ایم و نداریم.

این کتاب دو قسمت اصلی دارد: نخست یادداشت‌هایی درباره ساحل نشینان جنوب و یا بهتر بگوئیم منطقه میناب و روستاهای میان بنادر لنگه و بوشهر و جزایر باب هرمز و قسمت دیگر شرح انواع بادهائی است که اهل هوا دچارشان هستند و چند ضمیمه (شرح احوال بزرگان اهل هوا، موجودات افسانه‌ای دریا‌های جنوب و مانند آن)

شیوه تحقیق بر اساس روش مونوگرافی نویسی است و نویسنده خواسته است موضوع خاصی را که عبارت باشد از آداب و رسوم اهل هوا از طریق مشاهده مستقیم مطالعه کند و دیده‌ها و شنیده‌های خود را البته با ترتیب و نظم منطقی ثبت نماید. بیگمان او در این کار موفق شده خصوصاً که برای نخستین بار و به تنهایی باین کار پرداخته است

نش

اهل هوا

و موضوع مطالعه نیز بدون شک دشواریهای بسیار داشته است و مثلاً نمونه گیری منطقی و تنظیم پرسشنامه و بکار بردن روش‌هایی از این قبیل امکان پذیر نبوده است. اگر از لحاظ روش تحقیق، «اهل هوا» را با دو تحقیق قبلی ساعدی^۱ مقایسه کنیم پی می‌بریم که در کارش ما هرتر شده است و هرچند که گاه گاهی باخیال پردازیهای یک داستان‌نویس روبرو هستیم میتوان احساس کرد که او نیز دچار وسواس اهل تحقیق شده است.

درباره کرانه‌های خلیج فارس مطالعات تاریخی و جغرافیایی و سیاسی متمدنی در دست است ولی مطالعه درباره وضع اجتماعی مردمانی که در این سواحل روزگار می‌گذرانند موضوعی است که فقط در چند سال اخیر اندک توجهی بآن شده است و این توجه نیز بیشتر بآن قسمت از خلیج بوده که با استخراج نفت سروکاری داشته است^۲. در مقدمه این کتاب از نواحی دیگر خلیج سخن رفته است و از این لحاظ تازگی دارد. اما رابطه لازم میان این مقدمه و موضوع اصلی تحقیق برقرار نشده است درحالی‌که بیگمان شناخت محیط اقتصادی و اجتماعی این سواحل، ما را در تفسیر و تجزیه و تحلیل آداب و رسوم اهل هوا یاری بسیار خواهد

۱- «ده ابلخچی» و «شکین شهر با خیاو» هر دو کتاب از انتشارات

مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۲- از جمله این مطالعات: «خارگ» از جلال آل احمد. «خارگ» در

زبان استیلای نفت» از خسرو خسروی و چند مقاله در مجموعه «مینار خلیج

فارس از انتشارات وزارت اطلاعات

کرد. این دیار گرم و سوزان از دیرباز پایگاهی بوده است برای دادوستد کالا و رفت و آمد اندیشه‌ها و آدمها میان آسیا و افریقا.

هندیها، افریقائی‌ها، اروپائیها و ساسی‌ها طی قرن‌ها گذارشان باین حدود افتاده است و بسیاری از ایرانیان نیز از همین راه‌ها به گوشه‌کنار جهان رفته‌اند و هنوز هم کم و بیش میروند.

از نخستین سالهای قرن بیستم تغییرات مهمی در زندگی مردم این مناطق خصوصاً نواحی نفت‌خیز آغاز شده و اقتصاد مبتنی بر ماهیگیری و صید مروارید و پرورش نخل جای خود را با اقتصاد صنعتی داده است. مردم سواحل خوزستان کسب و کار تازه‌ای پیدا کرده‌اند و در سواحل فارس و کرمان نیز بیگمان در مدت کوتاهی دگرگونیهای بسیار رخ خواهد داد و در اثر این تغییرات آداب و رسوم قدیم رو به نابودی خواهد رفت.

آداب و رسوم مردم این نواحی بخاطر مجاورت با دریا و تماس نسبتاً ناچیز با داخل فلات ایران با آداب رسوم دیگر نقاط ایران شباهت کمی دارد و شاید بهمین علت باشد که در نظر ما شگفت انگیز و خارق‌العاده جلوه میکند. از جمله این آداب و رسوم انواع رقص‌هایی است که ظاهرآ برای دفع بعضی باده‌ها و درمان شفای بیماران سودمند است ما تاکنون اطلاع زیادی در این باره نداشته‌ایم: نوشته هانری ماسه در کتاب «آداب و رسوم ایرانی»، مقاله‌ای تحت عنوان «زار» در دائرةالمعارف اسلام، نوشته‌هایی تحت عنوان یادداشت‌های یک جهانگرد ایرانی و پایان نامه تحصیلی یکی از دانشجویان دانشکده پزشکی تهران در شمار تحقیقاتی است که در این باره انجام گرفته است.

گویا عقاید مربوط به بادهای زار از راه حبشه در سرزمین های اسلام راه یافته است و عقایدی مشابه آنچه در ایران وجود دارد در مصر و حجاز و عمان نیز تحت عنوان زار دیده میشود . مسلمانان و مسیحیان حبشه معتقدند که زار از جمله ارواح خبیثه‌ای است که در رودها و چشمه‌ها بسر می‌برند و گاهی در کالبد آدم‌ها حلول میکنند . انجام بعضی مراسم و خصوصاً انواع رقص‌ها این ارواح را مجبور بترك کالبد انسانی میکند . این عمل معمولاً بوسیله زنی انجام میگردد و مراسم چند شبانه روز طول میکشد و رقص همراه با صدای طبل‌های کوچک و بزرگ است . در سومالی نیز همین رسم بنام «سار» وجود دارد .

اما آنچه از کتاب ساعدی بدست می‌آید بطور خلاصه چنین است:

اهل هوا کسانی هستند که گرفتار یکی از بادهای شده‌اند و بادهای قوای سروز و اثیری و جادویی را گویند که همه جا هستند و مسلط بر نوع بشر . هیچکس را قدرت مقابله با آنها نیست و آدمیزاد در مقابلشان راهی جز قربانی دادن و تسلیم شدن ندارد . بادهای همچون آدمیان مهربان یا بی‌رحم ، کور یا بینا ، کافر یا مسلمانند . وقتی که باد سراغ کسی رفت و او را «سركب» خود ساخت دیر یا زود مریض و «هوائیش» میکند . برای رهائی از درد و رنج باد باید پیش «بابا» و یا «ماما»ی آن باد رفت . برای «پائین آوردن و زیر کردن» باد هر بابا و یا ماما مجالس و مراسم خاصی «برای بازی کردن ترتیب میدهند» و طی همین مراسم است که بابا یا ماما باد را از تن بیمار بیرون میکند . مجلسی و سفره‌ای و خونی و این مراسم همانست که باد میخواهد و بوسیله همین‌ها است که باد صاف و بینا میشود و شخص مبتلا در جرگه اهل هوا درمی‌آید .

چند نکته اصلی در این مطالب بچشم میخورد .

۱- بادها از افریقای سیاه و عربستان آمده‌اند . البته بادهای هندی و فارسی هم هستند ولی از لحاظ اهمیت بیای بادهای سیاه نمی‌رسند .
 ماماها و باباها همه سیاه هستند . مراسم رقص و همچنین شکل طبل‌ها و دهل‌ها افریقائی است .

۲- این بادها قبل از رسیدن به سواحل ایران و شاید هم در همین سواحل رنگ و شکل اسلامی گرفته‌اند و بعضی اشعار و اورا دجادوئی افریقائی با اشعاری در مدح پیغمبر اسلام مخلوط شده‌اند و خصوصاً مطهرات و محرمات اهل هوا به محرمات و مطهرات اسلامی شباهت پیدا کرده است .

۳- برخی اعتقادات عاسیانه ایرانی (جن ، آل و ...) باین آداب آمیخته شده و حتی بعضی قصص مربوط به صوفیه به بزرگان اهل هوا نسبت داده شده است .

۴- هنوز تعریف بادها و طبیعت آنها کاملاً روشن نیست و با عقاید مربوط به جن ، پری ، غول ، دیو ، ام‌الصبيان آمیخته است .
 ۵- این بادها بصورت ارواح خبیثه هستند ولی گاهی نیز بزرگان و مشایخ بعد از مرگ بصورت باد در می‌آیند (مانند شیخ شائب و شیخ شریف)^۱

۶- بعضی‌ها بیشتر در معرض ابتلاء بادها هستند و معمولاً کسانی که وضع اقتصادی و اجتماعی بدتری دارند بیشتر دچار بادها میشوند: فقرا و سیاهان ، ماهیگیران و جاشوان و غواصان سیاه بخت .

تجار و ناخداهای کشتی‌های بزرگ هیچوقت دچار نمیشوند.
 ۷- بادها از مبتلایان میخواهند که بآنها هدیه‌های گرانبها بدهند، آنچه معمولاً طبقات تنگدست بآن کمتر دسترسی دارند. باد میگوید: «من انگشتر طلا میخواهم، من پیراهن ابریشمی میخواهم، من خنابندان میخواهم»^۱

۸- مبتلایان بعد از شفا یافتن در جرگه اهل هوا در می‌آیند یعنی در جرگه طبقات محروم و تنگدست و این گروه سازمان و مقرراتی دارد: مطهرات و محرمات گروه^۲ و مقررات «حد» برای اعضاء گروه^۳
 ۹- بابا و ماما فقط شفا دهنده نیستند و تنها نقش «واسطه» را بازی نمیکنند بلکه ریاستی نیز بر اهل هوا دارند.

نکاتی که بر شمردیم نشان میدهند که این موضوع شایان توجه و تفکر و تحقیق بیشتر است و نباید این اعتقادات را بسادگی در زمره مراسمی که در همه جای دنیا برای دفع ارواح خبیثه بکار میرود بشمار آورد و ممکنست جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی خاصی داشته باشد.
 انسان ابتدائی آنچه را که نمیتوانسته درک کند و مکانیزم آنرا تشخیص دهد بقوای مرموز و نهانی نسبت میداده و بدینسان است که اعتقاد به ارواح خوب و بد، جن و پری، mana و مانند آن در همه جا هست، نتیجه این گونه اعتقادات توسل به جادوگری بوده است و کمک گرفتن از جادوگر و شفا دهنده که قادر بوده بر ارواح تسلط یابد. در برابر

۱- صفحات ۱۳۹ ۵۵ین کتاب

۲- صفحه ۳۶

۳- صفحه ۴۵

این عقاید که بطور اعم Animisme خوانده میشود مکتب Mécanisme بوجود آمده است که پدیده‌های حیاتی را مربوط به پدیده‌های شیمیائی و فیزیکی میدانند و این خود داستان درازی است ولی امروزه نیز مردمان بسیاری هستند که در افریقا، استرالیا و افریقای جنوبی بسر میبرند و هنوز چنین اعتقاداتی دارند و از جادوگر و شفا دهنده مدد می‌طلبند و از جمله عقاید مربوط Chamanisme است که در آن شفا دهنده طی مراسمی شبیه آنچه در سواحل جنوبی ایران دیده میشود بیماریها را درمان میکند و در این باره مطالعات مربوط به این آداب و رسوم در امریکای جنوبی^۱ و یا مطالعاتی که درباره اختلاط مذهب کاتولیک با عقاید Vaudou در جزایر هائیتی شده است^۲ برای تفسیر اعتقادات اهل هوا (خصوصاً اختلاط آن با اسلام) شاید بهکار آید.

ساعدی بخود جرأت تجزیه و تحلیل نمیدهد و حقیقتاً هم قبل از اطلاع کامل برچگونگی مطلب نمیتوان و نباید آنرا تفسیر کرد و با آنچه در جاهای دیگر معمولست مقایسه نمود. باید در چند مورد تحقیقات بیشتری انجام گیرد: درباره خصوصیات بیماران و نشانه‌های بیماری، شخصیت بابا و ماما، و وضع روانی و اجتماعی آنها، درباره طریقه معالجه دقیقتر از آنچه که در این کتاب آمده است و بالاخره درباره

۱ - Sebag, L. «Chamanisme Ayoréo» in «L' Homme»

Avril, juin 1965

۲ - Métraux, A. «Le vaudou et le Christianisme» in «Temps Modernes» No 136 1957

سازمان اجتماعی اهل هوا.

در این مطالعات باید از علوم مختلف مانند روانشناسی مرضی^۱، جامعه‌شناسی، و انسان‌شناسی خصوصاً شاخه‌جدیدی از آن که بعوامل روانی تمدن‌ها توجه میکند^۲ مدد گرفت و مطالعاتی همه‌جانبه انجام داد تحقیق درباره اهل هوا خوب آغاز شده است و ارزش آنرا دارد که دنبال شود.

دکتر جمشید بهنام

۱- Psycho-Pathologic

۲- Anthropologie-Psychiatrique

		یادداشت‌های پراکنده دربارهٔ ساحل نشینان جنوب	صفحه ۱
۲۹	»	اهل هوا	
۳۹	»	زار	
۵۸	»	زارهای عمده و مشهور	
۵۹	»	ستوری	
۶۲	»	شیخ شنگر	
۶۴	»	دینگک مارو	
۶۶	»	ام گاره	
۶۸	»	بوسریوم	
۷۰	»	چین یاسه	
۷۲	»	په په	
۷۳	»	دای کتو	
۷۴	»	بوجمبه	
۷۶	»	بابور	
۷۸	»	نمرو	
۷۹	»	تقروری	
۸۰	»	قصاص	
۸۳	»	نویان	
۹۵	»	مشایخ	
۹۷	»	مشایخ عمده و مشهور	

۹۹	صفحه	شیخ فرج
۱۰۴	»	شیخ ادروس
۱۰۶	»	شیخ عثمان
۱۰۷	»	شیخ جوهر
۱۰۸	»	شیخ البحار
۱۱۱	»	شیخ شائب
۱۱۳	»	شیخ شریف
۱۱۴	»	شیخ سید احمد
۱۱۵	»	شیخ سید محمد
۱۱۶	»	شیخ جنو
۱۱۷	»	شامی
۱۱۹	»	باد جن
۱۲۵	»	لیوا
۱۲۹	»	ام الصبیان
۱۳۳	»	شرح حال چند نفر از اهل هوا
۱۴۷	»	موجودات افسانه‌ای دریای جنوب
۱۵۵	»	سازها و لوازم اهل هوا
۱۶۷	»	اصطلاحات اهل هوا
۱۷۹	»	طرح و تصویر
۲۰۵	»	ضمیمه
۲۰۷	»	اعلام

یادداشت‌های پراکنده درباره

ساحل نشینان جنوب

ساحل نشینان دریا‌های جنوب ایران، سال‌ها سال با مرزنشینان خاکی‌های دیگر آشنائی و رفت و آمد و آمزش داشته‌اند. راه این آشنائی دریا بوده است و وسیله، همان کشتی و جهازات معمولی که بومیان خود می‌ساختند و به آب می‌انداختند. و اگر امروزه روز به جهاتی رفت و آمدها محدود شده زمانی بوده است که ازهر بندر و آبادی که پناهگاهی برای جهازات داشته، «بوم»‌های کوچک و بزرگ بادبان می‌کشیدند و هر چند وقت یک بار عازم دیار دور و نزدیک می‌شدند، با همان سیاق و روش افسانه‌ای، یعنی تن به موج و قضا سپردن و دل شیر داشتن و واهمه نکردن.

هدف این رفت و آمدها سیر کردن شکم بوده، نه عیاری و بهادری. و مقصدشان سواحل افریقا در درجه اول و بعد سواحل هند. جهازاتی که چنین راه‌های دور و درازی را می‌رفتند کارشان حمالی و کرابه کشی بوده است. و ای بسا که برای پیدا کردن کار و معاش مدت‌ها خالی روی دریا‌های غریب راه می‌سپردند و پاره می‌زدند و در کنارهای نا آشنا پهلو می‌گرفتند. بهر صورت جهازات ایرانی معمولاً سواحل افریقا را در چنین مسیری می‌پیمودند: ابتداء عازم مسقط و خاک یمن می‌شدند و بعد مکل را پشت سر گذاشته به مرز سومالی می‌رسیدند و بعد به «سوگد شو»

پایتخت سومالی وارد می شدند و بالاخره از کشمیر، قلندی، گاسبی، بمبسه، زنگبار و دارالسلام رد شده به تانگانیکا می رفتند و بیشتر وقت ها تا آخرین حد جزیره «بیجو» راه می سپردند. این مسیر را یک کشتی کوچک جزیره هنگام سه سال و اندی پیش، این چنین پیموده است: از جزیره هنگام تا آبادان خالی رفته با جاشزان و کارگران دریا، همه بومی جزایر تنگه هرمز، از آبادان خرما بار زده رفته عدن و خرما را در آن ولایت خالی کرده است. از عدن نمک گرفته و برده زنگبار، نمک رابه زنگباری ها تحویل داده، مدت چهل پنجاه روز در آن ولایت توقف کرده، بعد خالی راه دریا را پیش گرفته تا به جزیره «بیجو» رسیده اند و در آن جا چوب «چندل» بار کرده برگشته اند، چوب ها را در بحرین فروخته، خالی آمده تا به جزیره هنگام رسیده اند. این سفر ده ماه تمام طول کشیده است. البته تمام جهازات چنین خط سیری ندارند، هر کدام به دلخواه، خود را از راه های مختلف به جاهای مختلف می رسانند، ولی مدت سفر معمولاً از نه ماه تا یازده ماه طول می کشد. هم اکنون بیست چهار ویست پنج «بوم» بزرگ بندرکنگ، تنها یک ماه در آبهای وطن لنگر می اندازند و بقیه سال را همه روی آب هستند، با جماعت کثیری از اهالی که به عنوان جاشو و کارگر و حامل مشغول کارند.

گاهی وقت ها جهازات ایرانی به سواحل هند سفر می کنند، در چنین سفر هائی، جهازات عازم هند همه ابتدا در لنگرگاه جزیره هنگام پهلو می گیرند و از آن جا به طرف بندر جاسک راه می افتند و از «جاسک» تا «کوک سر» توقفی در کار نیست. و بعد به «سیدانی» و «کنارک» و چاه بهار و بالاخره به «گواتر» می رسند و از آنجا به «خورمیان» و بالاخره به آب های

کراچی و بمبئی .

اما در برابره کشتی که بافریقا سفر می کند ، یک کشتی به هند نمی رود . بدین جهت است که فرهنگ ابتدائی «سواحلی» بیشتر از فرهنگ دیگر در عادات و سنن بومیان ساحل نشین ایرانی تأثیر گذاشته . این چنین سفرها و رفت و آمدها و همسایگی با سرزمین های عرب نشین و شیخ نشین و گاه گذاری تماس با آن هائی که از داخل ویا از نقاط دور دست مانند پرتقال و انگلستان بآن حواشی رفته اند ، باعث شده که مخلوطی از آداب و رسوم و معتقدات و خرافات عربی و هندی و سواحلی و ایرانی ، فرهنگ مردم آن سامان را تشکیل بدهد .

از سیاهان سواحل ایران هیچ نوع آمار تحقیقی یا تقریبی در دست نیست . بیشترشان از بندر جاسک تا حواشی بوشهر پراکنده اند ، و در هرآبادی عده ای هستند دور که یاسیاه اصیل . سیاهان جنوب ایران سه چهار نسل بیشتر نیست که به این حواشی آمده اند . هنوز عده ای از سیاهان پیر بیاد دارند و حکایت می کنند که وقتی سفیدها آن ها را در سواحل ایران پیاده می کردند ، همه را این وحشت گرفته بود که آن ها را آورده اند بکشند و بخورند . اغلب سیاهان را از جنگل های افریقا ، سومالی و زنگبار گرفته آورده به غلامی می فروختند . و حال که مثلاً بردگی از بین رفته و بی هیچ فرقی با سفیدهای برده زندگی سخت ، مشغول کار و صید هستند ، همه چیززندگیشان رنگ این طرف را گرفته است . همگی به فارسی سواحل جنوب صحبت می کنند ، البته بایک ته لهجه عربی یا سواحلی . اما آنچه را که از یاد نبرده اند یاد کارهائی است که از آن

دیوار آورده‌اند. در خانهٔ هر سیاه ایرانی چند دهل کوچک و بزرگ یافت می‌شود که وقت بی‌وقت «غنی» می‌کنند. نوازندگان و خوانندگان دوره‌گرد و مطرب مجالس عروسی و شادمانی همین‌ها هستند. باباها و ماماها ی زارها هم همین‌ها هستند. و شب‌ها که صدای دهل از هر دهکوره و آبادی و احیاناً هر کپری بلند است براحته‌سایهٔ روح افریقایی سیاه حس می‌شود. سیاهان جنوب ایران همه بادهل و ساز و آواز آشنا هستند. این‌ها نه تنها غم و اندوه خود را بلکه غم و اندوه سفیدها را هم علاج می‌کنند.

سیاه و سفید جنوب زندگی یکسان و یک نواخت دارند، بی‌هیچ مزیت مادی و نژادی به خاطر رنگ پوست. همه روی دریا کار می‌کنند و سیاه و سفید بیک اندازه سهم و مزد می‌برند. اما تحقیری که از دوران بردگی همراهشان بوده هنوز هم با آن‌ها هست. غیر از دهات که سیاه و سفید با هم زندگی می‌کنند، به‌مدیگر زن می‌دهند و از همدیگر زن می‌گیرند. در بندرها و آبادی‌های بزرگ، سیاهان محله‌شان تا حدودی مشخص و سواست. مثلاً سیاهان بندر عباس بیشتر در دو محله جمع هستند، پارسیم «منبرسیاهان» و «پشت شهر» و زندگیشان در سطح پائین‌تر از سفیدهاست.

اما در دهات ماهیگیری ساحلی چنین مرزی بین جماعت سیاه و سفید وجود ندارد، ولی با وجود این، در آبادی «کلات» ریش سفید آبادی به پیر سرد سیاهی که در جمع مانده بود گفت «این جنگلی است، مثل حیوان». و سیاه پیر هم گفت «آره، من جنگلیم، مثل حیوان». و خندید.

در طاحونه که دلاک دوره گرد برای ختنه دسته جمعی اطفال احضار شده بود ، چند ماهیگیر سیاه را که دورتر به تماشای غریبه ها ایستاده بودند، نشان داد و گفت «این ها گاوند.» و سیاه ها تصدیق کردند .

صیادان ساحل نشین ایرانی با ابتدائی ترین وسایل ، ماهیگیری می کنند . همه در ساحل نشسته اند ، رو به دریا و پشت به خشکی و منتظر ماهی . و وقتی ماهی پیدا می شود ، می برند روی قایق های ساده ای که نمی تواند مسافت زیادتری از خشکی دور بشود و خود را به شکار می رسانند . بندرت در یک یا چند آبادی ، یک سوتور لنج پیدا می شود که بتواند از ساحل فاصله ای بگیرد و به جاهای پربرکت دریا دسترسی پیدا کند . و بیشتر با عامله که قایق های بزرگی هستند پاروزنان در اطراف ساحل گشت می زنند و «لیغ» می ریزند و ماهی جمع می کنند . بعد از عامله «هوری» یا «تساله» وسیله دیگر راهیابی بدریاست و با این قایق ها جز این که قلاب به دریا بریزند و چند ماهی گوشتی صید کنند شکار دیگری نمی توانند . با چنین وسایلی بدریا می روند و دام پهن می کنند . اما دام ها اغلب سطحی است ، زیرا که قایق کوچک قادر است تنها دام های سطحی را بساحل بکشد . برای دام های عمقی قایق های بسیار بزرگ چند تنی لازم است که ندارند .

دریاها همه بخشنده نیستند . دریای بعضی آبادی ها در خست به کوبر می ماند . اما تقصیر همیشه مال دریانست . ساحل چنین دریاها

بیشتر گناهکارند. وقتی ساحل بریده و سنگلاخ باشد چنانکه نتوان زورقه را به خشکی کشید و «پوسته»^۱ ای هم در کار نیست، بناچار دریا متهم می‌شود. و بخاطر همین مسئله است که راه و روش شکار ماهی در هر وجه از ساحل جنوب تغییر می‌کند. در بندر لنگه تنها «گرگول» بدریا می‌اندازند. در «گورزه» باعامله می‌روند ولیغ می‌ریزند، در «سایه خوش» تنها «هدر» Hedre یا «مشتا»^۲ می‌کارند.

نوع صید هم فرق می‌کند، در «گورزه» تنها ماهی‌حشینه می‌گیرند ماهی حشینه (مومغ) ۱۰-۱۵ سانتیمتر طول دارد و همان ماهی مشهور و خوشمزه ساردین است که در ساحل ایران خشک می‌کنند و به عنوان کود می‌فروشند. در «طاحونه» ماهی‌های بزرگ سیاف و کوسه می‌گیرند. (طاحونه و گورزه همسایه‌اند و ۳۲ کیلومتر از هم فاصله دارند) و در بندر لنگه فقط ماهی گوشتی، در ده «کورزین» Kavazin (جزیره قشم) میگو صید می‌شود. در آبادی «رسچاه» (جزیره قشم) بیشتر «موتوه» می‌گیرند. موتوماهی کوچکی است ۵-۶ سانتیمتری که بازجهت کود صادر می‌شود. در بنادر و آبادیهای بزرگ همیشه ماهی گوشتی صید می‌کنند، زیرا که ماهی گوشتی خریدار دارد و نمی‌گردد. ولی در آبادیهای کوچک که راه و وسیله و سردخانه ندارند صید حشینه و موتو معمول است و در آبادیهای که نه راه و نه وسیله دارند و نه جماعت قابل توجه، به شکارچند ماهی گوشتی که شکم اهالی را سیر بکند قناعت می‌کنند.

۱- پناهگاه قایق‌ها را گویند.

۲- تله‌هایی است که از مهر Malir نخل در ساحل درست می‌کنند.

فصل صید از اواخر پائیز شروع می‌شود. درست از روزهایی که ساحل‌نشینان به خانه و زادگاه برگشته‌اند و از اوایل بهار بساط ماهیگیری تقایل می‌یابد از همان ایامی که زمزمه کوچ در می‌گیرد و دهاتی‌جماعت به دیار غربت رو می‌آورد. دریا هیچوقت از ماهی‌خالی نیست، چه تابستان و چه زمستان. اما با گرم شدن روزها، ماهی از ساحل فاصله می‌گیرد و به عمق و خنکی دریا پناه می‌برد و ماهیگیر ایرانی که وسیله دور شدن از خاک و وسیله صید شکار ته دریا را ندارد بناچار منتظر روزهایی می‌شود که هوا سرد شده، ماهی به ساحل، به خاک، به خانه او نزدیک شود.

ساحل‌نشین ایرانی با همه تلاش، همیشه دست خالی، منتظر احسان دریاست.

مدتی است که دلیل خست دریا معلوم شده، از دوسه سال پیش که متوجه شده‌اند دار و ندار دریاها را کشتی‌های کوچک و بزرگ خارجی جمع می‌کنند و می‌برند. شیخ‌نشین‌ها کشتی‌های مجهزی دست و پا کرده‌اند و در عمیق‌ترین ناحیه دریا مشغول صید هستند. صید ژاپونی‌ها را به بهانه قرار داد و این حرف‌ها، موجه و غیر قابل اعتراض می‌دانند. اما یک دوسالی است که پاکستانی‌ها با ومایل خیلی مجهز، مانند دزدان دریائی، آب‌های ساحلی ایران را از چاه بهار تا حواشی بوشهر در اختیار گرفته‌اند. هر کشتی پاکستانی با صدها مزدور، یک دفعه و ناگهانی در دریای یکی از آبادی‌ها پیدا می‌شود. کیست که جرأت نزدیکی و اعتراض داشته باشد. قایق‌های کوچک یک دونفری

ایرانی بادیدن هیکل غول آسای کشتی‌های پاکستانی فراری می‌کنند. و آن‌ها نهنگ‌آسا، طناب‌بند «گرگول»‌ها و وسایل دیگر صید ایرانی‌ها را پاره می‌کنند تا مانعی سر راهشان نباشد و آنوقت لیغ‌های دو هزار متری به دریاها می‌ریزند و خروارها ماهی جمع می‌کنند و می‌برند. و حال چندیست جرأت حضرات تا آن حد زیاد شده که از جلو آبادی‌ها سان می‌روند و وقتی از بی‌سلاحی یک جزیره یا یک آبادی مطمئن می‌شوند، حتی در ساحل آن خاک پهلومی گیرند. زمستان گذشته پاکستانی‌ها نه تنها تمام وسایل صید مردم جزیره لارک را از بین برده بودند، بلکه در ساحل هم پیاده شده، درخت‌های سومر Somer جزیره را زده، همه را بار کشتی کرده، با قیافه حق بجانب دوباره راه دریا را پیش گرفته بودند. و لارکی‌ها برای گرفتن صدقه و وسیله صید از اقوام دور و نزدیک به ساحل عمان رفته و از بستگان «قصبی» خود کمک گرفته بودند. دفعات و کرات کشتی‌های پاکستانی در آب‌های اطراف جزیره قشم هم دیده شده‌اند که مردم دنبالشان کرده، بی‌نتیجه برگشته‌اند. و جالب این جاست که مزدوران پاکستانی بیشتر ایرانی‌ها هستند، مردم نواحی گواتر و چاه بهار و کنارک و آن طرف‌ها، که برای سیر کردن شکم و مزدی ناچیز، چنین نقشی را پذیرفته‌اند و برای غارت روزی برادران خود راه افتاده‌اند.

هرجهازی که برای صید راهی دریا می‌شود، ده تا بیست نفر جاشو به همراه می‌برد. ماهیگیری در همه جا روی قرار مدار است که بومی‌ها نسل بعد نسل آن را پذیرفته‌اند. در رمچاه (جزیره قشم) صید

نوبتی است ، دربارا چند قسمت کرده اند و هر قسمت به یک یا چند قایق رسیده که نوبتی به شکار می روند و هر قایق چه پر و چه دست خالی برگردد نوبتش را از دست داده است . در طاحونه هم از سال ها پیش صید نوبتی بوده و نوبت را همیشه از روی تور حساب می کرده اند . بدین ترتیب تور هر کسی که زودتر به ساحل برسد ، نوبت اول ، مال اوست . در «شناس» هر عامه یک روز به دریا می رود . اما همه جا یک چنین سیاقی معمول نیست . دریای جزیره هرمز برای صید همه ، همیشه آزاد است . و هم چنین است دریای خودآبادی قشم . سهم بری کارگران یک جهاز ماهیگیری هم با کم و بیش تغییری از یک رسم و عهد ثابت تبعیت می کند . معمولاً یک سوم تمام درآمد صید مال صاحب عامله است و بقیه بین همه جاشوها به نسبت مساوی تقسیم می شود . منتهی ناخدای جهاز دو برابر دیگران سهم می برد . ولی اگر لنج یا عامله دست خالی به ساحل برگردد ، کسی طلبکار نیست و سوخت نفت موتور یا پارگی تور را صاحب عامله تحمل می کند .

کشت و زرع دهات ساحلی بسیار ناچیز است . کم آبی و ناسرغوب بودن خاک و کار دریا همه مانع توجه به زمین شده است . آبادی ها هر قدر از ساحل بیشتر فاصله بگیرند ، کشت و زرع ، کار عمده اهالی می شود . مثال می زنم میناب و چاه مسلم را . با وجود این دهات ساحلی هم تا حد امکان و بر حسب استعداد خاک مقداری جو و کمی هم گندم می کارند . مثلاً هر خانوار در حدود ۵-۶ من . و گاهی هم صیفی جات کاشته می شود ، مانند آبادی شناس ، که پیازش به شیخ نشین ها صادر

می‌شود. اما نخل در هر آبادی به تفاوت چند صد اصله‌ای وجود دارد. خرماهای دهات ساحلی نوع مرغوبی نیستند و بیشتر شکری، مصلی، لشت، خضراوی زامردون، شعری، بقشی و... عمل می‌آید. خرما چه مرغوب باشد چه نامرغوب، غذای عمده ساحل نشینان است که خشک می‌کنند و یا در خم‌های بزرگ، ترنگه‌میدارند. علاوه بر خرما از برگ و چوب و «پنگ» نخل هم استفاده می‌شود. مهر ' Mahr برگ را در می‌آورند و با آن وسیله صید (مشتا) می‌سازند. و پنگ Pang (خوشه لخت خرما) را می‌گویند و طناب می‌بافند و می‌دانید که هیچ‌جهازی بدون طناب به دریا نمی‌رود و در ساحل هم قایق‌های کوچک و بزرگ را با طناب به اسکله و خشکی می‌بندند.

گله داری در دهات ساحلی معمول نیست. هر آبادی و هر خانوار ممکن است چند تائی بز داشته باشند یا نداشته باشند. گاو در آبادیهائی که کشت و زرع معمول است بیشتر نگهداری می‌شود. و اگر بزها آزادند و برای خود می‌گردند و مواظبتی نمی‌بینند، در عوض جنوبی جماعت سخت مراقب گاوشان هستند و عزت زیادی هم برایش قائلند. تا آنجا که برای گاوهای شیرده غذای مخصوصی می‌پزند با اسم «فخاره»، ماهی حشینه را توی دیگ بزرگی با خرما یا هسته خرما می‌جوشانند و بهم می‌زنند و معجونی درست می‌شود که سرد کرده آن را به گاومی دهند. معتقدند که فخاره شیر گاو را چندین برابر می‌کند. گوسفند در سواحل جنوب خیلی کم پیدا می‌شود. و جنوبی‌ها اغلب به بز، گوسفند هم می‌گویند بزها در تمام ساحل، آواره‌هائی هستند پر طاقت، مثل غربتی‌ها و

بلوچ‌های چلنگر که سال‌هاست با فقر و بیچارگی در حال کوچند و از رو هم نمی‌روند. ثروت عمده مردم جزیره لارک همین بزهای آواره هستند که در کوه‌های بلند و خرابه‌های قدیمی قلعه‌های پرتغالی، سرگردان و وحشی روزگاری می‌گذرانند و ای بسا که لارکی‌ها بخاطر پیاله‌ای شیر مجبور می‌شوند که تله کار بگذارند.

جمعیت سواحل جنوب ایران، هیچ وقت ثابت و معین نبوده است. تغییر فصول و تغییر کار و زندگی ماهیگیری و عوامل بسیار دیگر باعث شده که جنوبی‌ها در حال تحرك دائم باشند. علاوه بر کوچ که مسئله دیگریست و روز بروز ساحل ایران را خلوت‌تر می‌کند، مشکل کار و نان است که چنین تحركی را سبب شده. از آذر ماه که فصل صید شروع می‌شود آبادی‌ها پر از بومیان است و هوا که رو به گرمی گذاشت همه جا خالی می‌شود. عده کمی برای کار و خرما چینی به آبادی‌های دور از ساحل می‌روند، چنانکه مردم بعضی از آبادیهای جزیره قشم برای خرما چینی راهی میناب می‌شوند. و عده زیاد دیگر، در پاسگاه‌های ژاندارمری برای گرفتن «علم‌خبر» نوبت می‌گیرند و بتدریج سوار لنج‌ها شده برای عملگی به شیخ نشین‌ها می‌روند. تخلیه یک ده به ده دیگر چه در فصل ماهیگیری و چه در فصل یککاری همیشه وجود دارد. روزهای ماهیگیری جماعت آبادی‌هایی که از دریا دور هستند، دهات ساحلی را پرمی‌کنند و در فصول دیگر برعکس.

اما تخلیه ساحل ایران به شیخ نشین‌ها مسئله جالب‌تری است. آن‌ها برای کار و عملگی و گدایی، دست خالی به شیخ نشین‌ها: دویی

قطر ، شارجه می‌روند و در دهات جز چند پیر مرد و پیر زن و چند سگ آواره و ژاندارم کس دیگری نمی‌ماند . و بعد شش ماه همه با دست نسبتاً پر به خانه و کاشانه برمی‌گردند . بدین ترتیب در سواحل دریا های جنوب شش ماه کار است و شش ماه بیکاری ، شش ماه زندگی است و حرکت ، شش ماه سکوت و بی‌حرکتی . ساحل دریا های جنوب شش ماه پر است و شش ماه خالی .

ساحل دریا های جنوب به ساعت شنی می‌ماند .

آبادی ها و بنا در ساحلی مدت هاست که رو به خرابی گذاشته . بندر لنگه که روزگاری شصت هفتاد هزار نفر جمعیت داشته هم اکنون پنج و شش هزار بیشتر سکنه ندارد . لنگه ای ها در مدت کوتاهی بندر را تخلیه کرده و به جاهای دیگری که امن تر بوده کوچیده اند . لنگه ای های قدیم هم اکنون تجار معتبر شیخ نشین ها و بحرین و بمبئی هستند . «پومته» ها خراب شده ، محلات و خانه ها درهم ریخته و پاشیده ، از هر محله ای که رد شوی بندرت سه یا چهار خانه را مسکون می‌بینی و بقیه درها همه بسته و روی درها با سوزین ریشه کنی مالاریا نوشته اند ؛ « بسته » « بسته » « بسته » . سقف خانه ها سوراخ سوراخ و ستون های بلند خانه های اعیانی لخت و بی تکلیف ، دیوارها از بین رفته ، برکه ها خراب و سقف ریخته و بی آب . شهر حالت جنازه ای را دارد که دفن نشده ، لاشه به فساد سپرده .

مردم جزیره عنکام در یک شب کوچ کرده به باطنیه رفته اند . و جزیره چنان خراب و درهم ریخته که زلزله ندیده به زلزله زده هاشبیه

شده است. ده کلات (بین بندر لنگه و بندر هوشهر) بی صاحب مانده. دریاست و توفندگی و بادها که قلعه عظیم شیخ را صاحب شده اند. آبادی های دیگر هم، چنین سرنوشتی داشته اند. کوچ مردم سواحل از سی چهل سال پیش شروع شده. مسئله کشف حجاب اولین علت بوده و بزرگ ترین ضربت بر مسلمان متعصب آن حواشی. مأمورین قیچی و قداره بدست، بی هیچ مسئولیتی سراغ زن و مرد ساحل نشین می رفتند، توی کوچه و بازار برقع و بتوله از صورت زنان می گرفتند و دامن هاشان رامی چیدند و کوتاه می کردند و سردها را که تمام سال یک پیراهن کتانی سفید بیشتر بر تن نداشتند مجبور می ساختند که کت و شلوار بپوشند. اما زن جنوبی هنوز هم که هنوز است برقع و بتوله بر صورت دارد این چنین تحولی را بهیچ صورتی نمی توانسته توجیه بکند. و مردم بناچار شب ها سوار جهازات شده راه دریا و دیار دیگر را پیش می گرفتند. معروف است که هنگام کهنه در یک شب خالی شده و نصف مردم بندر لنگه در عرض سه چهار شب فراری شده اند و چنین بوده است سرنوشت آبادی های دیگر. دومین علت کوچ مسئله گمرک بوده، صیاد ایرانی که در رفت و آمد با سواحل دیگر آزادی داشته، و پيله و ران که با تمام شیخ نشین ها و خاك ها دادوستد می کردند و جهازات که بی هیچ قید و شرطی دریاها را می پیمودند، یک دفعه همه آزادی ها را از بین رفته دیدند. پيله و ران دست از کار و کاسبی کشیدند. صیادان مروارید (قماش) و صدف (کلنگ) Kalang فروشان دیگر به غوص نرفتند، زیرا که برای همه رفت و آمدها و خرید و فروشها جواز و پول می خواستند تا غیر قانونی نباشد. و بدین ترتیب قبل از آن که جنوبی ها ضرورت گمرک را بفهمند کینه ای با هر چه گمرک

و گمرکچی بود بستند و همه را بچه بلژیکی نام نهادند. چرا که ابتدا بلژیکی‌ها سازمان‌های گمرک را در جنوب پایه گذاشته بودند و بناچار مدبران و کارمندان گمرک را، همه ایادی و دست‌آموخته‌آن‌ها دانستند. فشار گمرک، جنوبی را وحشت زده و سرعوب ساخت و یک دو جا حتی دست به قتل مأموزین گمرک هم زدند و بناچار آن‌ها که زندگی شان بکلی مختل شده بود دست از وطن کشیدند و راه دیار دیگر در پیش گرفتند.

علت سوم کوچ، وحشت از مأمور و ژاندارم بود که هنوز هم هست. نفرتی که از شدت عمل مأمورین شهربانی بهنگام کشف حجاب در مردم بوجود آمده بود، با انحلال ادارات شهربانی و آمدن ژاندارم کمتر شد. اما چند سالی بعد رفتار ژاندارم با بومیان چنان ناهنجار گشت و تغییر قیافه داد که همه را لقب «بوجوالی» دادند یعنی «پدرجوالی» به مناسبت روایاتی که می‌گفتند حکومتی‌ها مردم را می‌گیرند و داخل گونی می‌کنند. ژاندارم همه کاره، سال‌ها خانه و زندگی مردم را می‌گشت و بهم می‌زد، به بهانه قاچاق اسلحه، روغن خارجی و چای هندی.

وحشت از سربازی و سربازگیری علت دیگری بوده که باز هنوز هم هست. وقتی زرمه سربازگیری در جنوب بلند می‌شود، جوانان همگی به شیخ نشین‌ها پناه می‌برند. بهار امسال (۴۴) در بندر چارک از جوانانی که به سن سربازی رسیده بودند، یک نفر هم در خود آبادی پیدا نبود، همه به کویت رفته بودند. در بندر کنگ Kong در همان تاریخ، از سشمولین تنها یک نفر را پیدا کرده بودند که از دو چشم کور بود. وعات‌های بعدی کوچ، بیکاری و بی‌چیزی و درماندگی...

هنوز فراوانند مردمی که شناسنامه ندارند و اسم و رسم‌شان در دفتری ثبت نشده، هستند. مسوری‌ها که کیف بدست آبادی‌ها را می‌گردند و شناسنامه صادر می‌کنند. اما مثل اینکه مردم دهات جنوب شناسنامه را وسیله درد سر می‌دانند و از گرفتنش فراری هستند. روی این اساس هیچوقت چگونگی زاد و ولد و مرگ و میر روشن نیست. اما آنچه روشن است شبیخون ناگهانی مرگ است به آبادی‌ها. یک سال و نیم پیش در آبادی «دیرستان» (دهی است در وسط جزیره قشم) هاشیوع اسهال خونی حاد، هفتاد و چند نفر به مرگ ناگهانی گرفتار شدند و ده، صاحب قبرستان تازه‌ای شد. بیماری‌های انگلی و گرمسیری هنوز ریشه کن نشده. مبتلایان مالاریا در تمام امتداد ساحل چه بسیارند؛ هرچند که روی بیشتر بر که‌ها نوشته‌اند: «علیه پیوک و مالاریا ضد عفونی شده». اسهال فراوان است به علت آب کثیف و آلوده، و کشتار اسهال فراوان‌تر از کشتار سایر بیماری‌ها.

ازدواج و وابستگی‌های عاطفی هم مثل لباس و خوراک تابع عوامل اقتصادی است. سالی که صید خوب است و دریا پر ماهی، صیادان زن می‌گیرند و اگر صید خوب نباشد نه تنها ازدواجی صورت نمی‌گیرد بلکه زن‌ها را هم طلاق می‌دهند و رها می‌سازند، و زن‌ها برای خرما چینی به نخلستان‌ها رومی آورند.

غذای مردم در تمام ایام سال بیشتر ماهی است و خرما. برنج و روغن غذای اعیانی است. برنج را از خارجه وارد می‌کنند. روغن نباتی داخلی در جنوب بطور وحشتناکی گران‌تر از روغن نباتی خارجی

است. ولی در تصویب نامه هیئت وزیران و آئین نامه گمرکی در مورد مبادلات مرزی قید شده که هر نفر بیش از پنج کیلو روغن نمی تواند از بیرون بیاورد و بناچار روغن داخلی با نرخ گمر شکن در جنوب مصرف می شود.

ماهی گوشتی در دریا های جنوب فراوان است. و همه آنها به مصرف خوراکی می رسد و چون بیشتر مردم اهل تسنن هستند حتی ماهی های بی پولک را هم می خورند. اما اهل تشیع فقط آن نوع ماهی را که پولک دارد مصرف می کنند. در بیشتر دهات «پو» Po (سفره ماهی) هم به مصرف غذایی می رسد. لاک پشت های دریائی، وقتی ماهی گیر نیاید و تخم این لاک پشت ها، خوراک معمول بعضی از آبادی هاست.

اما آب و بی آبی و تشنگی...

مشکل اصلی ساحل نشینان جنوب است. دهات سواحل و جزایر، در کنار آن همه آب، از بی آبی و تشنگی می سوزند. آب بیشتر چاه ها شور است نه بدرد شرب آدمیزاد می خورد و نه بدرد زراعت زمین. و اگر آب آنچنان باشد که خوشه ها و محصول را بانمک مومیائی نکند، بیرون آوردنش وسیله می خواهد که نیست، حد اقل گاو و اسب و چرخ چاه، همان و. ایل ابتدائی قرن هائیش. از رودخانه و شرشر آب جاری در سواحل خبری نیست. ساحل نشینان با غلطیدن موج ها به صدای آب آشنا شده اند. و اگر غذای مردم آن سامان را دریا می رساند، آبشان را هم آسمان تهیه می کند. سالی چند بار آسمان غرنبه ای راه می افتد

و بدنبال سیلابی که زمین های سوخته و تفته را شیار زنان می شوید و برکه ها و آب انبارها را پر می کند و ای بسا که خرابی هم باریاورد . در بیشتر آبادی ها مردم سر هر مسیله سدهای کوچک و بزرگ بسته اند، اما اولین سیلی که راه افتاده سد را شکسته و شسته، تنها یادگار کوچکی در حاشیه باقی گذاشته . فراوانند از این سدهای جوانمرگ شده در هر گوشه ساحل . تنها در جزیره قشم سیزده سد مخروبه کوچک و بزرگ وجود دارد . اما آب انبار و برکه فراوانست ، همچون تاول هائی که برتن بیمار بیابان زده باشد . هرآبادی سه چهارتائی دارد و آبادی های بزرگ تر البته بیشتر . برکه ها قدیمی اند و وقف آدم های خیر و چه احسانی بالاتر و گران بهاتر از یک آب انبار در جنوب ! اما امروزه خیرها و پولدارها از جنوب رفته اند دیگر برکه تازه ای ساخته نمی شود ، و برکه های قدیمی هم درهم ریخته اند . تنه برکه های سقف دارشکاف برداشته ، آب نگه نمی دارد . و برکه های سالم هم ، سقف ندارند و آشغالدان حسابی شده اند . و در هر برکه پرو ضد عفونی شده لاشه چندین مگ و هزاران گنجشک و میلیون ها حشره شناور است .

مردم جزیره لارک از برکه ای که پرتغالیان ، صدها سال پیش کنار قلعه ساخته اند آب می خورند ، استخر گود و بزرگی که چند وجب آب غلیظ و سبز و چسبناک دارد . و بنابراین لارکی ها از فروردین ماه بعد تشنه اند . مگر این که آبی از جائی برسد یا لنجی سوغاتی آب بیاورد و الا باید آب دریا خورد .

مردم جزیره هرمز خوشبخت ترند ، یدک کش بزرگی یک روز در میان از بندر عباس برای کار گران معدن جزیره آب می آورد و برای

هر خانواده کارگریک سطل و برای دیگران نیم سطل آب مجانی می دهد و چه التماسی می کنند اهالی، وقتی که غریبه ای را می بینند وارد جزیره شده ، بخیالشان که تازه وارد، کاره ای هست و با بخاک گذاشته همه اصرار بعد اصرار که بگو آب زیادتری بما بدهند .

آبادی های بزرگ تر تا حدی راحتند ، بزرگترین برکه در حوالی لنکه ، برکه « دریا دولت » است در خود بندرکنگ ، که سقف ندارد ولی تا حال دیده نشده که حتی در خشک ترین سال ها آبش تمام بشود . ولی در آبادیهای دیگر ، برکه ها کوچکند و بناچار از اردیبهشت ماه بعد آب برکه ها ، ته می کشد و آبادی ها برای غارت آب بجان هم می افتند ، و عده ای صبح ها سوار الاغ می روند بسراغ فلان آب انبار دور افتاده ای که وسط بیابان هاست و عصر با چند پیت آب برمی گردند . اما وقتی آب تمام برکه ها تمام شد، آنوقت است که به چاه آب ها هجوم می آورند و چند مدت بعد آب شور هم قیمت پیدا می کند .

ساحل نشینان جنوب ، در هر جایی که هستند و در همه حال چه در قحطی و چه در فراوانی، حرمت آب را خوب نگه میدارند . و اگر یک جرعه آب سیرشان می کند ، جرعه دوم را برای تشنه دوم نگه میدارند . هیچ جنوبی ، آب را بی جهت حرام نمی کند .

ساحل نشینان جنوب با تشنگی آشنائی و الفت دیرین دارند . تشنه آب، تشنه محبت، تشنه حادثه ای که زندگی یک نواخت و بی رنگ و حالشان را نشاطی ببخشد و هر چیز تازه ای که حرکتی داشته باشد و رنگ مرگ از چهره شان پاک بکند . چنین است که آداب و رسوم و

مراسم گوناگون سردمی را که با آن‌ها آمیزش داشته‌اند براحتی پذیرفته‌اند. معمول شدن انواع رقص‌های عجیب و غریب و مفصل عربی و افریقائی مانند رقص‌های رزیف Rezif کِووائی Kuwâey، شاپوری Shaburi فی ژیری Figiri، زینبی، لافت Laft (معمول در ناحیه لافت) و ذاکری، همه مثال روشنی هستند. مراسم عروسی و شادمانی و مراسم عزاداری و سوگواری همه مفصل است و پیچیده و هر کدام مخلوطی از یادگار فرهنگ‌های ناآشنا. خرافات و اعتقادات عجیب و غریب و مراسم معمول در مورد هر حادثه و پیش‌آمدی، وسیله توجیه تمام بلایا و حوادث مترقبه و غیر مترقبه است و وسیله تجلی و تظاهر تمام آرزوها و تمایلات نهفته مردم آن سامان. در کمتر جایی می‌توان با اندازه سواحل جنوب رمال و دعانویس و جادوگر پیدا کرد. خرید و فروش ادعیه و لوازم دفع شر و جلب محبت مانند مارچهر مهر^۱ و کُس کفتار در هر آبادی رواج دارد.

تعویض و هیکل بستن و هیکل ساختن، راه و رسم علاج بیماران و از پا افتاده‌هاست و دعا گرفتن و دعا داشتن و چله نشینی وسیله حفاظت از بدی‌ها و اشرار خاك و آب.

جنوب و سواحل دریا‌های جنوب، شکارگاه مساعدیست برای جنون و پریشانی‌ها و آشفتگی‌های روانی. زندگی در ساحلی آنچنانی، خود بخود با ترس و اضطراب و ناکامی‌ها همراه است. در افتادن بادریا و ترس از گرسنگی و بی‌آبی و آن همه بیماری و مرگ و میر، و خستگی

۱- مهره‌های رنگینی هستند که باید در و باد همراه هم باشد و وسیله ایست برای جلب محبت و عشق.

کار و زندگی یک نواخت ساحل نشینان را دچار آن چنان خمودگی کرده که همه با هم و دور از هم ، با خویشتن مشغولند. برای رهائی از این وضع ، جمع شدن دور هم و پناه بردن به جمع و محبت دیدن را تنها راه چاره دیده‌اند. و چنین بوده که آداب و مراسم «اهل هوا» آن چنان سریع بین مردم آن حواشی نفوذ کرده است. رگ و ریشه آداب و رسوم «اهل هوا» مخلوطی است از اساطیر و قصص سواحل گوناگون و خرافات و معتقدات عامیانه به همراه سحر و افسون و جادو و جنبل. و همه این‌ها وسیله توجیه و تعجلی‌تمایلات و آرزوها و هیجانات مردمی که در چنان دیاری ، زندگی آن چنانی دارند.

«اهل هوا» بطور اعم به کسی اطلاق می‌شود که گرفتار یکی از باده‌ها شده است. و باده‌ها تمام قوای سرسوز و اثیری و جادویی را گویند که همه جا هستند و مسلط بر تمام نوع بشر. هیچ کس و هیچ نیروئی را قدرت مقابله با آن‌ها نیست و آدمیزاد در مقابلشان چنان عاجز و بیچاره است که راهی جز ماضیات و قربانی دادن و تسلیم شدن ندارد. باده‌ها، گاه بی‌رحمند و همه‌ازان‌ها گریزان. و گاه سهربانند و عده‌ای داوطلب پذیرش آن. باده‌ها همه جا هستند، در تمام دریاها و خشکی‌ها و همیشه طالب کالبدی هستند پریشان و خسته جان. و هر جا که وحشت و دلهره زیاد است باد زیاد است. و هر گوشه که فقر و بیکاری شایع است زور باد بیشتر است.

«اهل هوا» همه مرکب یا «فرس» این باده‌ها هستند و باده‌ها همه سوار بر «اهل هوا». باده‌ها از جا‌های دور دست و خشکی‌های ناآشنا

می‌آیند، ولی بیشتر از سواحل دور دست افریقای سیاه. و بادهای هندی و فارسی اگرچه ترسناکند ولی به پای بادهای بسیار بزرگ و بسیار سیاه سواحل افریقا نمی‌رسند. در ساحل دریاهای جنوب ایران همه نوع باد پیدا می‌شود. بادها یا به‌مراه سیاهان افریقائی به ساحل ایران رسیده‌اند و یا در کله‌جاشوان و غواصان دریا گرد و فقیر ایرانی لانه کرده به این طرف‌ها آمده‌اند. و حال قرن‌هاست که ساحل نشینان فقیر، به این بادها گرفتارند و معتقد. و برای علاج خود چاره و علاجه را به کار می‌برند که سیاهان افریقا سال‌های سال به کار می‌برده‌اند.

معتقدات «اهل هوا» در سواحل ایران، مانند سایر معتقدات عامیانه تغییر و تکوین پیدا کرده است. بادها در طول راهی که از افریقا تا سواحل ایران پیموده‌اند با فرهنگ و اساطیر و قصص مختلف مخلوط شده، حتی حال و محتوی عوض کرده، رنگ و شکل اسلامی گرفته‌اند. اشعار و اوراد و جادوئی افریقائی با اشعاری در مدح پیغمبر اسلام جا عوض کرده حتی سنت‌ها و روش‌های معمول در این آداب و رسوم به سنت‌ها و روش‌های اسلامی نزدیک شده است. از این قبیل است مطهرات و محرمات «اهل هوا» که بعضی جاها شباهت زیادی به مطهرات و محرمات اسلامی پیدا کرده. قصص و اساطیر معمول در این معتقدات به اساطیر و قصصی که درباره صوفیان و عارفان اسلامی ساخته و پرداخته‌اند شبیه شده و آنچه که درباره مشایخ، در این دفتر آمده، می‌تواند این چنین شباهتی را باثبات رساند. بهر صورت مراسم معمول «اهل هوا» در جنوب غیر از مراسم

و آداب و رسومی است که در افریقا و یا خشکی‌های دیگر دربارهٔ این معتقدات بجا آورده می‌شود.

با همهٔ این‌ها، هنوز این معتقدات و خرافات و آداب و رسوم، رنگ آمیزی تند افریقائی خود را از دست نداده است. تمام باباها و ماماها و بزرگان «اهل هوا» همه سیاه پوستند و میاهان جنوب ایران هر کدام یک یا حتی چند باد در کله دارند.

دهل‌های بزرگ افریقائی اگرچه امروزه روز در بازی‌های معمولی به کار گرفته نمی‌شود ولی هنوز صدای دهل‌های دوسر، با همان ضرب تند و رعب آور «سواحلی»، شب‌ها از هر دهکورهٔ کنار دریا بلند است. و هنوز صدای آواز دسته جمعی «اهل هوا» و صدای پایکوبی مبتلایان همان حال و شور افریقائی را دارد.

در جنوب کمتر سیاه‌پوستی است که انگشتانش با پوست دهل آشنا و صمیمی نباشد. و کمتر کسی هست که در جمع «اهل هوا» حاضر شود و رعشه بر اندامش نیفتد و به رقص و حرکات موزون جمع نپیوندد. در همهٔ این‌ها و مخصوصاً در چارچوبه و متن قضایا آن چه که بارز است و به چشم می‌خورد فرهنگ تند سواحلی است.

و اما آنچه در این مختصر آمده خلاصه و فشرده‌ایست از اعتقادات «اهل هوا»، در بین ساحل نشینان جنوب. ناحیه‌ای که برای این مطالعه در نظر گرفته شده بود، از حوالی «سیناب» نازدیک‌ی‌های تبین Teben و «گاو بندی»، دهات بین بندر لنجد و بوشهر، و هم‌چنین جزیره نشینان باب

هرمز بوده است. سیاهان افریقائی و جاشوان دریا گرد افریقا رفته، بیشتر در این حواشی پراکنده اند. بندرعباس و بندر لنگه قرن ها دو بندر بزرگ و فعالی بوده اند که اگر چه امروزه روز از جوش و خروش افتاده اند ولی روزگاری بوده که همه رفت و آمدهای بزرگ دریا بین خاک ایران و سواحل افریقا و اروپا از همین حواشی بوده است. هنوز هم مشهور است که بندرعباس مرکز سیاهان و بندر لنگه مرکز زاران و سبتلایان بادهای هوایی است. اما آنچه در این رساله آمده همه معتقدات «اهل هوا» بطور کامل نیست. فرصت کوتاه سفر و عدم وسایل کافی امکان جمع آوری بیشتر مدارک را نداد. بناچار هنوز مطالب زیادی باقی است که باید هرچه زودتر جمع آوری و منتشر ساخت. اگر خرافات و معتقدات عامیانه را در شهرهای بزرگ، آگاهی های عمومی از بین می برد، در جنوب ایران ماسورین چنین نقشی بعهده گرفته اند. مدت ها است که ماسورین ژاندارمری، مجالس بازی «اهل هوا» را قدغن کرده اند و «اهل هوا» برای کوبیدن و زیر کردن بادهاشان به کوه و بیابان ها پناه می برند و چون همه مراسم در خفا انجام می شود برای جلوگیری از سرو صدای زیاد، روز بروز از حواشی مراسم می زنند و کم می کنند، رنگ آمیزی های جالب از بین می رود و بازی ها لغت و خلاصه می شود. و احتمال دارد که چند مدت دیگر از این فرهنگ مخلوط و درهم چیزی باقی نماند بی آن که مطالعه کامل و کافی از این همه مطلب بعمل آمده باشد.

نقش محرران سطور در تدوین دفتر حاضر، تنها جمع آوری و

تبویب مطالب ومدارك پراکنده و درهم بوده بی آن که اظهار نظری بکند یا جرات تجزیه و تحلیل بخود بدهد. پیش ترها در مطبوعات فارسی بطور پراکنده از «زار» اسمی برده شده، مطالب پریشان و بی سرو ته مختصری هم منتشر شده بود. «زار» را جزو رقص های عجیب و غریب افریقائی دانسته بودند که در مراسم عروسی یا در مواقع دیگر بازی می شده. اما از بادهای دیگر و از مراسم و آداب مخصوص دربان و زیر کردنشان چیزی به روی کاغذ نیامده بود. بهر صورت این رساله محتوی مقداری مواد خام اولیه است بهمان صورتی که بوده و بهمین صورتی که می بینید. در تعریف یا توضیح یک مسئله، همیشه عبارتی انتخاب شده که چند بابا یا چند ماما آن را تأیید کرده اند. و هم چنین در تشریح و توصیف بازی ها و لوازم وسازهای هر باد.

ممکن است مطالب این رساله مورد تصدیق همه باباها و ماماها و مبتلایان نباشد. ولی این مسئله را باید در نظر داشت که اعتقادات و خرافات تشکیلات فکری شکل گرفته و ثابتی نیست که همه جا و همیشه یک الگو و یک چارچوب داشته باشد؛ بلکه همه این ها وسیله ایست برای توجیه پیش آمدها و گرفتاریها و مسائل لاینحل زندگی. هم چنان که زبان و فرهنگ ساحل نشینان، بمآند سایر جاها، در فاصله دو آبادی عوض می شود، معتقدات «اهل هوا» هم سال به سال در هر ناحیه و آبادی حتی در نزد هر بابا و ماما و مبتلایان و معتقدین بایکدیگر فرق می کند.

این پراکنده گوئی را با یاد بابا سالم و بابا عیود و ماما حنیفه

و سایر باباها و ماماهائی که با ایشان آشنا شدم و پای صحبتشان نشستم تمام می‌کنم . باباها و ماماهائی که مبتلایان بادها را با دهل‌ها و آوازهایشان از وحشت و اضطراب نجات می‌بخشند و هر کدام صدها سرید فقیر و بی‌خانمان دارند و خود فقیرتر و بی‌خانمان‌تر از سریده‌ها ، در سواحل لخت و سوخته ، روزگار می‌گذرانند .

أهل هوا

وقتی از هرجنوبی بومی که با فرهنگ مخلوط و درهم ساحل - نشینان آشنا باشد درباره «زار» ، «نوبان» و «مشایخ» بپرسی ، در جواب - اگر اعتمادی بتو داشته باشد - خواهد گفت که : «زار، نوبان و مشایخ همه باد است.»

و این بادهای قدرت‌هائی هستند که دنیای درون خاک و برون خاک همه در اختیار آن‌هاست : تمام موجودات خیالی و همه آن‌هایی که به چشم نمی‌آیند، پری‌ها ، دیوها ، ارواح نیک و بد ، همه باد یا خیال یا هوا هستند. و آدم‌ها همه اسیر و شکار این‌ها. اسیر و شکار بادهائی که خوب هستند و اسیر و شکار بادهائی که بد هستند.

و اگر کسی گرفتار یکی از این بادهای شود و بتواند جان سالم از چنگ باد در ببرد ، آنوقت آن شخص به جرگه «اهل هوا» درمی‌آید. این سؤال را باباها یا ماماها و یا بقول خودشان گپ‌تران (بزرگان) «اهل هوا» هم چنین جواب می‌دهند.

تعریفی که بابا سالم ، بابای زار حتی و حاضر دهکده سلخ جزیره قشم ، از بادهای می‌کرد چنین بود : «این‌ها همه باد است، خیال است ، هواست. هر کس در ساحل زندگی کند دچارشان می‌شود. سواحل و جزیره‌ها مسکن این بادهاست. بیشترشان از آفریقا و هند وعده‌ای دیگر از

عربستان و جزایر سی‌آیند. هر کس دچار بکی از این باده‌ها شود. مدت‌ها باید پیش‌دکترها معالجه‌کند و وقتی از مداوای آن‌ها نتیجه نشد، پیش‌ملا و دعانویس برود، هیکل و دعا بگیرد و وقتی از دعا و هیکل هم فایده ندید، معلوم می‌شود که یک باد او را مرکب خودساخته، این باد ممکن است زار باشد یا نوبان و یا یکی از هزاران باد دیگر.

ماما حنیفه، مامای زار و نوبان خودآبادی قشم «بادها» را چنین توصیف کرد: «هر کس دچار یک ناراحتی بشود و مدت‌ها دوا درمان کند و خوب نشود ممکن است دچار یک یا چند باد باشد.»

تعریف بابا سعیدو، بابای زار جزیره لارک چنین بود: «زار یک جور هواست، نوبان هم یک جور هواست. وقتی به تن یکی خورد، سلامت او را می‌گیرد و هیچ کس غیر از باباها و ماماها نمی‌تواند او را خوب بکند.»

و بابا عیود، بابای نوبان بندر لنگه می‌گفت «نوبان بک خیال است، زار هم یک خیال است. همه خیال‌وهوا هستند، آدم راهوایی می‌کنند و همه از سواحل و جنگل‌ها می‌آیند و اغلب سراغ فقرا و سیاهان می‌روند. علاج این دردها دهل و «تمبیره» Tambire است نه دوا و سوزن.» بدین ترتیب به عقیده «گپ‌تران» اهل هوا، بادها ناراحتی‌هایی هستند که طبابت اطباء آن‌ها را علاج نمی‌کند و جز باروش مخصوصی که قرن‌هاست بین ساحل‌نشینان و سیاهان مرسوم است درمان نمی‌شود. مسکن اصلی بادها سواحل افریقا است در درجه اول و بعد سواحل هند و عربستان و جزایر در درجه دوم و بالاخره سواحل ایران. سیاهان و فقرا و مساکن طعمه و شکار این بادها هستند. ماهیگیران و جاشوان

بیشتر از همه دچار می‌شوند و زنانی که در «بینه» ها و نخلستان‌ها مشغول کارند . اما کسانی که وسیله معاش و زندگی راحت دارند، مانند تجار و پیله‌وران و ناخداهای جهازهای بزرگ ، هیچوقت دچار نمی‌شوند . هر کس اطعام و احسان بکند تمام بلاها از جان وی دور است . تاجر پول دارد و نان می‌کند ، در نتیجه باها به وی گزند نمی‌رسانند . اما فقرا ، نه که وسیله «نان کردن» ندارند ، بناچار زودتر از همه دچار می‌شوند . کسانی که همیشه در کودها و بیابان‌ها یا روی دریاها هستند بیشتر در معرض باها هستند تا آن‌هایی که در خانه راحت و حجره تجارتخانه نشسته‌اند . جاشوانی که همیشه روی دریازندگی می‌کنند بادهای ساحلی خیلی زودشکارشان می‌کنند . کمتر سلاحی پیدا می‌شود که یک یا دو بار به سواحل افریقا و هند سفر کرده ، بی‌گزند این باها برگشته باشد . زن‌های فقیر بیشتر از مردهای فقیر دچار می‌شوند ، چرا که زن‌ها بیشتر از مردها گرسنگی می‌کشند و بیمار می‌شوند و با دیگران درمی‌افتند و دعوا می‌کنند و خیلی زود وا همه‌های جور و اجور و بی‌نام و نشان سراغشان می‌رود .

باها سراغ همه می‌روند . از بچه‌ای که توی اندول (گهوارد) است تا پیر مردی که لب گور ایستاده . اما جوان‌ها را بیشتر دوست دارد ، زیرا که آن‌ها رشیدترند و می‌توانند سرکب خوبی برای باها باشند . اما جوان‌ها با آن همه قدرت و نیروی جوانی ، در مقابل باها ضعیف‌تر از بچه‌ها و پیر مردها هستند .

شخص مبتلا را «سرکب» یا «فرس» آن‌ها گویند . و بادهای سوار را «هبوب» نام داده‌اند که لفظ عربی این کلمه است و در زبان سواحلی

به «په په» Pepe مشهور است. باده‌ها همچون آدمیان یا مسلمان هستند یا کافر. باد چه کافر باشد و چه مسلمان، وقتی سراغ کسی رفت اورا مرکب خود ساخته، دیر یا زود مریض و هواپیش می‌کند. منتهی بادهای کافر بیشتر موذی و خطرناک هستند، چنانکه ممکن است مرکب خود را هلاک هم بکنند. اما کم‌تر دیده شده که یک باد مسلمان مرکب خود را به نابودی بکشاند.

باده‌ها همه سری هستند و قابل انتقال. اگر کسی یک نفر را زیاد دوست داشته باشد می‌تواند بادش را باو بدهد یا از وی بگیرد. هم‌چنین هستند آن‌هایی که از هم متنفرند یا بهم کینه می‌ورزند. ماماها و باباها می‌توانند بادشان را به یکی بیخشند و یا کسی را دچار یکی از بادهای مضر آتی بکنند.

برای رهائی از درد و شکنجه یک باد، همیشه پیش بابا یا مامای آن باد می‌روند. هر باد برای خود یک بابا و یک ماما دارد. بابا و ماما، حرفه خود را از پدر بارث می‌برد. همه بدون استثناء سیاه هستند، سیاه اصیل یا دورگه. یک بابا ممکن است تنها، بابای یک باد باشد مثلاً بابای زار یا بابای نویان و یا بابای چند باد. هر بابا و ماما برای خود بساط مفصلی دارد، چند دهل با اسم‌های جور واجور، بخوردان‌های گلی کوچک و بزرگ، سازهای مختلف که در مجالس «اهل هوا» از آن‌ها استفاده می‌کنند. باباها اغلب در مجالس «اهل هوا» خون می‌خورند، خون قربانی را. و هر بابا یا ماما با تعداد خون‌هایی که خورده اعتبار و اهمیت پیدا می‌کند. مثلاً بابا درویش بابای زار و بابای نویان آبادی قشم، سه خون خورده است. بابا سالم، بابای دهکده سلخ و دیرستان هم سه

خون خورده است. باباها در زمان حیات برای خود جانشین تعیین می کنند. و برای این کار مجلس مفصلی راه می اندازند. مجلسی که بابا صالح، بابای زار میناب در موقع جانشینی پسرش ترتیب داده بود بعد از گذشت سال ها هنوز هم از یادها نرفته است. اگر یک بابا برای خود جانشین تعیین نکند، «اهل هوا» بعد از فوت آن بابا جمع می شوند و سیاهی را از بین خود به بابائی انتخاب می کنند. مثلاً بابا احمد، بابای زار جزیره لارک چهار سال پیش بدون تعیین جانشین فوت کرده بود و مبتلایان آن جزیره، سیاه سعید نامی را به بابائی برگزیده بودند.

برای پائین آوردن و زیر کردن هرباد بابا و ماما مجالس و مراسم خاصی ترتیب می دهد. این مجالس همه برای «هازی» کردن است و با همین مراسم است که بابا یا ماما، جن آن باد را از تن بیمار بیرون می کند و شخص مبتلا آزاد می شود. این مراسم همانست که باد از مرکبش می خواهد. مجلسی و سفره ای و خونی. و باز به بهانه همین هاست که باد دفعات دیگر هم به آزار مرکبش می پردازد. و باز بوسیله همین هاست که باد صاف و بینا می شود.

رو به مرفته بادها دوجورند. یکی بادی که می بیند، نگاه می کند و با چشم باز راه می رود. این باد از همه چیز باخبر است. اگر زیرش بیاورند از تمام دنیا خبر می دهد. این باد بادبست که سفره داشته، خون خورده، شعر و آواز شنیده، برایش دهل زده اند. باباها و ماماها اغلب بادشان بیناست. این باد را در اصطلاح «اهل هوا» باد صاف می گویند که مرکبش را هیچوقت اذیت نمی کند. دسته دیگر بادهای کور هستند. بادهای کور همه چیز را ویران می کنند، مرکب خود را دائم اذیت

می‌کنند و هیچوقت آرام و صاف نیستند. و در اصطلاح «اهل هوا» این‌ها را باد ناصاف نام داده‌اند. این باد سفره ندیده، خون نخورده، شعر و آواز دهل نشنیده است. در مجالس اهل هواست که بادها را زیر می‌آورند، صاف و بی‌نا می‌کنند و شخص مبتلا را آرامش می‌بخشند.

بهر حال هر کس که در جرگه «اهل هوا» درآمد همیشه باید لباس تمیز و سفید تنش باشد. مرتب خود را بشوید و معطر کنید. لب به می‌نزند و هیچ کار خلاف نکند و الا باد به آزارش می‌پردازد.

برای اهل هوا محرماتی هست بدین ترتیب :

- ۱- هیچ کس از «اهل هوا» حق ندارد دست به مرده‌زنند. چه به مرده انسان و چه به مرده و لاشه یک حیوان دیگر.
- ۲- اهل هوا نباید دست به نجاست بزنند یا خود را آلوده بکنند.
- ۳- جارو و لنگه کفش و قلم‌قلیان نباید از بالا در مبتلای باد رد بشود.
- ۴- لباس کثیف نباید به تن «اهل هوا» باشد.
- ۵- اگر کسی سیگارش را بخواهد با آتش قلیان یک نفر از «اهل هوا» روشن کند باید اول اجازه بگیرد و الا باد آن شخص به آزار مرکبش می‌پردازد.
- ۶- اهل هوا نباید مست بکشند و یا با نامحرم نزدیکی بکنند.

بهر صورت بادهای عمده و مشهور این‌ها هستند :

- ۱- باد زار ZAR : که همه کافرند، بجز عده معدودی. روهم‌رفته همه را «باد سرخ» می‌گویند.
- ۲- نوبان Nohàn : باد است که شخص را علیل و بی‌حرکت و افسرده می‌کند.

۳- مشایخ Mashāyex : بادهایی هستند مسلمان وپاك وعدهای خطرناکند وعدهای دیگر بی خطر. و در سواحل مسلمان نشین فراوان هستند.
 ۴- باد جن : بادهای زمینی یا زیر زمینی هستند. همه زنجیری و مضر آتی و خطرناک.

۵- باد پری : که دو جورند. پری های کافر. پری های اهل حساب. هر دو شخص را مبتلا می کنند. پری های کافر خطرناک تر هستند.
 ۶- باد دیب (دیو): که چهل گز بیشتر بلندی دارد. در بیابان ها و جزایر پیدا می شود، بادم که بخورد همان دم بی جان و خشکش می کند.
 ۷- باد غول که از دور همچون شتر مستی پیدا می شود و هر کسی را که سر راهش باشد بی جان می کند.

و از بین این بادها ، سه باد اول شیوع بیشتری دارد و چون مبتلایان در همان دم ابتلاء هلاک نمی شوند ، به مراقبت و مداوا و معالجه «گپ تران» اهل هوا احتیاج پیدا می کنند. هر باد برای خود، بابا یا مامای بخصوص دارد. و چنانکه گفته شد بابا و مامای زار را بابا زار و ماما زار می گویند. بابا و مامای نوبان را هم بابا نوبان و ماما نوبان. برای رهایی شخص مبتلا از چنگال بادها مراسم بخصوصی لازم است که این مراسم را «بازی کردن» یا مجلس می گویند و برای هر باد آداب و رسوم جداگانه ایست. شخص مبتلا بعد از مراقبت های لازم و اجرای مراسم است که در جرگه «اهل هوا» درسی آید و تا آخر عمر مرکب رام شده ای می شود برای بادی که بخاطر فدیه های فراوان ، آرام و صاف و پینا شده ، عوض ناراحتی ها ، صفا و آرامش مطلوبی به مبتلای خود بخشیده است.

زار

زار خطرناك‌ترین و شایع‌ترین بادهاست. بیشتر مبتلایان «اهل هوا» گرفتار این باد هستند. زارها همه کافرند و از جاهای مختلف می‌آیند، بیشتر از سواحل شرقی آفریقا، زنگبار و سومالی و حبشه که قرن‌ها رفت و آمدی بوده بین این حواشی و سواحل جنوبی ایران، و بعد از عربستان و هندوستان که کوه‌های اسرارآمیز و دریا‌های بسیار بزرگ در کنار دارند و آخر سر از جزایر و کوه‌ها و صحراهای ناشناخته که پشت سر ساحل- نشینان جنوب قرار دارد.

زار را از زبانی که دارد می‌شناسند که از کدام خاک یا از کدام دریا آمده است. هر زار وقتی خون می‌خورد، زیر می‌شود و بزبان درسی آید و از درون کالبدش شخص مبتلا و با حنجره وی با بابا و ماما صحبت می‌کند و می‌گوید که از کدام دیار آمده است. شیوع زارها همه جا یکسان نیست. مرکز اصلی‌شان همان «سواحل» است که گفتیم بیشتر زارها از همان طرف پیدا می‌شوند.

برای ابتلاء به زار حد سنی لازم نیست، از بچه ده ساله بی‌الا، همه ممکن است که گرفتار بشوند. زار وقتی وارد تن یکی شد او را مریض و بد جان می‌کند. و مثل تمام بادها، هیچ طبیب و درمانی برایش کارگر نیست. زارهای گوناگون، در مبتلای خود، ناراحتی‌های گوناگون

بوجود می‌آورند . چون زارها بیشتر از هفتاد و دو نوع هستند بناچار بیشتر از هفتاد و دونوع تغییر حال در «زاران» می‌توان مشاهده کرد . به مبتلایان ، فرس یا مرکب زارسی گویند . مثل تمام بادها زار را بیشتر فقرا می‌گیرند . جاشوان و ماهیگیران و زار عین و گدایان و بیشتر از همه سیاهان شکار اصلی زارها هستند .

زار مثل هرباد دیگر بصورت یک جن وارد بدن شخص مبتلا می‌شود . بنابراین همیشه بقرتربیی که شده ابتدا باید جن را از تن بیمار بیرون کرد . و این مراسم همان مراسمی است که برای خلاص کردن یک آدم از شر یک جن مضر آتی ترتیب می‌دهند .

بهر حال شخص مبتلا را باید مدت‌ها طبیب، دوا و درمان کرده باشد ، و اگر از معالجه وی نتیجه‌ای حاصل نشود او را پیش ملا و دعانویس می‌برند و اگر هیکل بستن و دعا گرفتن هم کارگر نشود، آنوقت نوت بابا یا مامای زار است که باید دست به کار بشود .

وقتی بابا یا ماما احتمال بدهد که شخص، مبتلای یکی از زارها شده، او را مدت هفت روز در حجاب و دور از چشم دیگران نگهدارند . ابتدا بدن شخص مبتلا را تمیز می‌شویند و بعد مدت هفت روز مانع می‌شوند که بیمار زن و سگ و مرغ ببیند . و علاوه در این مدت چشم هیچ زن ، چه محرم و چه نامحرم نباید بروی وی بیفتد . و اگر شخص مبتلا زن باشد ، او را از جلو چشم مردها دور می‌کنند . برای این منظور اغلب مریض را در یک کپر خالی ، کنار دریا و دور از چشم دیگران نگهدارند و تنها ماما یا بابا مواظب وی است . تمام شب‌هایی که شخص مبتلا در حجاب نگهداشته می‌شود، بابا یا ماما معجون یا دوی مخصوص

زاران را به تن وی می کشد. این دوا که «گره کو» Greku نام دارد از بیست و یک ماده درست شده که مواد عمده اش این ها هستند :

۱- ریحان ۲- زعفران ۳- بوخش Buxesh (از هند می آورند)
 ۴- هل ۵- جوز ۶- زبان جوجه (گیاهی که از کوه می چینند) ۷- گشت
 Gesht (چوبیست که از بمبئی می آورند).

تمام بیست و یک ماده را در گلاب خیس می کنند و هر شب به تن شخص مبتلا می کشند و مقداری هم بوی می خوراندند. بعد از ختم دوره حجاب ، صبح روز بعد بدن مریض را خوب تمیزی کنند و خاک هفت راه را با هفت برگ هفت گیاه بی خار مخلوط کرده همراه «گره کو» به تن وی می مالند. و پیش از این که مراسم رسمی «زاران» اجرا شود ، جنی را که باد زار را وارد بدن شخص کرده بیرون می کنند.

برای بیرون کردن جن ، شخص مبتلا را می خوابانند؛ انگشتان شست پاهایش را با موی بزبهم می بندند ؛ مقداری سیفه (روغن ماهی) هم زیر دماغ مبتلای زار کشیده و چند رشته موی بز آتش زده زیر بینی وی می گیرند و بعد با بابا باخیزران جن را تهدید می کنند که از بدن وی خارج شود و با ضربه هائی که به تن بیمار می زند، جن با جیغ و داد و ناراحتی زیاد، مرکبش را رها کرده فرار می کند.

بعد از فرار جن تنها باد زار در کله بیمار است و برای زیر کردن زار ، سفره و بساط و بازی و آواز و نذر و نیاز لازم است و هم چنین خون ، و قربانی. برای تشکیل مجلس بازی، روز پیش، زنی که خود از اهل هوا است ، خیزران بدست راه می افتد و تکک و تکک درها را می زند و اهل

۱- بعضی از باباها عوض موی بز ، موی سگ آتش می زنند .

هوا را برای بازی دعوت می‌کند. این زن را «خیزرانی» می‌گویند. بیشتر دعوت شدگان «دختران هوا» هستند. دختران یا زنان جوان و بالغی که صدای خوش دارند و خوب آواز می‌خوانند و حرکاتشان نرم است و مجلس بازی را رنگ می‌دهند. دختران هوا در تمام مجالس اهل هوا جمع می‌شوند و همراه مردها دم می‌گیرند و «بازی» می‌کنند.

بهر صورت مجلس زار چنین تشکیل می‌شود که بابا یا مامای زار با دهل‌های مخصوصش در صدر مجلس قرار می‌گیرد. در وسط بساط بابا، دهل یک سرو بزرگ «مودندو» Modendo را روی سه پایه‌ای می‌گذارند. «مودندو» بزرگترین دهل «اهل هوا» است و بابا یا کسی که قرار است «مودندو» را بزند همیشه روی چارپایه‌ای عقب دهل می‌نشیند. کنار دهل «مودندو» یک دهل بزرگ دوسر معمولی (گپ دهل) می‌گذارند و کنار آن دهل دیگری با اسم دهل کسر. همه این دهل‌ها باید در یک ردیف باشند. «مودندو» را اغلب خود بابا می‌زند و دهل‌های دیگر را کسان دیگر. جلو «مودندو» همیشه سینی تیره یا ورشوئی می‌گذارند که توی آن «گشته سوز» و «کوندروک درمانی» را در ظرف مخصوصش ریخته‌اند.

در آغاز مجلس در «گشته سوز» آتش می‌ریزند و مقداری کوندروک درمانی را توی آتش دود می‌کنند. بابا اول «مودندو» و بعد «گپ دهل» و بالاخره «دهل کسر» را دود می‌دهد و بعد «تنگ» شان را می‌گیرد و سر جایشان می‌گذارد.

قبل از شروع مجلس سفره مفصلی پهن کرده‌اند که در این سفره همه چیز موجود است، از انواع غذاها گرفته تا گیاهان معطر و انواع

ریاحین جنوب و میوه « کُنار » Konâr و خرما و گوشت و خونی که برای مبتلای زار سفره لازم است. خون سر سفره ، خون قربانی زار است، و این قربانی معمولاً یک بز (کهر) است که در همان مجلس سرش را بریده خورش را درون طشتی سر سفره گذاشته‌اند. معمولاً تا هادخون نخورد بحرف در نمی‌آید. بنابراین برای اینکه خوب فهمیده شود هاد چه می‌خواهد ، لازم است شخص مبتلا خون بخورد. خون خوردن نشانه شدت و وابستگی شخص مبتلاست به اهل هوا. اعتبار و مقام هر بابا یا ماما به تعداد خون‌هایی که خورده است بستگی کامل دارد. مثلاً می‌گویند فلان بابا سه خون خورده است و بهمان ماما پنج خون. در مجلس زار برخلاف مجالس بادهای مسلمان ، آوردن اسم خدا و رسول و ائمه اطهار حرام است. و اگر نام یکی از مقدسین و ائمه بر زبان یکی برود ، زار بهیچ صورتی زیر نمی‌شود. بنابراین هر کسی که وارد مجلس زار می‌شود، کفش‌هایش را بیرون مجلس می‌کند و بدون سلام گفتن در ردیف و جرگه «اهل هوا» می‌نشیند. در موقع نشستن با هیچ یک از حاضرین مجلس نباید صحبت بکند. اگر چائی یا قهوه برایش آوردند بعد از صرف چائی یا قهوه ، نباید استکان یا فنجان را بزمین بگذارد. بلکه باید منتظر بشود که خادم مجلس بیاید و ظرف را از دست وی بگیرد. هیچ کس نباید بلند بلند حرف بزند. اصولاً صحبت کردن در مجلس زار جایز نیست. و اگر کسی خلاف این‌ها عمل کند «حَد» رویش می‌افتد و این «حَد» را بابا یا مامای زار تعیین می‌کند.

بهر حال بابا یا ماما باتکان دادن خیزرانی که بدست دارد مجلس بازی را شروع می‌کند. خود بابا سر وقت یکی از دهل‌ها و اغلب سر وقت

«مودندو» می‌رود و شروع می‌کند به کوبیدن و شعر خواندن و «غنی» کردن. مجلس که گرم شد دیگران هم همراه آواز بابا دم می‌گیرند. آواز و اشعار «زاران» در سواحل افریقا همه بزبان سواحلی است. ولی در ایران بیشتر اشعار را به زبان عربی می‌خوانند که بعد از چند بیت تبدیل به اشعار نامفهوم سواحلی می‌شود. ولی کمتر کسی معنی این اشعار را می‌فهمد، نه سیاه‌ها و نه حتی خود بابا یا ماما. ولی با وجود این، همه، ساعت‌ها می‌توانند به زبان ناآشنای سواحلی «غنی» بکنند. در شعر زیر بعد از سه چهار بیت عربی، اشعار به سواحلی تبدیل می‌شود:

کل زار و فو

و انا ما و فونی

شیخ شنگر رضر

و انا ما رضونی

وزفنا و زفش نایی

دوئی و انت دوئی

.

در مجلس زار، شخص مبتلا را همیشه پهلوی بابا می‌نشانند. بعد از یک مدت بازی مبتلای زار آرام آرام تکان می‌خورد و معلوم می‌شود که باد در بدنش حرکت درآمده است. بازی زار در سواحل ایران همیشه نشسته اجرا می‌شود. یعنی برخلاف بازی نوبان ولیوا و سایر بادها، زار را باید نشسته رقصید. تنها در افریقا است که همه زارها را سر پا بازی می‌کنند.

مجلس بازی در سواحل، همیشه در فضای باز اجرا می‌شود.

بدین ترتیب که تمام «اهل هوا» بصورت دایره جمع شده، حلقه می‌زنند و شخص مبتلا را در وسط حلقه می‌نشانند. دهل‌های زاران سواحلی خیلی بزرگ‌تر از جاهای دیگر است. قبل از بازی در کنار مجلس، اجاق بزرگی درست می‌کنند و پرآتش می‌کنند و قبل از کوبیدن تمام دهل‌ها را گرم کرده تنگ شان را می‌گیرند. و وقتی همه حاضر شدند بازی سرپا با پاکوبی اجرا می‌شود. تا پنجاه و شصت سال پیش بازی تمام زاران در ساحل ایران بهمان صورت اجرا می‌شد که در سواحل افریقا. هنوز عده‌ای از اهل هوا هستند که چنین مراسمی را بیاد دارد. با وجود این اگر خوب تحقیق شود در بعضی جاها هنوز هم زار را سرپا بازی می‌کنند، مثلاً در بندر چارک که بهمان صورت قبلی زار را سرپا می‌رقصد. درست مثل نوبان یا لیوا.

در مجلس زار زن و مرد با هم جمع می‌شوند و کنار هم می‌نشینند. بازی معمولاً چندین شبانه روز طول می‌کشد. مخصوصاً در مجلسی که اول بار برای شخص مبتلا ترتیب داده شده است. زیرا تا یاد از کله شخص مبتلا پائین بیاید وزیر بشود چندین شبانه روز طول می‌کشد. حتی دیده شده که بعد از هفت روز کوبیدن و آواز، زار یکی پائین می‌آید و تکان می‌خورد. بهر صورت در تمام مدت شبانه روز هیچ کس از مجلس بازی دور نمی‌شود و آن‌هایی که خسته شده‌اند، روز را در همانجا بخواب می‌روند و سیاهی شب پیدا نشده دوباره شروع به «کوبیدن» می‌کنند. بهر صورت ابتداء شخص مبتلا شروع بلرزیدن می‌کند و بتدریج تکان‌ها زیادتر شده، از شانه‌ها به تمام بدن سرایت می‌کند و بازی وقتی باوج می‌رسد که کله شخص مبتلا کاملاً پائین آمده و در ضمن تکان‌های

شدید از ظرف خونی که در برابرش هست خون بخورد^۱ در این موقع صدای دهل‌ها بیشتر اوج گرفته و آوازه‌ها بلندتر می‌شود. در چنین مرحله‌ای علاوه بر شخص مبتلا، زار داخل کله عده زیادی هم طلوع می‌کند و همه در حال سرجنبانیدن از خود بی‌خود شده نعش می‌کنند. آهنگ مخصوصی لازم است تا زار زیر بشود. بنابراین به تعداد زارها و بلکه بیشتر، وزن و آهنگ بازی تغییر می‌کند. وزن آهنگ‌ها را دهل کیسر عوض می‌کند. «سودندو» و «گپ دهل» تنها سرعت وزن را معین می‌کنند و اغلب باهم یک نواخت کوبیده می‌شوند. تنها دهل کیسر هست که با تغییر ضربه‌ها وزن را عوض می‌کند. بنابراین نوازنده کسر باید مهارت زیادی داشته باشد. بهر صورت در برابر یکی از این آهنگ‌هاست که زار شخص مبتلا تکان خورده، حرکت کرده، هائین می‌آید. شخص حال خود را نمی‌فهمد، در این میان تنها بابا می‌تواند با زار صحبت بکند. بابا همیشه از زار می‌پرسد که اهل کجاست و اسمش چی هست، برای چه این مرد یا این زن بدبخت را اسیر کرده، آخر او بیچاره هست، فقیر و زحمت کش است، ماهی گیر، جاشو، غواص یا گداست. زار به زبان خودش جواب می‌دهد که اهل کجاست و اسمش چی هست و آن مرد یا آن زن را بخاطر فلان یا بهمان کار، مرکب خود ساخته. البته تمام این حرف‌ها با صدای تغییر یافته‌ای از دهان مریض خارج می‌شود. ولی بزبان اصلی خود زار: عربی، هندی، یا سواحلی. در حالی

۱- بعضی از زاران که نمی‌توانند خون بخورند، یک یا چند قطره خون قربانی را به یک بادیه آب می‌ریزند و شخص مبتلا کمی از آن آب می‌خورد و زارش به حرف درسی آید.

که ممکن است مرکب اوبه زبان هندی یا سواحلی، بظواهر آشنا نباشد. بعد باها یا ماما از زار می خواهد که مرکب خود را آزاد بکند. زار جواب می دهد که ابن کار آسان نیست و برای اینکه مرکب خود را راحت بگذارد، سفره لازم دارد. خیزران و خلخال و پیراهن تمیزی خواهد. توقع همه زارها یکسان نیست. بعضی ها همچون «ستوری» Maturi هر توقعند و همه را طلا می خواهند و بعضی ها کم توقع اند و یک خیزران کوچک چند بندی برایشان کافی است، مثل «بومریوم».

اگر شخص مبتلا فقیر باشد و امکان تهیه و تدارک تقاضای زار

را نداشته باشد، بابا یا ماما برای زار رهن می دهد. یک تکه پارچه یا نخ یا یک «کری» آهنی ارزان قیمت را به بازوی شخص می بندد. در واقع به زار گروی می دهد که صبر کند و به مرکبش فرصت و امکان بدهد تا آنچه را که خواسته برایش فراهم بکند. بعضی زارها به مرکب خود فرصت کم و محدودی می دهند. بدین معنی که اگر سر موعد معین، آنچه را که خواسته فراهم نشود، طلوع می کنند و بازار و اذیت مرکبشان می پردازند. بعضی رهن ها هم موعد معینی لازم ندارد، هر وقت که شخص توانست وضع مالی خود را مرتب کند و سفره پهن کند و وسایل لازم را تهیه ببیند می تواند مجلس بازی ترتیب بدهد. پیش تر گفتم که هر زار قبل از هر چیز احتیاج به یک خیزران دارد. خیزران را معمولاً از مسقط می آورند. روزی که بازی ترتیب داده شده و زار زیر آمده، باها از زار می پرسد که چه نوع خیزرانی لازم دارد. زار خیزران را خودش بر حسب تعداد بند (بول) Bōl سفارش می دهد. مثلاً می گوید خیزران من باید ۶-۸ یا ۱۰ «بول» داشته باشد. اغلب

خیزران باید دو سر نقره یا حلقه‌های نقره در کمر داشته باشد. برای مجلس بازی اصلی، خیزران حتماً باید حاضر باشد. شب قبل به تمام تنه خیزران حنای بندند و روغن ماهی می‌کشند تا جلا پیدا نکند. بعد نقره نشانش می‌کنند. حلقه‌های نقره را هم باید با میخ‌های نقره‌ای به تنه خیزران میخ کرد.

بعضی زارها یک خیزران لازم دارند و بعضی دیگر چند خیزران. مثلاً «شیخ شنگر» تا هفده خیزران از مرکب خود می‌خواهد. گاهی وقت‌ها هم یک خیزران برای چندتا باد یا زار کافی است.

علاوه بر خیزران، «اهل هوا» و بخصوص زاران به لباس مخصوصی هم احتیاج دارند. این لباس باید سفید و همیشه تمیز و پاک و معطر باشد. به یک چادر مخصوص یا لنگوته (لنگ) هم احتیاج است. لنگوته را از دو تکه (شته) درست می‌کنند و هر «شته» Shata باید هشت متر کمتر نباشد. دو شته را با نخ ابریشم زرد و سبز و قرمز و آبی بهم می‌دوزند و این دوختن را «سن سله» Sanselc می‌گویند. وقتی تمام این‌ها حاضر شد، در مجلس دیگر بابا برای بار دوم زار را زیر می‌کند و آنچه را که می‌خواسته و حال حاضر شده نشانش می‌دهد. اگر زار پذیرفت و راضی شد که مبتلای زار خلاص است و آزاد. و بعد از آن می‌تواند آسوده در جرگه «اهل هوا» و زاران زندگی کند. و اگر زار آنچه را که می‌خواسته پسند نکرد و یا نپذیرفت و یا به لباس و خیزران بهانه و ایراد گرفت، شخص مبتلا مجبور است دوباره دست به کار شود و همه را برای بار دوم و سوم تهیه بکند.

بهر حال بعد از تشکیل مجلس بازی وزیر کردن زار و راضی

کردن او، زار دیگر موذی نیست. اگر چه مبتلای زار از آن حال اول رهایی یافته، اما برای همیشه همان باد توی کلاهش باقی می‌ماند. در وحله اول، قبل از پهن کردن سفره و کوبیدن و بازی کردن زار، باد ناصاف و وحشی بود و مرکب خود را اذیت می‌کرد، اما بعد از شنیدن شعر و صدای دهل، دیدن سفره و خوردن خون، زار صاف می‌شود و مرکب خود را آورده و راحت می‌گذارد. اما بعضی از مبتلایان بهیچ صورتی آورده نمی‌شوند. زار در برابر هر تهید و چاره‌ای مقاوت می‌کند و مرکب خود را رها نمی‌کند. نه سفره، نه دهل، نه شعر و نه خون زار را زیر نمی‌آورد. سه روز کوبیدن و بازی کردن، به هفت روز می‌رسد، و بعد مجلس هفت روزه به دوازده روز سر می‌زند و وقتی که زار باز هم مقاوت کرد و پایین نیامد و شخص مبتلا در همان حال خراب و وضع ناجور باقی ماند، بابا و ماما دیگر از نجات وی قطع امید می‌کنند. در این صورت او را رها کرده آزاد می‌گذارند. چنین شخصی را «تهرن» زار Tehran می‌گویند. شخص «تهرن» همچون مبروصین، انگشت نما و منفور می‌شود و بهرومیله‌ای شده سعی می‌کنند او را از آبادی دور بکنند. در دهکده «دیرستان» جزیره قشم پیرمردی را دیدم که در جوانی «تهرن» بوده و مردم مدت ۶ ماه تمام پای او را در کوهستانی، بازنجیر به صخره بزرگی بسته بودند و غذا و آب بخور و نمیری بوی می‌رساندند. این مرد که حاجی ملا صالح نام داشت ۸۰ ساله است و در اثر همان ۶ ماه زنجیری بودن، عضلات پای بسته‌اش آب شده و حتی استخوان‌های درشت ساق پایش صغر یافته.

در این جا با زلازمست اشاره‌ای بشود به مجلس زار و حال شخص

مبتلا در لفظه‌ای که زار می‌خواهد از تن شخص مبتلا خارج شود . زمانی که مبتلای زارنعلش می‌کند، او را از عقب می‌گیرند و می‌کشند و روی زمین درازش می‌کنند . منتهی طوریکه سر مریض نباید به زمین بخورد و یک نفر دیگر هم پاهای او را می‌گیرد و در این حال شخص مبتلا باید رو به قبله باشد . بعد بابا به وی می‌گوید که با مشت محکم به سینه بکوبد . مبتلای زار با مشت به سینه می‌کوبد و همین وقت است که زار کالبد مرکبش را ترك می‌کند . رسم بر اینست که در این لحظه هیچ یک از حضار حرف نمی‌زنند . همه باید ساکت باشند . و اگر کسی نتواند جلو خود را بگیرد و دهان برای صحبت باز کند ، احتمال دارد که زار وارد تن او بشود . وقتی زار از بدن خارج شد بیمار را روی دو زانو طوری می‌نشانند که نوك انگشتان پایش بزمین بچسبد . خارج شدن و خارج شدن زار را از بدن شخص مبتلا ، بابا یا مامای زار تشخیص می‌دهد . بهر حال علاوه بر « اهل هوا » ممکن است عده‌ای دیگر در مجلس بازی حاضر شوند که مبتلا و گرفتار هیچ بادی نیستند . این اشخاص را صافی می‌گویند .

« صافی » هادر بازی‌های « اهل هوا » ، دهل می‌زنند ، کف می‌کوبند غنی می‌کنند و شعر می‌خوانند . اما تا حال دیده نشده که لرزشان بگیرد و یا نعلش بکنند . اگر یک « صافی » چنین حالی نشان بدهد ، معلوم می‌شود که بادی به کله‌اش افتاده است . در بعضی از آبادی‌ها ، آن عده از « صافی » ها را که علاقه به مجالس بازی دارند ، « اهل عشق » می‌گویند ، در برابر اهل هوا .

علاوه بر مبتلایانی که احتیاج به سفره و خون و شعر دارند ، عده‌ای

هم هستند که احتیاج به خون و سفره و شعر ندارند. این‌ها طالب «هوا» نیستند. وقتی حالشان بهم می‌خورد، دیدار و عیادت بابا، یا نگاه و نوازش ماما، حالشان را جا می‌آورد. مختصر توجهی باین نوع زاران همان کاری را می‌کند که مجلس بازی درباره زاران طالب «هوا».

برای زاران هم مثل دیگر «اهل هوا» محرماتی وجود دارد. دست به سیت نباید بزنند. از نجاست باید دور باشند. لنگه کفش و جارو و نی و قلیان نباید از بالا سرشان رد بشود. و اگر کسی لنگه کفش یا جارو و نی قلیان از بالا سر یک مبتلا رد بکند، او را مجبور می‌کنند مخارج یک مجلس بازی مفصل را بدهد. زیرا با اشتباهی که مرتکب شده زار در کله مبتلا طلوع کرده، به آزارش می‌پردازد.

زاران نباید همه دیگر را اذیت بکنند. و اگر یکی از زاران از دیگری ناراضی باشد حد رویشان می‌افتد. یعنی وقتی رفتار یکی از مبتلایان، دیگری را ناراحت بکند از دست او پیش بابا یا ماما شکایت می‌برد. بابا طرف دیگر را مجبور می‌کند که مجلسی تشکیل بدهد. این مجلس را «مجلس حد» می‌گویند، زیرا بعد از آواز و کوبیدن بابا حدی برای شخص موذی تعیین می‌کنند. حد اغلب چند ضربه خیزران است. که حاضرین مجلس ممکن است این ضربه‌ها را به مبلغی بخرند. و اگر کسی ضربه‌ها را نخرید، ماما بالا سر شخصی که می‌خواهند تنبیه کنند می‌ایستد. بابا برای سواظت، روبروی محکوم می‌نشیند. ماما همراه ضربه‌های دهل، خیزران را بردن محکوم فرو می‌آورد. تعداد ضربه‌ها نباید کم یا زیاد بشود. اگر ماما اشتباه کند یک ضربه اضافی به محکوم بزند «حد» رویش می‌افتد. و در «مجلس حد» دیگری ماما را تنبیه می‌کنند. معمولاً

ضربه‌های خیزران را دو قسمت می‌کنند. ضربه‌های سرد و ضربه‌های گرم. ضربه‌های سرد را آهسته و آرام می‌زنند و ضربه‌های گرم را محکم و تند. زاران چه زن و چه مرد وقتی بچه‌دار شدند باید سفره پهن بکنند و یک شبانه روز تمام «غنی» بکنند و دهل بکوبند و باصطلاح شیرینی و سفره بچه را به پادشان بدهند. می‌گویند زار از مرکب خود وقتی که بچه‌دار شود، یک سفره یا شیرینی طاب کار می‌شود. و حضور «اهل هوا» در چنین مجلسی جنبه شهادت دارد. زار ممکن است بعد از مرکب خود را اذیت کند و نه که کافر است و انصاف ندارد، حاشا کند که شیرینی و سفره بچه را نگرفته است. در این موقع همه جمع می‌شوند و شعر می‌خوانند و دهل می‌کوبند و شهادت می‌دهند که فلان زن یا فلان مرد، شیرینی و سفره بچه‌اش را در فلان روز و فلان ساعت داده است. اما بابا یا ماما زار یا بطور کلی بزرگان یا «گپ‌تران» اهل هوا. ماما یا بابای زار باید سیاه‌پوست باشد. ماما یا بابا زارها همه سیاه پوست هستند. بابا یا مامائی که سفید پوست باشد در تمام سواحل ایران نمی‌شود سراغش را گرفت. و این معمول همه جاست. حتی بین اعراب و شیخ نشین‌ها و هندی‌ها هم همه بابا یا ماماها سیاهانی هستند که از سواحل افریقا آمده یا اجدادشان اهل آن حواشی بوده است.

بابا یا مامای زار این مقام را از پدر یا مادر خود وارث می‌برد. هر بابا یا ماما او آخر عمر جانشینی برای خود تعیین می‌کند. برای این منظور جشن بسیار مفصلی می‌گیرند و سفره رنگینی هم پهن می‌کنند. جانشین بابا یا ماما اغلب پسر خود بابا یا ماما است. اگر یک بابا برای خود جانشین تعیین نکرد و مرد، بعد از مرگش زاران جمع می‌شوند و

از بین مبتلایان سیاهی را برای بابائی یا مامائی برمی‌گزینند .
 مشهورترین جشن جانشینی یا نیابت که تا حال در جنوب دیده
 شده ، جشنی بوده که بابا صالح مینابی برای پسرش گرفته است .
 بابا صالح مشهورترین باباهای سواحل ایران بوده که مدتی از
 زندگیش را در جزیره قشم گذرانده ، بعد از مدتی در جزیره هرمز مسکن
 کرده ، و بالاخره به میناب رفته و در «تیاب» میناب ، عمر خود را به
 آخر رسانده است . بابا صالح در اواخر عمر یکی از مشهورترین باباهای
 جنوب بوده و به بابا صالح مینابی شهرت یافته بود . از تمام جزایر و
 شیخ نشین ها ، از کویت و بحرین و عدن و قطر ، عده زیادی برای بازی
 و مداوا در میناب بخدمت وی می‌رسیدند . بابا صالح در تمام عمر ریش
 و گیشش را نزنده بود و با هیکل بلند و سیاه خود انگشت نمای همه
 بوده است . مجلس نیابت پسر بابا صالح هفت شبانه روز طول کشیده است .
 تعریف می‌کنند که بابا صالح یک کپر بسیار بزرگ برپا کرده ،
 تخت مجلی بر صدر کپر گذاشته بود . مردم «تیاب» میناب هفت شبانه
 روز کار را تعطیل میکنند و بدریا نمی‌روند و به همراه سریدانی که از
 جاهای دور و نزدیک آمده بودند دور کپر بزرگ جمع می‌شوند . تمام
 هفت شبانه روز را بابا صالح به «سودندو» می‌گوید و «اهل هوا»
 بازی می‌کنند . روز هفتم پسرش محمد را به تخت می‌نشانند . هفت بز
 و یک گاو را قربانی کرده ، خون‌ها را در پشت‌های بزرگ داخل مجلس
 بازی می‌آورند و در همین مجلس زارعه‌ای با چنان شدت وحدتی طلوع
 می‌کند که همه نعش کرده خون‌ها را تمام می‌خورند .
 بابا یا مامای زارعه‌اوه بر کوبیدن و معالجه زاران و مبتلایان بادها ،
 معالجه دردهای جسمانی هم هستند ، یک سری دوا درمان‌های عامیانه

بلندند که گاه گذاری به بیماران خود می دهند. در این جا نام عده ای از باباها و ماساهای زنده و مشهور قسمتی از سواحل جنوب ایران را می آورم تا بیادگار بماند.

- ۱- بابا سالم که اهل سلخ است و دچار چندین زار و چندین شیخ و چندین باد هندیست. سه خون خورده است. مدتی پیش از زن و پسر خود قهر کرده آمده و فعلاً در شیب دراز جزیره قشم زندگی می کند.
- ۲- بابا فیروز - سیاه اصیلی است که اجدادش از سواحل آمده اند.
- ۳- بابا درویش - که علاوه بر بابای زار بابای نوبان هم هست وارث بابا خندون مشهور است. تمام دستگاه بازی و دهل های بابا خندون به بابا درویش با رث رسیده. بابا درویش هم سه خون خورده است.
- ۴- بابا بیروک : که تنها بابای زار است.
- ۵- بابا سرور - بابای نوبان جزیره قشم است.
- ۶- بابا سعید - بابا زار جزیره لارک است. چهار سال پیش بعد از مرگ بابا احمد، زاران جزیره جمع شده و او را بجانشینی برگزیده اند.
- ۷- بابا علی یا علی بلوچ - بابای زار جزیره هنگام است که در قریه «قیل» جزیره هنگام زندگی می کند. وی تازگی ها شهرت زیادی بهم زده، عده ای از سواحل و بحرین و کویت پیش وی می آیند و می کویند و زارشان را زیر می کنند. علی بلوچ ادعا می کند که چندین دفعه گرفتار «بابا دریا» شده ولی بقدرت خدا جان سالم بدر برده است.
- ۸- بابا سعید - بابای زار محله پشت شهر بندر عباس است. محله پشت شهر همه کپر نشین هستند. یکسال پیش بابا قنبر فوت کرده و بابائی این محله به بابا سعید معول شده است.

۹- بابا عبدالله - که در محله سر ریگ بندر عباس می نشیند و گویا پیشخدمت اداره کمرک همان شهر هم هست .

۱۰- بابا حبیب - بابا زار محله منبر بیاهان بندر عباس است و اغلب

از دهات اطراف بندر عباس دعوتش می کنند تا سر بازی آن ها حاضر بشود .

۱۱- بابا مبارک - بابای زار بندر چارک است .

۱۲- ماما خضری - زن عرب و سیاه است و مامای زار بندر چارک .

۱۳- بابا عیود - پسر سالم غنی ، بابای نوپان و گاهی بابا زار

بندر لنگه است که بابائی را از پدر بارث برده ، خوب تمبیره می زند .

۱۴- ماما قدم - مامای زار بندر لنگه که شهرتش بخاطر مطربی

در تمام جنوب و جزایر پیچیده است . ماما قدم همیشه در عروسی پولدارها

حاضر است و گاهی برای آواز خواندن و احیاناً کوبیدن به دوی و شارجه

و قطر هم می رود .

۱۵- فاطمه طالب - که مامای زار بندر لنگه است و بالای محله

بحرینی ها زندگی می کند .

۱۶- بابا محمد - پسر بابا صالح مینابی که شهرت خود را بیشتر

مدیون پدرش است .

چنانکه در اول اشاره شد ، بندر لنگه مرکز اصلی اهل هوا بوده

و بابا ماما های مشهوری تا هفت هشت ده سال پیش در آنجا زندگی

می کردند که هنوز اسم آن ها ورد زبان ساحل نشینان جنوب است .

مشهورتر از همه این ها بودند :

خدو سالم - خدو کنار - سالم غنی - خیرالله - ام بچی Ombaçi

صالح کورو - بابا عیسی - مبروک گله داری - صالحه - عبیده - سنقر - عدان .

زارهای عمده و مشهور

پیش تر گفتیم که زارهای عمده شماره شان از هفتاد و دو بیشتر است ، هر کدام منسوب به محلی: هندی ، سواحلی ، عربی ، زنگباری ، سومالی و .. با اساسی عجیب و غریب . چندتائی از زارهای مشهور ساحل نشینان دریا های جنوب را برای آشنایی مختصر در این جامی آوریم زارهای عمده این ها هستند :

Maturi	۱- متوری
Sheyx shangar	۲- شیخ شنگر
Dingmâro	۳- دینگک مارو
Omgâre	۴- ام گاره
Bumaryom	۵- بومریوم
Çinyâse	۶- چین یاسه
Pepe	۷- په په
Dâyketo	۸- دای کتو
Bujambe	۹- بوجمیه
Bâbur	۱۰- بابور
Namrud	۱۱- نمرود
Tagruri	۱۲- تگروری
Gesâs	۱۳- قصاص

متوری Maturi

باد این زار جنگلی است وبعقیده عده‌ای، هم جنگلی است و هم صحرائی. بنابراین محل اصلیش سواحل افریقا است. در ایران این باد را باد سواحلی می‌گویند. متوری در ساحل ایران خیلی کم پیدا می‌شود و آن‌ها که دچارند جاشوانی هستند که در ساحل افریقا (به متوری جنگلی) یا عدن (به متوری صحرائی) مبتلا شده‌اند. متوری باد خطرناکی است. کمتر مبتلائی می‌تواند جان سالم از جنگ این باد بدربرد. مشهور است که هر کس گرفتار این باد شد، محال است که خوب بشود و سلامت خود را باز یابد. بیشتر وقت‌ها ۲ یا ۳ برج به شخص مبتلا فرصت می‌دهد و آخر سر هلاکش می‌کند. این باد صاف نیست و مشکل‌ها سفره و خون و شعر صاف می‌شود. زیرا که متوری تنه‌انگیز است و همیشه همراه جن‌های مضر آتی بسراغ کسی می‌رود. کسی که دچار متوری شد او را پیش بابا یا سامائی می‌برند که چندین خون خورده باشد. بابا، زار خودش را زیر می‌کند و می‌پرسد که فلان کسک بکدام باد دچار شده. و وقتی فهمید دچار متوری شده همان تشریفات و همان مجلس آواز و بازی را برایش ترتیب می‌دهد. متوری باد قانعی نیست. توقعش چنان است که کمتر آدمی می‌تواند از عهده انجام تقاضاهای این باد

برآید. همیشه لباس‌های حریر و خلخال و خیزران طلائی از مرکبش می‌خواهد. و شخص مبتلا باید همیشه معطر باشد و لباس‌های تمیز و سفید بپوشد.

کسی که دچار این باد شد، اول «گرفتگی» و «حمله قلب» سراغش می‌رود و سیاه می‌شود، بعد می‌افتد و تخته می‌شود. موقع شروع حمله شخص مبتلا جیغ‌های بلند می‌کشد و می‌خواهد فرار کند. بیشتر وقت‌ها به آب انبار یا چاه یا طرف دریا فرار می‌کند که خود را غرق بکند و دیده شده که بعضی‌ها حتی خود را تلف کرده ازین برده‌اند. اما وقتی متوری راحت است شخص بی حرکت می‌افتد و تخته می‌شود، غذا نمی‌خورد، دست و پایش خشک می‌شود، چشم‌هایش کس یا جائی را نمی‌بیند، هرچند که از پشت پلک‌های نیمه باز دائم نگران بیرون است. زبانش اغلب بیرون می‌ماند و وقتی صدایش می‌کنند توجهی نشان نمی‌دهد. برایش سفره پهن می‌کنند اما نه که متوری همیشه تصمیم دارد مرکب خود را ازین ببرد، سر سفره، عوض خون کهر (بز)، خون شتر می‌خواهد. تازه اگر همه چیز، حتی خون شترم فراهم شود، نه که مریض قادر بخوردن نیست، بناچار مراسم کوبیدن اغلب نیمه تمام می‌ماند و آخر سر بیمار «تهرن» Tehran می‌شود و اهل هوا ترکش می‌کنند. و عاقبت، شخص مبتلا چنان بی‌قرار و از خود بی‌خود می‌شود که سر می‌گذارد به صحرا و بیابان و بیشتر وقت‌ها ناله می‌شود.

متوری تنها از توپ و تفنگ می‌ترسد و از هر جا که اسلحه گرم موجود باشد فراری است. سیاهان افریقا زیاد دچار متوری می‌شوند و

زیاد هم از بین می‌روند .

سازها و دهل‌هایی که در بازی متوری بکار می‌رود عبارتست از

۱- شش عدد دهل پی‌په Pipe (دهل یک سر)

۲- یک عدد زمیری Zamari

زمیری را ساز متوری هم می‌گویند . کرنای بسیار بزرگی است

که صدای بم و بلند دارد ، مثل شیبه‌اسب که از فاصله‌های بسیار

دور هم شنیده می‌شود .

شیخ شنگر Sheyxshangar

یکی از زارهای خطرناک است و محل اصلیش جبل الریح . همیشه در کوه ها می گردد و برای اینکه کسی را شکار کند از کوه ها به طرف، صحرا سرازیر می شود. وقتی کسی دچار شیخ شنگر شد ، بی قرار و نا آرام می شود. در اصطلاح اهل هوا می گویند که شیخ شنگر همیشه بدن مریض را جوش می دهد. شب ها به صورت بره سیاهی به خواب مرکبش می آید و شخص مبتلا از خواب می پرد و وحشت می کند و جیغ می کشد. همیشه مبتلا را پیش دکتر می برند و وقتی نتیجه نگرفتند از دعانویس هیکل می گیرند و دعا به بازویش می بندند.

اما ترس و وحشت و جوش خوردن شخص مبتلا روز بروز زیادتر می شود. و بعدی می رسد که مبتلا را می برند پیش بابا یا ماما. باباها و ماماها معمولی از عهده زیر کردن شیخ شنگر بر نمی آیند. و با کوبیدن و سفره معمولی نمی توانند او را زیر بکنند. بناچار می فرستند پیش باباها و ماماها بزرگ و مجرب که با سیاست و تنبیه بتوانند زیرش بکنند. بابا و مامائی که شیخ شنگر را زیر می کند باید ۱۷ خیزران داشته باشد. عده ای از مبتلایان، بعد از مدتی بدنشان تاول می زند. این تاول ها روز بروز بزرگ تر و پهن تر شده تمام بدن شخص مبتلا را می گیرند. شیخ شنگر

معتبرترین زارهاست ، در تمام اشعاری که برای زاران خوانده می‌شود نامی از شیخ شنگر برده می‌شود :

یا لاهل زار وفونی

واناما وفونی

شیخ شنگر رضو

واناما رضونی

و یا در این یکی شعر :

هومندو هومندو سکونش مرمرین

شیخ شنگر هوای خنجرین

شیخ شنگر با اینکه زار سنگینی است ولی کمتر دیده شده که

کسی را هلاک بکند .

برای کوبیدن و بازی شیخ شنگر حد اقل این لوازم لازم است :

۱- دو عدد دهل دو سر بزرگ

۲- یک عدد دایره

۳- هفده عدد خیزران .

دینگ مارو Dingmâro

دینگ مارو را اول دفعه بالای کوهی دیده‌اند. پیر زنی بوده که با هیکل قوز کرده‌اش قلّه یکی از کوه‌ها نشسته بوده. به بابای «سور» خبر می‌دهند که در فلان جا و فلان کوه، هیکل پیرزنی بر بالای قلّه کوهی دیده شده.

بابای «سور» به‌مراه آدم‌ها و دختران هوا می‌رود طرف همان کوه و پیرزن را که قیافه وحشتناک و زشت داشته‌می‌بینند و وحشت می‌کنند. بابای «سور» از وی می‌پرسد که تو کی هستی. و پیرزن جواب می‌دهد که من زار هستم و اسم من «دینگ مارو» است و این جا قدم گاه من است. بابا و همراهان ترسیده برمی‌گردند و وقتی به آبادی خود می‌رسند، همه زارشان می‌گیرد.

«دینگ مارو» زاریست که هر جا صدای دهل بلند شود و بازی

باشد در آنجا حاضر می‌شود. بیشتر زن‌ها دچار این باد می‌شوند.

شخص مبتلا اول چشم درد می‌گیرد و بعد سر درد عارضش می‌شود.

«دینگ مارو» را همیشه با هادسرخ اشتباه می‌کنند و بناچار اول می‌فرستند

پیش طبیب و وقتی معالجه نشد و دعا و هیکل ملا هم خوبش نکرد،

می‌آورند پیش بابا یا ماما و وقتی که روشن شد شخص دچار «دینگ مارو»

است تصمیم به کوبیدن و مجلس بازی می‌گیرند.

«دینگ مارو» در ساحل ایران بیشتر از سایر زارهای بزرگ شایع است. بیشتر در بندرعباس دیده می‌شود. علتش را چنین توضیح می‌دهند که چون در بندرعباس بازی «لیوا» Liwâ زیاد است و این بازی، بازی آزاد و همگانی است و عده زیادی جمع می‌شوند، «دینگ مارو» هم حاضر می‌شود و چند نفری را برای شکار خود انتخاب می‌کند. بعد از بازی کردن و کوبیدن که «دینگ مارو» زیر آمد، چشم درد شخص مبتلا خوب می‌شود، کمتر دیده شده که «دینگ مارو» کسی را بکشد. همیشه یک یا دو سال به مرکب خود فرصت می‌دهد و تا دو سال اگر سفره پهن نکرد، آنوقت اذیتش می‌کند و از بینش می‌برد. ولی مسئله جالب این جا است که در بعضی آبادی‌ها، دینگ مارو را بازی نمی‌کنند و تنها نعش می‌کنند. ولی برای کوبیدن «دینگ مارو» این‌ها لازم است:

۱- دو عدد دهل بزرگ.

۲- یک عدد جرّه.

ام‌گاره Omgåre

زاربست که برخلاف سایر بادها عمل می‌کند. کافر است ولی موذی نیست و کمتر شخص را اذیت می‌کند. تا امروز دیده نشده که سبب مرگ کسی شود. ولی بهر حال چون از بادهای مضراتی است تا حدودی مرکب خود را آزار می‌دهد. مریض یا شخص مبتلا دلوپس و ناراحت است. زیاد راه می‌رود، شب‌ها را بیدار است و خواب به چشم ندارد. بیشتر وقت‌ها خانه و کاشانه‌اش را ترک می‌کند و هفته‌ها غیبت می‌زند. گردش را زهد دوست دارد، خنده از لبش نمی‌افتد. «ام‌گاره» هیچ ترس ندارد. و بزرگ‌ترین علامتش اینست که مرکب خود را وادار می‌کند که زیاد بخورد. در نتیجه بعد از مدتی مبتلای این باد شدت چاقی می‌شود. ماما قدم، ماما زار حاضر بندرلنگه، دچار این باد است و می‌گویند به سبب و در نتیجه همین زار است که اهل عشق و خوشی است و مطربی هم می‌کند.

وقتی برای مریض سفره پهن می‌کنند، قبل از اینکه حتی مراسم بازی شروع شود، مریض شروع به خوردن می‌کند. باچنان‌ولعی که کسی نمی‌تواند جلویش را بگیرد. بیمار با خنده‌های بلند، زیر ضربه‌های خیرزان بابا یا ماما هم‌چنان بخوردن ادامه می‌دهد.

بخاطر شادابی و خوشحالی بی‌دلیلی که این باد بادم می‌دهد ،
خیلی‌ها طالبش هستند. ولی در سواحل ایران کمتر دچار این باد می‌شوند
چرا که مایهٔ خوشی در آن طرف‌ها به‌ر صورتی از جاهای دیگر کمتر است
و برای «ام‌گاره» محیط مناسبی نیست .
بازی «ام‌گاره» تشریفات زیاد مفصل ندارد و تنها به سه عدد
دهل دو سر بزرگ یا متوسط احتیاج است .

بومریوم Bumariom

«بومریوم» یعنی پدر مریم . زاریست که زیاد خطرناک و کشنده نیست . تنها سراغ زن هاسی رود . هیچوقت مرد دچار این باد نمی شود . باد یست کم توقع ، به یک پیرهن ساده سفید و یک خیزران معمولی قانع است .

«بومریوم» میاه کافری بوده و دختری داشته با اسم مریم . مریم عاشق یک جن می شود . وبعد از مدتی با آن جن روهم می ریزد و زنش می شود . پیر مرد سیاه از این وضع ناراحت می شود و به صورت باد زاری در می آید ، بادی که مخالف و دشمن زن هاست . از آن زمان بعد «بومریوم» همیشه طرف زن ها می رود . معمولاً منتظر است که زن ها با همدیگر دعوا و مرافعه راه بیاندازند ، یا یک ناراحتی دیگر برایشان پیش بیاید یا دچار یک گرفتاری بشوند ، آنوقت سراغشان می رود .

بیشتر زن ها طالب این باد هستند ، چرا که قانع است و چیزی لازم ندارد . همانطور که گفتم یک پیرهن معمولی می خواهد و یک خیزران . مبتلای «بومریوم» گرفتار درد کمر می شود و بیشتر وقت ها خونریزی زنانه پیدا می کند . اخم های شخص همیشه درهم است و مرتب گریه می کند . رسم بر اینست که مبتلای «بومریوم» حق ندارد و نباید بدون

دعوت خیزرانی به مجلس «اهل هوا» برود ، و الا بادهای دیگر اذیتش می کنند. این زار از قدیم الایام در سواحل ایران شایع بوده، پیش ترها در جزیره هرمز و امروزه روز در حوالی بندر عباس و میناب . «بوسریوم» تا حال دیده نشده که باعث مرگ یکی بشود . پسر و دختر بابا صالح مینابی ، امروزه روز بابا و مامای «بوسریوم» هستند .

برای کوبیدن و زیر کردن این باد به سه تا دهل دوسر معمولی احتیاج است .

چین یاسه çinyâse

بادیست جنگلی وسواحلی . در ایران دیده نمی شود . مگر آن هایی که به سواحل افریقا رفته و گرفتار شده ، آمده اند . مردها پیش تر از زن ها دچار این باد می شوند . ولی در بین زن ها هم تا حدی شایع است . مشهور است که مادر بابا عیود (بابای نوبان فعلی بندر لنگه) دچار این باد بوده است .

این زار همیشه سر آب های شیرین کمین می کند . سر چاه ها ، بر که ها و شط ها . در جنگل هم زیاد دیده می شود . سیاهانی که معمولاً برای گرفتن طوطی بدرون جنگل می روند گرفتار «چین یاسه» می شوند . بدین جهت گم می شوند و مدتی غیبتشان می زند . وقتی به جستجویشان می روند ، آشفته حال و خراب ، در پای درخت ها پیدایشان می کنند . «چین یاسه» بابا و مامای بخصوصی ندارد . ماماها یا باباهای دیگر این زار را می کوبند و پائین می آورند . در حالی که خود دچار این باد نیستند . اشاره شد که زار را در سواحل ایران همیشه نشسته می رقصند و در سواحل افریقا همیشه سر پا . ولی در مورد «چین یاسه» فرق می کند . در افریقا اگر «چین یاسه» خون خورده باشد سر پا و اگر خون نخورده باشد نشسته می رقصند . والله اعلم .

بهر صورت بعد از ابتلاء سفره‌ای لازم است و همان ترتیبات بخصوص
و الامثل بادهای دیگر سرکبش را تا دم مرگ اذیت می‌کند.
«چین یاسه» علاوه بر اسم زار، اسم یک آلت موسیقی افریقائی
هم هست که در آن نواحی بدرد زیر کردن بعضی بادها می‌خورد.
برای رقص «چین یاسه» همیشه به پنج عدد خلخال احتیاج است.
دهل‌های این باد عبارتست از دو تا نقاره معمولی با بچه نقاره که با
چوب می‌زنند.

په په Pepe

بیشتر، اعراب دچار این زار می شوند. در دومی و قطر بیشتر از همه جا است. اعراب به این باد «مه په په» Mepepe می گویند. مردها بیشتر از زن ها دچار می شوند. شروعش خیلی شبیه مینه پهلو است.

شخص مبتلا تب می کند، بعد مدت ها به صرفه می افتد و اطرافیان به خیالشان که طرف دچار ذات الریه شده، معالجه ذات الریه می کنند. یعنی بهمان سیاق صد سال و صد و پنجاه سال پیش، سینه مریض را با میخ و تکه آهن گداخته، داغ می کنند. اما «په په» با داغ کردن مخالف است. اگر کسی را که دچار «په په» است داغ کنند، زار به غضب در آمده مرکبش را می کشد.

این باد هم بیشتر، بعد از دعوا و مراغه و یا دلخوری و غصه بسراغ شخص می رود.

بنابراین در جنوب و شیخ نشین ها رسم بر اینست که هر مریض تب کرده را که دچار صرفه هم هست، قبل از این که معالجه ذات الریه بکنند، به ماما یا بابای زار نشان می دهند، تا مطمئن باشند که بیمارشان مبتلای «په په» نشده است و آنوقت سینه اش را داغ بکنند.

«په په» را با سه تا ساز ضربی زیر می کنند :

۱- یک عدد «بول کم» ۲- یک عدد «جره»

۳- و یک عدد دایره جنیک.

دای کتو Dâyketto

یکی از بادهای تصفیه نشده و موذی است که همه جا راه دارد . در ساحل ایران فراوان یافت می شود . زن ها بیشتر از مرد ها دچارش می شوند . کسی که دچار این باد شد ابتدا بی حال و بی حرکت می افتد و بتدریج تخته می شود . در مراسم معالجه و مقدمات مجلس بازی یعنی همان شب اولی که مریض را می شویند و ذوا به تنش می کشند تا برای مجلس بازی آماده اش کنند ، «دای کتو» حاضر شده خود را به مرکبش نشان می دهد . در ساحل ایران بیشتر بندر عباسی ها و ساکنین میناب دچار این زار می شوند .

«دای کتو» در زمستان بیشتر از تابستان پیدا می شود . این باد به خیزران احتیاج ندارد . حتی گاهی «گشته» هم نمی سوزانند .

برای زیر کردن این باد به سه تا دهل دوسر احتیاج است :

۱- یک عدد دهل دوسر بزرگ .

۲- دو عدد دهل دوسر متوسط .

Bujambe بوجمبه

بوجمبه یکی از بادهای صحرائی است. گاهی وقت‌ها در کوهستان‌ها دیده می‌شود که پیراهن سفید و بلند به تن دارد. اول کسی که «بوجمبه» را دیده وحشت کرده است و بوجمبه بوی سفارش کرده که دیدار او را با کسی در میان نگذارد، ولی آن شخص برگشته و دیگران را خبر کرده است. عده زیادی رفته و بوجمبه را بالای کوه نشسته دیده‌اند. بعد از بازگشت، همان کسی که اول بار «بوجمبه» را دیده بود، تب کرده افتاده، بعد گلویش باد کرده، حلقش گرفته شده است.

بعد از یک هفته دوا و درمان که حال مریض خوب نشده باها تشخيص می‌دهند که باد «بوجمبه» بجانش افتاده است.

«بوجمبه» تنها زاریست که در تمام سواحل، افریقا و عربستان و ایران، با شمشیر بازی می‌کنند. زیرا که بوجمبه به شمشیر علاقه بخصوصی دارد. بنابراین هر کس دچار «بوجمبه» شد عوض خیزران یک عدد شمشیر تهیه می‌کند.^۱

۱- بعضی رقص‌ها در عربستان و شین‌ها با شمشیر بازی می‌شود. مثلاً «رزیف» را که در سواحل ایران و جزیره قشم با چوب می‌رقصند در سواحل عرب نشین با شمشیر بازی می‌شود. تنها در جزیره لارک است که «رزیف» را عوض چوب با شمشیر اجرا می‌کنند.

مبتلایان «بوجمبه» موقع رقص اغلب بدن خود را با شمشیرزخمی می کنند، این زخم ها خود بخود شفای پذیرند و خوب می شوند. «بوجمبه» در ایران کم دیده می شود، ولی در سواحل عربستان و در دوی و قطر و شارجه زیاد است.

برای زیر کردن این باد دو تا دهل لازم است :

۱- یک عدد «بول کم»

۲- یک عدد دهل دو سر متوسط.

بابور Babur

زار دریائی است و همیشه روی دریاهاست . اطراف جهازات و لنج هائی که مسافرت های طولانی می کنند ، پرسیه می زند . بیشتر سراغ کارگران دریا و جاشوهای خیلی فقیر و آن هایی که مدت ها است از خانه و کاشانه دور هستند می رود .

اعراب اعتقاد دارند که «بابور» شراب و مرکب دارد و بدان وسیله بهمه جا می رود . در ساحل ایران «بابور» را «بابور جنی» می گویند . مردها بیشتر دچار می شوند . زیرا که تنها مردها به سفرهای طولانی دریائی می روند . مشهور است که این زار در سواحل هند و نزدیکیهای دریای بمبئی خیلی زیاد است . موقع شروع مریض دچار حمله می شود که بدنبال تشنج های شدیدی دارد ، دست و پایش چنگ می شود و گریه گلویش را می گیرد . در ساحل ایران معتقدند که چون این زار جنی است پس با قرآن و کتاب باز کردن ، وبستن هیکل حال مریض بهبود می یابد .

ولی آخر سر لازم است که «بابور» را هم مثل سایر بادهای سفره بدهند و بازی کنند تا زیر بیاید . بابور را با سه تا دهل دو سر زیر می آورند . منتهی برای این «زار» لازم است که شعر مخصوص خودش

خوانده شود، در صورتی که دیگر زارها باشعراهای مختلف اهل هوا پائین
می آید . اما بابر همیشه با شعر خودش زیر می شود که بیت اولش
چنین است :

بابور جنی
سمعت مای غنی

نمرود Namrud

باد این زار هم جزو مضراتی هاست. طرف‌های عدن زیاد دیده می‌شود و در سواحل ایران خیلی کم است. بیشتر بصورت درد کمر یا درد پا ظاهر می‌شود. مدت‌های طولانی‌شخص را این در آن درسی کند و چون اطباء عاجز می‌شوند، باها یا مامای زار علاجش می‌کند. برای زیرکردن این باد سازهای ضربی زیر لازم است:

۱- یک عدد دهل دو سر معمولی

۲- یک عدد «جره»

۳- یک عدد «پول کم»

تقروری Tagruri

بادبست که از طرف‌های عربستان می‌آید. مال صحراست و روی دریاها پیدا نمی‌شود. این باد اغلب داخل شکم علامتی می‌گذارد. مریض فکر می‌کند که چیز عجیبی داخل شکمش هست. یا احساس درد در یک قسمت شکم می‌کند. ناراحتی‌های «تقروری» گاهی وقت‌ها تا آن حد شدید است که شخص مبتلا را به عمل جراحی هم حاضر می‌کند. اما نه عمل جراحی و نه طبابت دیگر، نمی‌تواند تقروری را از بدن «مرکب» خارج کند. تنها توسط بابا و سامای زار علاج می‌شود. یکی از مبتلایان این باد را در بندر لنگه دیدم که گدایی می‌کرد تا خرج سفر فراهم کند و برای زیر کردن بادش به «دویی» برود. در مجلس این زار از سه تا دهل دو سر معمولی استفاده می‌کنند.

قصاص Gesâs

اگر کسی یکی از «اهل هوا» را اذیت کند ، این باد بسراغش می‌رود و قصاص می‌کند.

اگر کسی به یک مبتلای زار توهین کند، و یا اگر یک مبتلای زار از دست یک نفر ناراحت شود و رنجش پیدا بکند ، باد «قصاص» بسراغش می‌رود. باد قصاص منتقم زاران است. مشهور است که تا زاری رضایت ندهد ، باد «قصاص» با هیچ نوع بازی و کوبیدن پائین نمی‌آید. باد «قصاص» دهل ندارد. برای زیر کردنش هم آداب و رسوم مخصوصی لازم نیست. معمولاً در بازی‌ها و مجالس دیگری که برای سایر بادها ترتیب می‌دهند شخص مبتلا را سرتماشا می‌برند. اگر طرف رضایت بدهد، با هر آهنگ و هر شعری این باد زیر می‌شود.

این‌ها «زار» های مشهور و عمده‌ای هستند که در سواحل ایران «اهل‌هوا» با آن‌ها آشنا هستند. ولی چنانکه اول گفتیم زارهای بزرگ از ۷۲ متجاوزند، مثلاً «ما بیت» Mâbit زاریست در ردیف «شیخ‌شنگر» و «متوری» و «دای‌کتو» که تا حال در سواحل ایران دیده نشده. از زارهای معروف افریقائی که خیلی خطرناک هستند، سیاهان و جاشوان ایرانی که از سواحل افریقا گذشته‌اند دو زار خطرناک را تعریف می‌کنند با اسمی خماری Xammâri و ایاله Ayâlê که هر دو را با شمشیر بازی می‌کنند. زارهای کوچک اسمی جورواجوری دارند که بعد از زیر کردن شناخته می‌شوند. مثلاً با اسمالم، بابای زار قشم، زاری دارد که هندیست و «حاجی قلندر جی بابا» نام دارد.

نوبان

نوبان Nobân از بادهای مسلمان است. برخلاف «زار» که کافر است، این باد را مثل بادهای «مشایخ» مقدس و اهل حساب می‌دانند. در بیشتر جاها، «اهل هوا» و میاهان بجای نوبان، اغلب لفظ «نوبی» را به کار می‌برند. این باد در سواحل خلیج زیاد است. مخصوصاً در سومالی و «موگدوشو».

«نوبان» در ساحل ایران فراوان یافت می‌شود. عددای از اعراب به «نوبان» اغلب «ریح الحمر» می‌گویند. اما در قطر و شارجه و دومی «ریح الحمر» به تمام بادها اطلاق می‌شود، به زار و نوبان و مشایخ و دیگر بادها. در سواحل ایران مشهور است که «نوبان» در عدن از جاهای دیگر بیشتر است و بعد در حبشه شیوع زیادتری دارد و در سواحل ایران بهمان اندازه که زار شایع است نوبان هم شایع است.

«نوبان» را هم مثل «زار» فقرا می‌گیرند و ساهگیران بی‌چیز و کسانی که زندگی خوب و مرفه ندارند. تجّار و پولدارها و پيله‌وران دچار نمی‌شوند. عرب همیشه بیشتر از عجم گرفتار نوبان می‌شود.

«نوبان» مثل «زار» انواع و اقسام دارد که با آهنک مخصوص خود زیر می‌آید، ولی انواع نوبان نام‌های جداگانه ندارد. شروع و علائم همه «نوبان»ها یک شکل و یک جور است.

مثلاً اگر ماهیگیری گرفتار «نوبان» شود، ابتدا احساس افسردگی می‌کند، حال و حوصله کار کردن و دریا رفتن را از دست می‌دهد. موقع لیغ کشیدن و جمع کردن تور از دیگران عقب می‌ماند. اشتهايش را از دست می‌دهد. کم به خواب می‌رود و اغلب ترجیح می‌دهد که در گوشه دور افتاده‌ای جدا از دیگران بنشیند، کم حرف می‌زند و گرفتار خودش می‌شود و با اصطلاح «اهل هوا»، جانش بد می‌شود. در این حال شخص مبتلا را پیش بابا یا مامای زار می‌برند. ولی بابا یا ماما چنین شخصی را نمی‌پذیرد و او را می‌فرستد سراغ طیب و بعد از مدت‌ها دوا درمان که بهبودی نیافت دوباره می‌آورند پیش بابا یا مامای نوبان

بابا یا مامای زار غیر از بابا و مامای نوبان است. هر چند که ممکن است یک نفر در عین حال هم بابای زار باشد و هم بابای نوبان. برای علاج «نوبان» هم، مثل زار اول باید جن این باد را از بدن بیمار خارج کرد. برای خارج کردن جن نوبان، در ساحل ایران مریض را مدت سه روز در حجاب نگه‌میدارند. در این مدت مبتلای نوبان نباید زن ببیند یا زنی او را ببیند. دیدن سگ و مرغ هم جایز نیست، بنابراین او را در کپر خلوتی نگه‌میدارند. بعد از اتمام دوره حجاب، مریض را حمام می‌دهند و تمام بدنش را می‌شویند و از دمای مخصوص «اهل هوا» به تنش می‌کشند و بعد معطرش می‌کنند. آنوقت نوبت خارج کردن جن از بدن بیمار است. برای این کار مریض را می‌خوابانند، دو تا انگشت شست پایش را با سوی بز بهم می‌بندند. مقداری سیفه (روغن ماهی) زیر دماغ مریض می‌کشند و بعد سوی کهر (بز) را آتش

زده زیر دماغ بیمار می گیرند . بعد بابا یا ماما باخیزران جن را تهدید می کند . بیشتر وقت ها ، در همین مرحله است که از روی تقلاها و ناراحتی های شخص مبتلا می فهمند که گرفتار زار شده است یا گرفتار نوبان . و بهر صورت بعد از خارج کردن جن از تن بیمار ، مجلس بازی ترتیب داده می شود و شخص آرام و ساکت شده به حال طبیعی برسی گردد . کسی که دچار نوبان شود ، مثل سایر مبتلایان و اهل هوا ، بعد از کوییدن و بیرون کردن جن ، برای همیشه مرکب نوبان باقی می ماند . و در این صورت است که شخص مبتلا را « فرس نوبان » می گویند . برای ترتیب مجلس نوبان هم مثل سایر مجالس اهل هوا ، روز قبل ، زن خیزرانی ، خیزران بدست به درخانه مبتلایان و اهل هواسی رود و خبر می دهد که امشب یا فلان شب در خانه فلان بابا یا ماما یا بهمان جا بازی نوبان هست . در ساعت معین ، همه حاضر می شوند . بابا در صدر مجلس می نشیند ، تمبوره یا تمبیره Tambire در دست ؛ که تنها ساز باد نوبان است . و بعد اهل هوا دسته دسته یا تک تک حاضر می شوند . اما مجلس نه که مجلس نوبان است و باد نوبان هادیست مسلمان ؛ بهمین جهت هر کس که وارد شود کفش ها را در می آورد و سلام می کند و صلوات می فرستد و می رود پیش بابا ، زانو به زمین می زند ، برای تبرک ، « تمبیره » را زیارت می کند و به کاسه اش دست می کشد و بعد دستش را به سر و صورت می مالد و در گوشه ای می نشیند . در مجلس نوبان زن و مرد با هم جمع هستند . مخصوصاً در مجلس نوبان ، دختران هوا بیشتر از مجلس زار حاضر می شوند ، زیرا که مراسم این باد سر پا بازی می شود و اغلب با پایکوبی همراه هست ، برخلاف زارها که

نشسته بازی می‌شود

در مجلس نوبان ، مامای نوبان جای بخصوصی ندارد . تنها باباست که در صدر مجلس می‌نشیند . ماما هر جا که دلش خواست وسط جماعت جائی برای خود پیدا می‌کند . چون حال هر کس - بهم بخور - تنها ماماست که باید بخور و « کوندروک درمانی » برساند و حالش را جا بیاورد .

شخص تازه مبتلا را هم اغلب وسط جماعت ، روبروی بابامی نشانند . بازی با آواز بابا و صدای « تمبیره » شروع می‌شود . « تمبیره » ساز مقدس « نوبی » هاست . کاسه بزرگی دارد به قطر ۷۰ - ۸۰ سانتیمتر و مدور ، پوست بسیار ضخیمی روی کاسه کشیده‌اند . دو تا بازو دارد که بطور مایل از دو طرف ساز بالاسی رود و بازوی دیگری روی دو بازوی دیگر سوار است . طوری که سه بازو مثلثی را درست می‌کنند . تمبیره شش عدد زه دارد و هیچوقت کوک نمی‌شود . زیرا با فشردن انگشت روی زه شدت و ارتعاش صدا را تغییر می‌دهند . برای سفت کردن زه‌ها معمولاً آن‌ها را محکم دور بازی سوم می‌پیچند . تمبیره یک ساز ابتدائی است و زه‌ها خیلی کم با هم اختلاف صدا دارند . از حاشیه بازوهای « تمبیره » چند رشته بالشک‌های مثلثی کوچک و رنگین ، برای زینت آویزان می‌کنند .

مضراب « تمبیره » تکه‌ای شاخ گاو است . معمولاً بابا کاسه‌ساز را روی ران چپ می‌گذارد ، و بازوی چپ ساز را با بازوی چپ می‌گیرد و دست چپ را جاو تمبیره می‌آورد و انگشتان دست را روی زه‌های گذارد و باشاخی که بدست راست دارد به انتهای زه‌های می‌زند . صدای « تمبیره » هم گرفته است .

در مجلس نوبان هم ابتدا توی «گشته سوز» مقداری «گشته» یا «کوندروک درمائی» یا بخور معطر دود می کنند. باباپیش از مجلس «تمبیره» را بخور می دهد و متبرک می کند. گشته سوز را در مجلس نوبان هم توی یک سینی فلزی یا نقره ای می گذارند. گشته سوز مجلس نوبان با گشته سوز مجالس زار فرقی ندارد.

بهر حال بعد از آن که بابای نوبان شروع به آواز و نواختن «تمبیره» کرد، همه ساکت می شوند. اشعاری که در مجلس نوبان خوانده می شود همه پر است از اسم خدا و رسول، و مدح ائمه اطهار. بیشتر همان «مولود نامه» هائی است که در تمام جنوب ایران معمول است.

بعد با ما به همراهی جمع به بابای نوبان جواب می دهد و همراه آهنگ «تمبیره» و آواز بابا، دیگران کف می زنند. معمولاً اشعار نوبان چنین شروع می شود:

دائماً دائم الله

نائم قم صلاه^۲

اوه یانبی یانبی یا الله یانبی

اوه یا نبی یا نبی یا رسول الله

۱- مولود خوانی یکی از آداب مذهبی بسیار شایع جنوب، در هرجشن و هر عزا است. «مولود خوانان» کسانی هستند که به خاطر صدای خوش، عزت و احترام زیادی بین اهالی هر آبادی دارند. هر مولودخوان مقدار زیادی شعر در مدح و سنبت حضرت رسول بلد است. بعضی ها حتی از روی دفترچه هائی که دارند، این اشعار را می خوانند.

«مولودنامه» ها همه به زبان عربی است. مگر اینکه «مولودخوان» به مناسبتی یک یا چند بیت شعر فارسی چاشنی «مولودنامه» عربی کرده باشد.

اما اغلب رسم براینست که بازی نوبان را با لاله الا الله شروع می کنند . اگر بعد از مدتی دم گرفتن و لاله الا الله گفتن ، مبتلای نوبان بادش پایین نیاید ، آنوقت می خوانند «شلل الله ، شلل الله» یعنی : «بلندش کن ای خدا .» بعد از یک یا دو دور آواز ، دو نفر از حاضرین بلند می شوند که بازی کنند . رقص نوبان سرپاست و یواش یواش تبدیل به پایکوبی می شود . و بازی کنان درعین پایکوبی ، دست ها و شانه ها را هم تکان می دهند . آن ها که می رقصند باید رو به بابا و پشت به دیگران باشند . بعد از مدتی عده ای به بازی کنان اول می پیوندند و این ها بیشتر دختران هوا هستند که بهتر از دیگران می رقصند . بعد از یک یا دو ساعت بازی ، چاق ترین آدم حاضر در مجلس ، بلند می شود و یک عدد «زنگوله کمر» به کمر و یک عدد «مجول» Majul که از قاب گوسفند درست کرده اند به کفل می بندد . و پایکوبان می رود جلو بابا و می ایستد به آهنگ «تمبیره» کفلش را تکان تکان می دهد . صدای مجول با آهنگ تمبیره همراه می شود ، دیگران بلندتر کف می زنند و همین جا است که مجلس نوبان به اوج هیجان خود می رسد . و بیشتر در همین لحظه ها است که شخص مبتلا به لرزه در می آید و سرش تکان می خورد و به همراه آواز و تمبیره و صدای «مجول» شانه و کله اش به حرکت می افتد و وقتی شخص به چنین حالی در آمد برایش راه باز می کنند . شخص مبتلا افتان و خیزان خود را به بابا نزدیک می کند و روی زانو ها افتاده ، سر می جنباند و گاهی هم گریه می کند . در این موقع بابا شخص «نوبی» را نوازش می کند .

هر شخص «نوبی» با یک آهنگ مخصوص نوبانش زیر می آید .

بنابراین بابا یا ماما مجبورند تمام آهنگ‌های نوبان را بزنند و بخوانند. و وقتی نوبان کسی زیر آمد و حالش خراب شد، ماما نزدیک شده «لنگوته» مخصوص باد را روی سر مبتلا پهن می‌کند، بخور تنیدی درست می‌کند و می‌گیرد زیر دماغ و بعد بخوردان را روی شانه راست و بعد شانه چپ و بالاخره روی سر شخص می‌گذارد و حالش را خوب می‌کند.

وقتی مجلس نوبان می‌خواهد تمام شود، ماما به تنهائی می‌رقصد

و با صدای بلند آواز زیر را می‌خواند :

نادولی مریم

تقرء لی سورة

سورة تبارك

صل علی احمد

یا ایها الحاضرين

نور تشمع

ارض المدینه .

ترجمه :

صدا بزنید برای من مریم را

برای من سوره بخوانید

سورة تبارك را

صلوات بفرست بر احمد

ای حاضران

نوری درخشید

از زمین مدینه

و حاضرین دعا می کنند و تمبیره را می بوسند و بازی تمام می شود .
 در مجلس بازی همیشه شخص تازه مبتلا نیست که بادش می گیرد،
 بلکه ممکن است عده زیادی بادشان زیر بشود . بنابراین تمام «نوبی» ها
 با لنگوته مخصوص در مجلس حاضر می شوند . بازی نوبان ممکن است
 پنج یا شش ساعت طول بکشد، ولی بعضی وقت ها چندین شبانه روز
 طول می کشد . حد متوسط بازی نوبان سه شبانه روز است . ومدت بازی
 بسته است به حال و وضع بیمار یا شکوه و جلال مجلس بازی .

اگر برای شخص مبتلا مدت ده دوازده روز بکوبند و آواز بخوانند
 و بازی بکنند و نوبانش پایین نیاید دیگر رهایش می کنند و می گویند
 که این دیگر درد خدائیسست و درمان ندارد . و همان اصطلاح
 «تهرن» را هم در مورد «نوبی» ها بکار می برند . «تهرن» رفته رفته
 از بی غذایی و لاغری آب میشود، تکان نمی خورد و حرکت نمی کند،
 تا نوبان بی جانش بکند .

«نوبی» ها هر چند مدت یک بار بی آنکه مبتلای تازه ای پیدا شده
 باشد دور هم جمع می شوند و با وقتی یک «نوبی» احساس می کند که
 ناراحت است و احتیاج به آواز و بازی دارد که می رود سراغ بابا یا ماما
 و مجلسی ترتیب می دهد .

بازی نوبان همیشه جایز است، منهای روزهای جمعه و دوشنبه،
 درست مثل «زار» ها . محرمات نوبان هم با محرمات زار فرقی ندارد . «نوبی»
 همیشه باید تمیز و پاکیزه باشد ، دست به مرده و مردار نزند . بعضی
 از «نوبی» ها نیزه دوست دارند و در بعضی نقاط سواحل افریقا، حتی با نیزه
 بازی می کنند . اما بازی نوبان با نیزه در ساحل ایران معمول نشده است .

«نوبی» یا «نوبانی» هم می‌تواند مثل شخص زاری ، نوبان خود را به کس دیگر بدهد یا اگر کسی مال یک شخص مبتلا به نوبان را بدزد ، باد وی او را هم افسرده و بیمار بکند . بابا و مامای مشهور نوبان در ساحل ایران کسانی هستند که بابا و مامای زار هم هستند . در زمان حاضر مامای مشهور نوبان در ساحل ایران در جزیره قشم و خود قشم زندگی می‌کند با اسم ماما حنیفه . که علاوه بر مامای نوبان ، مامای مشایخ و زار هم هست . بابا نوبان قشم ، بابا درویش است . ولی مشهورتر از همه باباعیود است پیر مرد سیاهی که نزدیک ۶۰ سال دارد و نزدیک می‌سال است که بابای نوبان بندر لنگه است و چند بار بجرم «تمبیره زدن» گرفتار سأمور شده و هم اکنون از هریگانه‌ای که سراغش برود بی‌ترسد و وحشت می‌کند . کارش نان پختن و نان فروختن است . صدای ضعیفی دارد و در تمبیره زدن استاد است .

مشايخ

مشایخ باد هائی هستند مسلمان . برخلاف زارها که بیشتر «سواحلی» هستند، این بادها اکثرشان عربی است . و جزایر خلیج فارس و سواحل عدن و عربستان و رأس الخیمه مسکن آنهاست . مشایخ هم مثل زار و نوبان و سایر بادها وقتی سراغ کسی برود، باعث ناراحتی و ابتلای آن شخص می شود . اما زیر کردن این ها بسیار ساده تر از زیر کردن زارهای افریقائی است . و هم چنین ناراحتی هائی که بوجود می آورند قابل تحمل تر است .

مشایخ باد هائی هستند که نذر و نیاز می پذیرند و حاجت و مراد درمانده ها را بر آورده می کنند . این بادها قدم گاه هائی دارند پراکنده در گوشه و کنار هر آبادی . بزرگترین قدم گاه های مشایخ در عدن است ، قدم گاه سه شیخ بزرگ در یک محوطه محدود ، با بارگاه مفصل و مرتب و گیاههای قابل توجه .

یکی دیگر از قدم گاه های معتبر مشایخ ، قدم گاهی است باسم «بن علی» در سومالی . باد «بن علی» در سواحل ایران کمتر شناخته شده است و تا حالی کسی را مبتلای این شیخ ندیده اند .
بهر صورت مشایخ بزرگ این ها هستند :

۱- شیخ فرج یا شیخ فری

- ۲- شيخ ادروس
- ۳- شيخ عثمان
- ۴- شيخ جوهر
- ۵- شيخ البحر
- ۶- شيخ شائب
- ۷- شيخ شريف
- ۸- شيخ سيد احمد
- ۹- شيخ سيد محمد
- ۱۰- شيخ جنو (جنی)
- ۱۱- شامی

شیخ فرج

مشهورترین مشایخ است در میان اهل هوا و مجربترین شان . در بیشتر آبادی ها به «شیخ فری» معروف است . از آن جمله است در جزیره قشم و میناب و حواشی بندرعباس . در بیشتر حواشی و سواحل خاک های دیگر از بمبئی گرفته تا عدن و سواحل سومالی این باد را می شناسند . شیخ فرج پدر مرد سیاهی بوده ، بزرگ و شیخ همه سیاه ها . دعا و طلسم و جادو بلد بوده ، و تمام کنیزها و غلام های سیاه و همه برده های دنیا مرید وی بوده اند . کنیزها همیشه پیش شیخ فرج می رفتند و از وی می خواستند که دعا و طلسم بکند تا آن ها بچه دار بشوند . و هر کنیزی که بچه دار می شد ، بچه اش را می برد بازار و می فروخت و پولش را می آورد و به شیخ فرج می داد .

بعد از مرگ شیخ فرج ، عده ای سریض می شدند و حالشان بهم می خورد و می افتادند و تا در قدم گاه یا کنار مزار شیخ نمی کوبیدند و بازی نمی کردند حال آن مبتلا بهتر نمی شد . از همان زمان ها اعتقاد به باد شیخ فرج یا شیخ فری بین سیاه ها و فقرا رواج یافت و شایع شد . مشهور است که اول دفعه عده زیادی از بزرگان اهل هوا و سیاهان دچار باد شیخ فرج شده بودند و بعدها فقرا و مردم عادی هم دچار شدند .

کسی که دچار باد شیخ فرج شود ممکن است مبتلای بادهای دیگر هم باشد، مثلاً زار یا نوپان با شیخ فری همراه باشد.

مدفن اصلی شیخ فرج معلوم نیست کجاست. درهرآبادی قبر یا قدم گاهی برایش درست کرده‌اند. در ساحل ایران مشهورترین قدم گاهش در جزیرهٔ تشم است و درخود آبادی تشم. در میدانچه‌ای واقع شده که سکوئی است به شکل یک مزار و بفاصلهٔ چند متر از قدم گاه دور تا دور حصاری کشیده‌اند با تفاع یک یاد و وجب. مدخلی هم برای محوطهٔ داخل حصار گذاشته‌اند از طرف مشرق، با سم در روزی (شرقی). بفاصلهٔ کمی از قدم گاه، درخت کنار Konâr بسیار بزرگی است که معمولاً زیر آن قربانی می‌کنند. امروزه روز دیگر شیخ فرج بصورت بادی نیست که کسی را اسیر بکند و نخ جانس بشود. بیشتر صورت پیر یا مرادی را پیدا کرده که با نذر و نیاز، بیماران و گرفتاران را نجات می‌دهد، یا برای طلب حاجتی به درگاه وی متوسل می‌شوند. بدین ترتیب وقتی کسی مریض شد و از دوا درمان نتیجه بدست نیامد و یا نذری داشت، به مردم خبر می‌دهند که برای شفای فلان بیمار یا نذری بچهٔ بهمان آدم در فلان روز بازی هست و جماعت به شیخ فری خواهند رفت.

روز معین و دریک ساعت بخصوص همه می‌روند به خانهٔ صاحب مریض یا کسی که نذری دارد، اول پرچم شیخ فری را که دور چوبی (باسکی) Bâski پیچیده‌اند، بدست می‌گیرند با یک سبد نقل و بادام که صاحب خانه برمی‌دارد و بزی که قرار است قربانی شود طنابی بگردنش می‌بندند و همه دسته جمعی راه می‌افتند طرف قدم گاه.

پرچم شیخ فرج، پرچمی است چارگوش و سرخ رنگ، ماه و

ستاره‌ای در وسط دارد . دور پرچم را هم حاشیه سفیدی دوخته‌اند .
هم‌چنین دهل‌ها را جماعت با خود حمل می‌کنند .

دهل‌های لازم برای بازی شیخ فرج این‌هاست :

۱- یک عدد دهل وقوف بزرگ که تا سینه دهل زن می‌رسد .

۲- یک عدد دهل رحمانی .

۳- یک عدد دهل بول‌کم .

۴- گاهی وقت‌ها هم یک یا چند عدد جُره

در بعضی جاها مثلاً در آبادی قشم اغلب عوض دهل وقوف،

دهل پی‌په بزرگ به‌مراه می‌برند . وقوف یا پی‌په را اغلب روی سه پایه‌ای
سوار می‌کنند .

جماعت وقتی کنار قدم گاه می‌رسند . همه دسته جمعی به شیخ

سلام می‌کنند ، دور می‌زنند و از مدخل «روزی» وارد محوطه قدم گاه

می‌شوند . دور تا دور ردیف می‌شوند . دهل‌ها را سر جای خود می‌گذارند و

با بانی که همراه جمع رفته ، شروع می‌کند به آواز و همراهان با آواز

جوابش را می‌دهند . بعد از مدتی با باو دیگران شروع می‌کنند به بازی

ورقص . رسم بر اینست که همیشه بچه یا بیمار را که تشریفات و بازی

بخاطر او اجرا می‌شود، با یک لنگ بد تنه دهل وقوف یا پی‌په می‌بندند

و برای این منظور وقوف یا پی‌په را در ارتفاعی می‌گذارند که هم قد

بچه یا بیمار باشد . بعد از مدتی بازی ، قربانی را در قربانگاه ذبح

می‌کنند . و در آبادی قشم زیر همان درخت «کنار» مشهور کنار قدم گاه .

بعد خون قربانی را می‌آورند و می‌کشند روی دهل وقوف یا پی‌په و بیشتر

وقت‌ها و مخصوصاً در زمانهای قدیم رسم بر این بوده که حتی قربانی

را روی دهل ذبح بکنند. و بعد از ذبح قربانی ، دو مرتبه بازی و آواز ادامه پیدا می کند. معمولاً بازی را دور سکوی قدم گاه انجام می دهند. مشهورترین بابائی که در قدم گاه شیخ فرج جزیره قشم بازی های جالب می کرده ، بابای سیاهی بوده با اسم بابا یوسف که از سواحل افریقا آمده بود. بابا یوسف هفتاد و چند نوع باد در بدنش بوده و در شیخ فرج همیشه با کله بازی می کرده. یعنی سرش را می گذاشته روی سکوی قدم گاه و پاها و بدنش را در هوا می چرخانده است. بابا یوسف بیست و چند سال پیش در قشم فوت کرده ، مزارش هم همان جاست. شیخ فرج را چنانکه اشاره شد همیشه نه برای بجا آوردن نذر و نیاز ، بلکه گاهی وقت ها برای طلب مراد و گشایش گرهی هم بازی می کنند.

اشعاری که برای شیخ فرج خوانده می شود ، همان هاست که سر بازی های دیگر ، مخصوصاً بازی های شایخ خوانده می شود. وقتی جماعت در راه قدم گاه هستند چنین می خوانند :

شلل الله یا ادروس

شلل الله یحیی النفوس

شلل الله یا سید احمد

ساکن عدن .

ترجمه :

بلند کرد خدا ادروس را

بلند کرد خدا زنده کننده روح را

بلند کرد خدا سید احمد

ساکن عدن را .

و وقتی به پای زیارت می‌رسند اول باها بعد جماعت این ابیات
را تکرار می‌کنند :

سلام علیکم ولیہ
اللہی قولو نبی
نبی یا اللہ
محمد ساکن الوادی
مجمر مجمر دنیا کنار
اچرخہ برولایہ
او مجمر مجمر دنیا کنار
سلیمان سلیمان
آبا بالخیر یا ماشاء اللہ
بحر سلیمان یا اللہ
هو یا اللہ هو یا اللہ .

شیخ ادروس

یکی از مشایخ بزرگ است و بقولی بزرگ‌تر همه شیوخ. بارگاه مفصلی دارد در عدن، در محوطه بزرگی که قدم گاه شیخ جوهر و شیخ عثمان هم همانجاست. مشهور است که در زیارتگاه شیخ ادروس دفتر بزرگی وجود دارد که نام باباها و ماماها مشهور و بزرگ را در آنجا می‌نویسند. در بندر لنگه تعریف می‌کردند که ماما قدم سفارش کرده و اسم او را هم در آن دفتر نوشته‌اند. والله اعلم.

شیخ ادروس بادبست که بیشتر سراغ بزرگان و برگزیده‌ها و باباها می‌رود و آن‌ها را اسیر می‌کند. معمولاً برای زیر کردن و پایین آوردن این باد، هنگام بازی نیزه بدست می‌گیرند. و باباها همیشه در مجلس بازی شیخ ادروس عوض خیزران، نیزه بدست دارند. و این سنت گویا از آنجا مانده که شیخ ادروس در زمان حیاتش نیزه بدست می‌گرفته است.

شیخ ادروس سه عدد پرچم دارد. پرچم‌های شیخ ادروس همه جا مشهور و معروف هستند. می‌گویند، نزدیکیهای غروب در عدن، پرچم‌های شیخ ادروس را در میدان بزرگی هوا می‌کنند و زمین را آب می‌پاشند و «اهل هوا» برای بازی کردن در زیر پرچم‌ها جمع می‌شوند.

پرچم‌های شیخ ادروس این مشخصات را دارند :

- ۱- یک پرچم سبز چار گوش، یک ماه و ستاره سفید در وسط پرچم.
 - ۲- یک پرچم قرمز چار گوش، یک ماه و ستاره سفید در وسط پرچم.
 - ۳- یک پرچم سفید چار گوش، بایک ماه و ستاره سبز در وسط پرچم.
- شیخ ادروس را هم مثل سایر مشایخ سرها می‌رقصند و اگر کسی بتواند سر بازی روی زمین بنشیند، معلوم می‌شود که آن شخص «شیخ ادروس» ندارد و برای تماشای بازی آمده است. موقع بازی سرد و زن با هم می‌رقصند و شعرها همانهاست که در شیخ فری هم خوانده می‌شود:

شلال‌الله یا ادروس

شلال‌الله یا یحیی‌النفوس

برای کوبیدن و زیر کردن این باد هم، سه عدد دهل لازم است:

۱- یک عدد «وقوف» خون دیده.

۲- یک عدد دهل «کسر».

۳- یک عدد «بول کم».

شیخ عثمان

شیخ عثمان را در بیشتر جاها شاه عثمان می گویند . در ساحل ایران قدم گاه ندارد . تنها بادش پیدا می شود که برای شکار مرکب و فرس می آید . قدم گاه عمده اش در عدن است . عده زیادی از مریدان این شیخ هرچند سال یک بار برای زیارت در قدم گاهش جمع می شوند . باد شیخ عثمان شبیه باد شیخ فرج است . بیشتر به خاطر گشایش مشکلی یا طلب مرادی به وی نذر و نیاز می کنند .

عده کمی در جزیره قشم مبتلای این باد هستند و برای زیر کردن آن همیشه در منزل ماما حنیفه جمع می شوند .

برای بازی سه تا دهل بزرگ به کار می برند :

۱- دو عدد دهل «وقوف» .

۲- یک عدد «رحمانی» - معمولاً به پایین رحمانی مقدار زیادی زنگوله

هم آویزان می کنند که موقع کوبیدن صدای «جینگ» هم شنیده شود .

اشعاری که سر بازی شیخ عثمان خوانده می شود، همان هاست که

سر بازی شیخ فرج و شیخ ادروس هم خوانده میشود و یاد رسایر مشایخ .

شیخ جوهر

غلام و سیاه شیخ ادروس بوده که بعد از مرگش ، کنار زیارت شیخ ادروس ، برای او هم «زیارت» ساخته اند . معمول بر اینست که هر کس باد ادروس بگیرد ، مبتلای باد شیخ جوهر هم خواهد شد . این باد را هم مثل باد شیخ ادروس می گویند و بازی می کنند . می گویند بر زیارت نامه ادروس نوشته شده که هر کس مرا (شیخ ادروس را) زیارت کرد لازم است که شیخ جوهر را هم زیارت بکند و الا زیارتش قبول نخواهد شد . تعداد دهل ها و نوع و شعرها و آوازهای شیخ جوهر همه شبیه شیخ ادروس است .

شیخ‌البحار (شیخ‌البحر)

بادیست که در دریاها وجود دارد. معمولاً کارگران دریا، جاشوها و ملاحان دچار این شیخ می‌شوند. تا حال هیچ کس در خشکی مبتلای این باد نشده است. ولی تا بیست می‌سال پیش که کار عمده دریا‌های جنوب، غوص بوده، این باد بسراغ غواصان می‌رفته است. زیرا که غواص کارش در ته دریاست و قدم گاه شیخ‌البحار هم در همانجا است. و اگر هم گاه‌گذاری از ته‌آب بالا بیاید، دوباره به محل اصلی خود، به عمق آب‌ها بر می‌گردد.

ساجرای غوص و صید سروراید در دریا‌های جنوب چنین بوده است که تاجر سروراید (قماش) به‌مراه ناخدا عده‌ای غواص اجیر می‌کردند و با خود بدریا می‌بردند. ولی بخاطر زحمت زیاد و خطر زیاد کمتر کسی حاضر می‌شده به غوص برود. در نتیجه بیشتر اوقات تاجر و ناخدا، بزور عده‌ای را، از خانه و کاشانه‌شان بیرون می‌کشیدند و سوار جهازها می‌کردند. این‌ها بیشتر سیاهان بودند و یا ماهیگیران فقیری که در نتیجه ترس و درساندگی قدرت دفاع از خود نداشتند. به‌ر صورت ناخدا آذوقه کافی برای سه چهار ماه بر می‌داشته و برای اینکه به گودترین نقطه دریا برسد، فرسنگ‌ها از ساحل دور می‌شده و وسط دریا لنگر می‌انداخته.

با این حساب یک جهاز مدت چندین ماه روی دریا می مانده است .
غواصان و کارگران شب ها را روی عرشه لنج می خوابیدند و صبح
آفتاب نزده توی دریا مشغول غوص می شدند . برای رفتن توی دریا با
گیره ای دماغشان را می گرفتند و طنابی بکمر می بستند و سبیدی بدوش
آویزان می کردند و یک طرف طناب را می دادند دست کسی که روی
عرشه جهاز مواظب غواص می نشسته . غواص ته دریا هر وقت که طناب
را تکان می داده ، مواظب ، او را بیالا می کشیده و از توی آب بیرون
می آورده است . غذای عمده غواصان قهوه و حلوا بوده و شب ها برنج
می خورده اند . غواص هیچوقت اختیاری از خود نداشته هر وقت خسته
و بی جان می افتاده ، ناخدا یا تاجر با شلاق مجبورش می کردند که برای
غوص دوباره ته دریا برود . دفعات اتفاق افتاده بود که غواص را گرفته
بدریا انداخته بودند و وقتی طناب را بالا کشیده بودند ، لاشه غواص
با سبید خالی از قماش بیرون آمده بود ، ویا با بدن نیمه جان و روح ضربه دیده .
این چنین بوده که هر وقت جهاز از صید پر می گشته ، عده ای را
بدریا سپرده ، عده ای را نیمه جان وعده زیادی را با روحیه درهم شکسته
و ویران بساحل می آورده است . و آنهایی که مشاعر خود را از دست
داده بودند ، همه را بخانه باها یا ماما می بردند تا شیخ البحار را که
بر کالبد آن ها رفته ، بهر ترتیبی شده زیر بکند .
اول گفتم که قدم گاه شیخ ته دریاست و بیشتر در کنار صدف ها
(کلنگ) Kalang و هر غواصی که جسارت بکند و بخواهد صدف های
قدم گاه شیخ البحار را بچیند ، شیخ تنبیهش می کند .
مبتلایان این باد تعریف می کنند که شیخ را ته دریا دیده اند

که هیکل سیاه و قد بلندی دارد و تندتر از تمام ماهی ها راه می رود . و عده ای دیگر تنها سایه اش را دیده اند، با وجود این «دل ترك» شده اند .

بهر حال وقتی مریض را از ته دریا بیرون می آورند ، تمام مدت نعره می کشد و داد ویداد می کند، حرف های بی ربط می زند، از سیاهی و سفیدی می ترسد، همیشه می خواهد فرار کند و به بیابان ها بزند .

چنین است که وقتی ییچاره ای روی دریا دچار این باد شد جاشوان و همراهان دست و پای او را می بندند که مبادا خود را به دریا پرتاب بکند و وقتی به ساحل می رسند ، بابا یا ماما چندین روز شخص مبتلارا در حجاب نگه میدارد و می خواباند و بعد مجلسی تشکیل می دهد با چندین دهل دوسر و برایش بازی می کنند تا باد ترك جانش را بکند و حالش خوب بشود و تا روزی که حواس مریض سر جانیا مده آزادش می گذارند، و لحظه ای که علائم بهبودی پیدا شده تاجر و ناخدا دوباره دم کپرش ظاهر می شوند .

شیخ شائب

شیخ شائب یکی از پیران معتبر «اهل هوا»ست. وی تا پانزده بیست سال پیش زنده بوده و در عدن زندگی می کرده است. خانه اش محل تجمع اهل هوا بوده است. سازها و دهل هایش تمام شبانه روز از صدا نمی افتادند. دختران هوا از صبح زود در خانه شیخ جمع می شدند، شعر می خواندند و بازی می کردند. خود شیخ شائب هم شعر می گفت و آواز می خواند و بازی می کرد. بعد از مرگ شیخ شائب اولین روزی که دخترها در خانه شیخ جمع شدند تا بازی بکنند عده ای از آن ها «غلطان» شدند. باباها و ماماها ی دیگر که آن ها را می بینند حدس می زنند که شیخ شائب باد شده و نخ جان آن ها گشته است.

بعد از بازی و کوییدن و شعر خواندن، مبتلایان نجات پیدا می کنند. شیخ شائب در ساحل ایران دیده نمی شود، مگر بندرت و آن هائی که به عدن یا به دریاها ی بزرگ رفته باشند دچار می شوند. ولی محل اصلی این باد سر زمین عدن است.

وقتی کسی دچار باد شیخ شائب شد نمی تواند حرکت بکند، یک گوشه می ماند، لرزش شدیدی دست و پای او را می گیرد و وقتی قطعی شد که گرفتار شیخ شائب شده است بایک بار بازی بادش زیر می آید.

کسی که دچار شیخ شائب است، نباید «نجسی» بکند یا دست به چیز مردار بزند، و الا سخت ناراحت می‌شود.

برای بازی شیخ شائب هفت تا دهل لازم است باین ترتیب:

۱- یک عدد «عروس»- دهل بسیار بزرگ دوسر که از سه پایه‌ای

آویزان است.

۲- یک عدد دهل «وقوف».

۳- یک عدد «کسر»

۴- سه عدد «پی‌په»

۵- یک عدد «شلینگ».

شیخ شائب از مشایخی است که بعضی وقت‌ها برای زیر آمدن،

خون هم می‌خواهد. محمد پسر بابا فرج، کارگر فرودگاه بندر لنگه،

ادعا می‌کرد که سال‌ها دچار شیخ شائب بوده است.

شیخ شریف

شیخ شریف سیاه عابدی بوده که همیشه بالای کوه‌ها نماز می‌گزارده است و سیاهان آن زمان اعتقاد زیادی باو داشتند .
این شیخ در زمان حیاتش ، در یک لحظه ، در چندین ولایت دیده می‌شده . هم در عدن ، هم در قطر و هم در بندر لنگه او را می‌دیدند که بالای کوه یا تپه‌ای مشغول عبادت است . شیخ شریف بعد از مرگش یکی از پادشاه‌های معروف شده است . هر کس او را در خواب ببیند وحشت می‌کند و دلش می‌ریزد و سر می‌گذارد به کوه و بیابان و آواره می‌شود .
بعد از این که شیخ مبتلا را گرفتند و آوردند ، مجلسی ترتیب می‌دهند . برای بازی و کوبیدن این باد همیشه شش عدد دایره لازم است .

شیخ سید احمد

بادیست صحرائی و اغلب داخل کوه‌هاست. هر کس که تنها به صحرا و کوه برود دچارش می‌شود. فاطمه طالب، ماما زار بندرلنگه در جوانی دچار «سید احمد» شده بود.

فاطمه طالب روزی از روزها برای گردش به صحرا رفته، سردسیاهی را دیده که کنار تپه‌ای نماز می‌خواند. مدتی ایستاده و سرد «نماز کن» را تماشا کرده. وقتی نماز مرد سیاه تمام شده، با او دعوا کرده که چرا ایستاده و او را نگاه می‌کند و عصبانی بلند شده که فاطمه طالب را بگیرد که فاطمه فرار کرده و آمده منزل هفت شبانه روز بی حرکت افتاده تب کرده است. هیچ یک از بابا ماماها نتوانسته‌اند او را علاج کنند، تا اینکه پدر و مادر فاطمه در یک شب شیخ سید احمد را در خواب می‌بینند که می‌گوید «من شیخ سید احمد هستم و نخ جان فاطمه شده‌ام من باد هستم. فاطمه باید دست و پایش را تمیز نگه‌دارد و دست به کثافت نزند.» روز بعدش مجلس می‌گیرند و می‌کوبند و فاطمه طالب خوب می‌شود. این باد هم گاهی وقت‌ها برای زیر آمدن خون لازم دارد. برای بازی «سود احمد» این سازها لازم است:

۱- سه تا دایره ۲- یک عدد دهل دوسر

شیخ سید محمد

شیخ سید محمد پسر شیخ سید احمد است . همان حال را برای
مرکبش فراهم می آورد که باد پدرش ایجاد می کند .
شیخ سید محمد را هم با سه تا دایره و یک عدد دهل دوسر می گویند .

شیخ جنو یا جنی

جن مسامانی است که محلش سواحل عربستان است، در ناحیه‌ای
باسم «جبل الریح». این باد خوب هم می‌آید، بد هم می‌آید، «مال دوستی
هم می‌آید» و «مال دشمنی هم می‌آید.»
هر وقت که بد و بادشمن بیاید، شخص را بد حال می‌کند و می‌اندازد.
رای کوبیدن و زیر آوردن این باد ساز و لوازم بخصوصی لازم نیست.

شامی Shâmi

شامی باديست که به عقیده عده‌ای از بادهای مشایخ است. معمولاً سراغ آدم‌های خیلی متدین و مسلمان می‌رود. بیشتر طرف‌های عدن و سواحل آن ناحیه یافته می‌شود. این باد همیشه در زیارتکده‌های بسیار قدیمی یا در قبرستان‌های متروک و جاهای ترسناک کمین می‌کند. شامی همیشه بعد از ترس عارض شخص می‌شود. بدین ترتیب که تا شخص وحشت نکند این باد نمی‌تواند وارد دل یکی بشود. شامی را باهفت عدد دایره و دوتا «چکو» زیر می‌آورند. در بعضی جاها مثلاً در اطراف بندر عباس و جزیره قشم برای شامی نه عدد دایره و یک عدد دهل دوسر و چند عدد «چکو» بکار می‌برند.

باد جن

باد جن همه جا فراوان است . مرکز اصلی این باد را مسقط می‌دانند . جن‌ها جور واجور هستند و اکثرشان ، آنهایی که به صورت باد «جنو» هستند ، جن‌های مضراتی هستند . همه موذی هستند و خطرناک و اغلب کافر . هرچند که گاهی بین جن‌ها هم ، اجنه اهل حساب پیدا می‌شود .

محل اصلی و پناهگاه این اجنه ، بیشتر زیر درختان «لور» یا «لیل» است که در تمام جنوب بطور پراکنده پیدا می‌شود . درخت لور ، درخت بسیار بزرگی است که ریشه‌های هوایی و شاخ و برگ فراوان دارد ، و سایه بسیار پهن و گسترده . وبسبب این که درخت لور کمین گاه اجنه است ، جنوبی‌ها هیچوقت از زیر این درخت رد نمی‌شوند .
مخصوصاً اگر گرمای تند دم ظهر باشد که جن‌ها فوری رهگذر را شکار می‌کنند .

کمین گاه دیگر بادهای جنو، بعد از درخت لور، سرچاه آب‌هاست . هر بادی که از توی چاهی بالا بیاید ، حتماً باد جن است و باید خود را کنار کشید و فرار کرد تا گرفتار نشد . بنابراین آن‌هایی که لب چاه خود را می‌شویند ، احتمال زیاد دارد که گرفتار این باد جن بشوند .
عده‌ای از این‌ها هم سر بر که‌های متروک و کهنه جمع می‌شوند .

تشنه‌هایی که برای رفع عطش سرچنین برکه‌هایی بروند ، احتمال دارد که باد جن به تنشان بخورد .

ازین همه این‌ها ، جن‌هایی که در درخت لور مسکن دارند بیشتر از دیگران خطرناک هستند . بنابراین نه تنها باید زیر درخت لور نخواستید بلکه از زیر این درخت هم نباید رد شد .

بهرصورت جن‌ها ، فقیر و غنی ، زن و مرد ، کافر و اهل حساب دارند . یکی از مریض‌های بابا سالم دو جن در بدن داشته که بعد از بیرون کردن معلوم می‌شود اسم یکی عؤود Awood که مسلمان بوده ، و اسم دیگری داود که کافر بوده است . مبتلای باد جن ، اغلب دچار اضطراب و حمله‌های غش مانند شده دست و دهانش کف می‌کند و می‌افتد و دست و پا می‌زند . بیشتر وقت‌ها شخص در حال تغییر قیافه است و هر لحظه بصورتی در می‌آید . مریض بابا سالم از صبح تا ظهر پنج قیافه و پنج شکل بخودش می‌گرفته است .

برای بیرون کردن باد جن ، شخص گرفتار را می‌خواستند و مقداری سیفه زیر دماغش می‌کشند و وقتی احتمال بدهند که شخص دچار جن مضراتی است مقداری موی بز و مدفوع سنگ و گیاهان بد بو را مانند انگوزه (شیره درختی است) و خیل گنده (که بازشیره بد بوی یک درخت وحشی است) جمع کرده ، دود می‌دهند و زیر دماغ شخص می‌گیرند . و شخص شروع به جیغ و داد می‌کند بی آن که کلمه‌ای از حرف‌هایش معلوم باشد ، قیافه التماس آمیز بخود می‌گیرد و با ضربه‌های خیزران که بابا مرتب بر بدن شخص مبتلا می‌زند ، جن فریاد کشان مرکبش را ترك می‌کند .

در بعضی از مراسم چند تادهل هم لازم است. در این جا ضربه های دهل باید خیلی محکم و قوی باشد و با تهدید بابا، دهل ها هم نعره بکشند. به جن های مضراتی خون نمی دهند زیرا که آن ها هیچوقت از خون خوششان نمی آید و از دیدن خون عصبان می کنند.

ليوآ

لیوا Liwā بادسبک و شایعی است که سنگینی ندارد. و مدت‌هاست تبدیل شده به یک بازی و تفریح عمومی که علاوه بر مبتلایان، دیگران هم در بازی آن شرکت می‌کنند. در دوبی، قطر، شارجه، و مخصوصاً در بندر عباس رایج است. اما مدتی است که در اثر سخت‌گیری ژاندارم و مأمورین لیوا در سواحل ایران رو به فراموشی است. بطوریکه در بندر لنگه کاملاً متروک شده، در قشم بتدریج از یادها رفته. گویا مرکز اصلی‌اش مسقط بوده که هنوز هم هست.

در بازی لیوا همیشه جمعیت زیادی حاضر می‌شود. و برای همین منظور همیشه در یک میدان بزرگ، یا صحرا جمع می‌شوند. حداقل بازی کنان لیوا از ۶ تا ۸ نفر کمتر نیستند. اصولاً هر کس هر نوع باد داشته باشد و یا دلش چرکین یا گرفته باشد، با احساس دل‌تنگی و بی‌حالی بکند، در بازی لیوا شرکت می‌کند. در این بازی علاوه بر دهل‌ها یک عدد کرنای بزرگ هم می‌آورند، شبیه ساز متوری، که صدایش تاقبه‌ها و آبادی‌های دور می‌رود. و به صدای همین ساز است که جماعت از همه طرف برای بازی می‌ریزند.

دهل «لیوا» همان «پی‌په» است. دو تا دهل «پی‌په» را به کمر دهل‌زن می‌بندند، یکی را به جلو و دیگری را به عقب. تو گوئی شخص

دهل زن، سوار دهل هاشده است. دهل جلوئی را خودش می کوبد و دهل عقبی را یک نفر دیگر با دو تاچوبی که بدست دارد. همیشه کنار طبال یک نفر دیگر راه می رود که سینی مخصوصی بدست دارد. وچوب های دهل را همیشه توی این سینی می گذارد. ولی بطور معمول همیشه سه عدد «پی‌په» و یک عدد «وقوف» به سر بازی می برند.

دهل زن، در حال دهل زدن، بازی هم می کند. وقتی بازی اوج می گیرد، هرکس، هر باد که داشته باشد، بادش پایین می آید. ولی رویهمرفته آهنگ های ضربی لیوا چنانست که حتی دیگران را هم که اهل هوا نیستند به رقص می آورد. بازی لیوا ساعت ها و روزها طول می کشد. و همیشه خاطره مطبوعی بجا می گذارد.

لیوا هم مثل سایر بادها بابا وماما دارد. بابا هلال و بابا بروک بابای لیوای بندر عباس هستند. بابا بروک یکسال پیش دارفانی را وداع گفته ولی بابا هلال حی و حاضر است و در بندر عباس و آن حواشی هنوز هم بازی راه می اندازد.

ام الصبيان

ام‌الصبیان بادبست مخصوص بچه‌ها که از دوران شیرخوارگی تا هفت سالگی مبتلای آن می‌شوند. جن یا دیو این باد همیشه دشمن جان بچه‌هاست و از هر ده‌کوره که صدای نوزادی بلند شود در آنجا کمین می‌کند تا آن نوزاد را بدجان و گرفتار بکند. هر بچه‌ای که گرفتار و شکار این باد بشود، بدنش خشک، دست و پا به کنار افتاده، چشم‌هایی حالت و نفس کوتاه و رنگ سفید و همچون جسد بی‌جان می‌شود. برای علاج و دفع این باد اغلب دعا می‌گیرند. دعای ام‌الصبیان را دعا نویس می‌نویسد و آن را به بازوی بچه می‌بندند. ولی چون دعای تنهایی به ام‌الصبیان کارگر نیست، مراسم دیگری هم در حق بچه مبتلا بجا می‌آورند. در دهات جزیره قشم و حواشی بندر عباس، معمولاً بچه را داخل پالان کهنه الاغی می‌گذارند و بعد تکه پارچه سیاه و آهار داری گره زده به صورت دگمه‌ای در می‌آورند و می‌گذارند توی آتش، وقتی پارچه دود کرد، از سه جا، نخست از وسط دو ابرو بعد از شقیقه راست و بالاخره از شقیقه چپ بچه را داغ می‌کنند. در جاهای دیگر مخصوصاً در دهات ساحلی اطراف بندر لنگه، دالانی زیر زمین می‌کنند که یک مدخل و یک

۱- داغ کردن بچه در بسیاری جاها معمول و مرسوم است. نگاه کنید

به دفتر «خیابان یا مشکین شهر» صفحه ۱۰۱.

مخرج داشته باشد و بچه را یک نفر بغل می کند و از توی دالان زیر زمینی رد می کند و بچه مبتلا نجات پیدا می کند.

ام الصبیان بادیست فقیر که بچه ها را دوست دارد و دشمن جان آنهاست و رسم بر این است که تا بچه ای پا نگرفته و بزرگ نشده بخاطر حفاظت از شر ام الصبیان، هیچوقت تنهایش نمی گذارند. علاوه بر این ام الصبیان خیلی هم ترسو است وقتی بچه را داغ می کنند، اغلب صدایش را می شنوند که ناله کنان کالبدشکارش را ترك می کند و جیغ می زند: «توبت»

بادام الصبیان بابا و ماما ندارد، به دهل و دایره و ساز هم احتیاج نیست. همه آن را معالجه می کنند، مخصوصاً پیر زن ها که در معالجه ام الصبیان مهارت دارند.^۱

۱- ام الصبیان یکی از موجودات خیالی بسیار قدیم مردم ایران است. آنچه که از نوشته ها و مدارك قدیمی بدست می آید، صرع اطفال را ام الصبیان می دانستند. برای اطلاع از سابقه و راه و روش نجات طفل در گذشته و حال رجوع کنید به مقاله «تجزیه و تحلیل از «آل» و «ام الصبیان» بر مبنای روانشناسی» نوشته دکتر ه. داویدیان و نویسنده این دفتر در شماره اول دوره شانزدهم مجله سخن - صفحات ۱۹-۳۴.

شرح حال چند نفر از «اهل هوا»

شرح حال محمد حاجی سلیمان

محمد حاجی سلیمان ، کدخدای فعلی جزیره لارک را پدرش در سیزده سالگی فرستاده بود جزیره قشم تا درس فقه بخواند . یک شب

۱- در جنوب جزیره قشم ، در ناحیه ای باسم « بند حاجی علی » مدرسه ایست باسم مدرسه یا « دارالعلم کمالی » که دوست و سی سال از عمر این « دارالعلم » می گذرد . « بند حاجی علی » آبادی کوچکی است که ۲۰ خانوار دارد و مردمش بیشتر از راه کشت و زرع و ماهیگیری زندگی می کنند . قسمت اعظم زمین های این آبادی جد اندر جد به شیخ مدرسه تعلق داشته . مؤسس مدرسه ، شیخ کمال نام داشته و اولادش به کمالی ها مشهورند . هر شیخ یکی از اولاد ذکور خود را در تحصیل علوم دینی بدان پایه ای می رساندند که بتواند از عهده مدرسی دارالعلم برآید . هم اکنون مدرس این مدرسه شیخ جوانی است باسم شیخ عبدالرئوف کمالی . از بدو تأسیس مدرسه تا حال این اشخاص ، پسر بعد از پدر ، تصدی مدرسه را به عهده داشته اند : شیخ کمال - شیخ محمد کمال - شیخ یحیی - شیخ ذکریا - شیخ محمد - شیخ ذکریای ثانی - شیخ ابراهیم - و شیخ فعلی : شیخ عبدالرئوف مذکور .

مخارج طلاب همیشه به عهده شیخ مدرسه بوده است ، تجار قشم و بندر عباس و بحرین هم گاهی وقت ها کمک می کرده اند . در زمان شیخ ذکریای اول مدرسه ۱۵۰ نفر محصل داشته ولی اکنون ۴۰ نفر محصل در این مدرسه مشغول کسب علم هستند . مدت تحصیل در این مدرسه ۳ سال است و هر سبندی بقیه پاورقی در صفحه بعد

در عروسی یکی از اهالی قشم ، آرنج راست محمد خارش پیدا می کند .
 خارش تا آن حد شدید بوده که آرام و قرار محمد را می گیرد آنچنان که
 تا صبح به خواب نمی رود . روز بعد او را پیش دکتر قشم می برند .
 دکتر دستور دوا و سوزن می دهد . بعد از خوردن دوا و زدن سوزن
 حال مریض بدتر می شود . خارش روز بروز بیشتر شده تمام بازو را
 می گیرد . چند روز بعد ورم شدیدی هم پیدا می شود . یکی دو روز
 دیگر حال سلیمان خراب شده او را با یک « هوری » کوچک به جزیره
 لارک ، پیش خانواده اش می برند . در جزیره لارک به خیال اینکه دست
 محمد سلیمان چرک کرده ، مدت چند ماه انواع و اقسام مرهم ها را مصرف
 می کنند ولی نتیجه عاید نمی شود . ورم و خارش از ناحیه بازو به
 ناحیه گردن سرایت می کند . مادرش هر روز گوجه فرنگی و علف های
 کوهی را می کوبیده روی ورم می گذاشته . چند مدت بعد ورم و خارش
 بازو و گردن خوب شده ، پاهای بیمار دچار می شود . و محمد دیگر قادر
 به حرکت نمی شود . فکرمی کنند که دچار درد پا شده ، او را با یک « لنج »

بقیه پاورقی از صفحه قبل

با کارنامه کلاس چهارم ابتدائی پذیرفته می شود . ۸ ماه اول را زبان عربی
 می خوانند و بقیه فقه اسلامی تدریس می شود . در سال ۱۳۰۲-۱۳۰۳ یک نفر محصل
 از بلوچستان ، دو نفر از دهات فارس و بقیه از اهالی دهات قشم بودند . مدرسه
 سه ماه تابستان را تعطیل است و بقیه سال همه طلاب در حجره های گلی و کوچک
 مدرسه زندگی می کنند . از همه مذاهب ، حنفی ، حنبلی ، شافعی ، مالکی و
 جعفری شاگرد پذیرفته می شود . در کتابخانه این مدرسه نزدیک دو هزار جلد
 کتاب خطی و چاپی درباره فقه و بخصوص فقه شافعی جمع آوری شده است .

می‌برند «آب باد» بندرخمیر. دربندر خمیر ورم و درد پاماسکت می‌شود و در عوض درد دندان شدیدی عارض محمد می‌شود. بناچار از خمیر دوباره به جزیره لارک برمی‌گردند. و برای رفع درد دندان طبق معمول جلو لاله گوش محمد را داغ می‌کنند، چون درد شدیدتر شده بود بناچار فک پائینش را هم از چند جا داغ می‌کنند. درد با زهم ساکت نمی‌شود پدرش او را به «دوبی» می‌برد. روزی که به «دوبی» می‌رسند، دندانی که درد می‌کرده می‌کشند، دندان دیگر شروع به درد می‌کند و بدین ترتیب سه دندان محمد را بیرون می‌آورند. حال محمد خراب‌تر می‌شود و پدر وحشت زده، برمی‌گرداندش به جزیره.

در لارک بیمار ناراحتی‌های دیگر پیدا می‌کند. زیاد حرف می‌زند و حرف‌هایش همه بی‌ربط بوده، فکر می‌کنند که این ناراحتی‌ها در نتیجه گرماست، او را به داخل جزیره، به قریه «لارک کوهی» می‌برند.

یک روز محمد زیر باد گیر خازه‌ای نشسته بود که صدای دهلی از دور دست می‌شنود، با شنیدن صدای دهلی لرز شدیدی عارضش می‌شود، بلند می‌شود که فرار بکند، اما زمین می‌خورد. حالش خراب می‌شود، پدر و مادر دوباره او را برمی‌گردانند. به قریه لارک اصلی. محمد از آن روز بعد همیشه صدای گریه و زاری می‌شنیده، جلو چشمش سیاه‌پوست‌هایی را می‌دیده که بعضی سر ندارند و بعضی نصف یک آدم هستند و همگی چوب بدست و چند نفری هم همراه دهلی‌های بزرگ به طرف او حمله می‌کنند و باومی‌گویند: بیا، بیا با ما بریم. اما محمد همیشه زبانش بند می‌آمده و نمی‌توانسته جواب آن‌ها را بدهد. هر ساعت حالش در یک وضع بوده، خواب نداشته و هر وقت هم که بخواب می‌رفته، اشباح واجنه

و خوابهای وحشتناک و آشفته بسراغش می‌آمدند. پیر زن‌های لارک قرآن و کارد و شمشیر پهلوی بستر وی می‌گذرانند. مختصر تخفیفی در حالش پیدا می‌شود. ولی هر وقت که تنهای می‌مانده، سیاه‌ها دوباره بطرفش هجوم می‌آوردند. محمد هیچوقت صدای دهل را نمی‌توانسته تحمل بکند. یک شب بیمار حس می‌کند که آن‌ها داخل لاشه‌اش هستند و می‌خواهند او را ببرند. اضطراب و هیجان شدیدی عارضش می‌شود و نعره‌های مسته می‌کشد. شب بعد این حال شدیدتر می‌شود و بیمار فرار کرده خود را به بالای قلعه خرابه پرتقالی‌ها می‌رساند و از آنجا زوزه‌هایش را سر می‌دهد. پدر و مادر همراه همسایه‌ها او را پیدا می‌کنند و با زحمت زیاد پائین می‌آورند و پدر برای اینکه محمد دوباره بالای قلعه نرود، دست و پای او را با طناب محکم می‌بندد. تمام لارکی‌ها معتقد می‌شوند که محمد دچار زار شده است. اما پدر محمد که به زار و بادها اعتقاد نداشته می‌گفته که حتی اگر پسرم بمیرد حاضر نیستم او را پیش بابا یا ماما زار ببرم.

و بعد از مدتی پدر دست و پای محمد را در زنجیر گذاشته و قفل می‌زده و خود تنها مواظب وی بوده است. این وضع یکسال و نیم طول می‌کشد. بیمار دیگر بهیچ چیز اعتنا نداشته، و روز بروز وضعش بدتر می‌شده است تا اینکه یک روز همسایه‌ها جمع می‌شوند و به پدر محمد

۱- یکی از قلعه‌های بسیار بزرگ پرتقالی‌ها در جزیره لارک است و دهکده فعلی در اطراف همین قلعه بنا شده. لارکی‌ها معتقدند که اشباح واجنه زیادی در حجره‌های متعدد و خراب این قلعه مسکن دارند.

می گویند که پسرش دچار باد است و لازم است حتماً بابا یا مامای زار او را ببیند و اگر او مخالفت کند و محمد بمیرد، تمام اهالی به ژاندارم قشم خبر خواهند داد که او پسرش را کشته است.

پناچار پدر از مخالفت دست می کشد و مردم بابا احمد را که بابای زار لارک بوده دعوت می کنند. بابا احمد بدن محمد را شسته و مقداری «گره کو» میمالد. و وقتی باها چند ضربه کوچک روی دهل می زند محمد از حال می رود. بابا مجلس خاصی ترتیب می دهد و شروع می کند به غنی کردن و کوبیدن دهل، بیمار در همان شب اول حال غریبی پیدا می کند و به رقص در می آید و آن چنان حرکات نرم پیدا می کند که گویی داخل دریا در حال شناست.

بابا احمد در این وضع، زار را زیر می آورد و از او می پرسد که چرا این جوان را گرفتار کرده ای؟ از کجا آمده ای؟ چی می خواهی؟ زار می گوید: حقم را می خواهم. بابا می گوید: حق تو چی هست؟ زار می گوید: من خیزران می خواهم. خلاخال می خواهم، انگشتر طلا می خواهم. بابا می پرسد: دیگر چی می خواهی؟ زار می گوید: پیرهن ابریشمی می خواهم. بابا می پرسد: دیگر چی می خواهی؟ زار می گوید سه شب و دو روز حنا بندان می خواهم. بابا می پرسد: دیگر چه می خواهی؟ زار می گوید: پانزده روز بازی می خواهم. بابا می پرسد دیگر چه می خواهی؟ زار می گوید: سفره و خون می خواهم و دیگر هیچ چیز نمی خواهم. بابا می گوید: اگر این جوان را اذیت نکنی حاضریم همه را بدهیم.

همان شب عده ای باجهاز به قشم رفته، هرچه را که زار خواسته

بود فراهم کرده، می‌آورند. روز بعد سفره پهن کرده و بازی را شروع می‌کنند. پانزده شبانه روز می‌کوبند و وقتی بابا از زار می‌پرسد که بازی برایش کافی است یا نه. زار می‌گوید که راضی هستم.

مجلس زاری که برای محمد گرفته بودند با شکوه‌ترین مجلس زاری است که در جزیره لارک دیده شده بود. بعد از بازی، بابا احمد سفارش می‌کند که باد دیگر او را اذیت نخواهد کرد. فقط سال دیگر همین موقع باید او را پیش بابا صالح مینابی ببرند، تا یک بازی دیگر برایش بکند.

از آن روز به بعد حال محمد رو به بهبود گذاشته و تمام ناراحتی‌هایش رفع می‌شود. و محمد مشغول کار و زندگی می‌شود.

اما سال دیگر، چند روز از موعدی که قرار بود محمد برای بازی پیش بابا صالح برود گذشته بود که در صحرا دوستانش یادآوری می‌کنند که او پیش بابا صالح نرفته است. محمد که شب بخانه بر می‌گردد احساس سنگینی می‌کند و چند ساعت بعد طرف چپ بدنش فلج شده قادر به حرکت نمی‌شود. صبح روز بعد او را سوار جهاز کرده می‌برند به میناب پیش بابا صالح.

بابا صالح زار را زیر می‌کند و می‌پرسد که چرا دوباره این جوان را اذیت می‌کنی؟ زار می‌گوید که ما را فراموش کرده، ما را خوشحال نکرده، می‌خواهیم از بینش ببریم. بابا می‌گوید این بچه است و نفهمیده. حیف است که جوان مرگ بشود.

بابا صالح سه روز بازی برایش ترتیب می‌دهد و بعد سفارش می‌کند که در برگشتن برایش زن بگیرند.

در لاشهٔ محمد دو تا زار بوده ، یکی دختر ، یکی پسر . اولی
اهل زنگبار و دوسی عرب و هر دو به عربی حرف می زدند .
وقتی بر می گردند محمد حالش بهتر می شود و اما مختصر ناراحتی
تا ۴ سال داشته که تا زنش می دهند همهٔ ناراحتی ها رفع می شود .
محمد الان ۹ سال دارد و کدخدای جزیرهٔ لارک است .

شرح حال احمد عبیدان

احمد عبیدان اهل جزیره قشم در بیست و دو سالگی دچار یکی از زارهای خطرناک شده بود . شغل احمد بنائی بود ، یک روز که سرکار می‌رفته افتاده حالت غش و ضعف باو دست داده و بناچار به منزلش می‌رسانند . روز بعد تب شدیدی سراغش می‌آید و پشت سرهم حمله‌هایی عارضش می‌شود . بناچار دکتر بالا سرش می‌برند . دکتر دستور آمپول و دوا می‌دهد که همه را عمل می‌کنند . تب بیمار می‌افتد ولی در حال عمومی تغییر پیدا نمی‌شود . مدت یک‌ماه دکتر معالجه‌اش می‌کند و آخر سر او را پیش ملا سید احمد می‌برند . ملا سید احمد که دعا نویس آبادی قشم بوده دعا می‌نویسد و به بازوی احمد می‌بندد . اما باز تأثیری در حال وی نمی‌کند . تا اینکه همسایه‌ها بسراغ ماما حنیفه می‌آیند . ماما حنیفه دستور حجاب می‌دهد ، و هر شب بدن او را با «گره کو» می‌شوید . بعد از دوره حجاب زیردماغ احمد سیفه می‌کشد و باخیزران تهدید می‌کند . جنی که در بدنش بوده فرار می‌کند . اما احمد عبیدان آدم فقیر و بی‌چیز بوده ، و وسعش نمی‌رسید که سفره پهن کند . بناچار ماما رهنی به بازوی احمد می‌بندد که حالش خوب می‌شود و می‌رود سرکار و زندگی . پول سفره و بازی را که جمع می‌کند ماما

رهن را از بازوی احمد باز کرده، مجلس بازی ترتیب می‌دهد. احمد برای همیشه از اذیت بادی که بر تنش نشسته بود خلاص می‌شود. احمد عبیدان الان در روی جهازهای بزرگ بمبئی همالی می‌کند و هرچند مدت سری به قشم می‌زند. حالش کاملاً خوب است و زار دیگر اذیتش نمی‌کند.

شرح حال یوسف سالم

یوسف سالم اهل بندر لنگه در ۱۶ سالگی دچار یکی از زارها شده. حالش یک دفعه بهم خورده، ناراحتی پیدا کرده، طوریکه نمی‌توانسته غذا بخورد. گریه می‌کرده، جیغ می‌زده، فرار می‌کرده است. مدت دو سال این ناراحتی‌ها را تحمل می‌کند و رفته رفته احساس می‌کند که چیزی در داخل شکمش هست. «علامتی» در زیر پوستش حرکت می‌کند و تعریف می‌کرد که مثل حامله‌ها شده بوده. بناچار او را پیش خدو سالم می‌برند. وی زارش را زیر می‌کند و می‌گوید که او دچار زار «تقروری» است.

تقروری، با بازی کردن و شعر و سفره یوسف سالم را تا اندازه‌ای راحت می‌گذارد اما هرچند مدت یک بار همان چیز در داخل شکمش پیدا می‌شود. اما یوسف سالم به ماما باهاهای امروزی اعتقاد چندانی ندارد. و آن‌ها را بیشتر مطرب می‌داند، بنابراین دیگر برای کوبیدن پیش هیچ کس نمی‌رود. الان مدت ۶ ماه است که «تقروری» پایش را گرفته و مرتب در درمانگاه بندر لنگه معالجه می‌کند.

اما به دوا و درمان درمانگاه معتقد نیست، معتقد است که تنها با سفره و بازی حالش خوب خواهد شد.

اما یوسف سالم فقیر است، و بناچار گدائی می‌کند که بتواند به «دوبی» پیش بابای بزرگ برود و با بازی از چنگک این باد خلاص شود.

شرح حال مردی از پی‌پشت

مردی از پی‌پشت مدت هفت سال مریض بوده ، دردهای مختلف در سینه و شکم حس می‌کرده، با هیچ دوا و درمان بهبودی پیدانمی‌کرده . بناچار خانواده‌اش او را به شیراز می‌برند و مدت هفت ماه در بیمارستان بستریش می‌کنند . اما مداوای بیمارستان در حال وی تأثیری نداشته ، و وضعش روز بروز بدتر می‌شده است . بناچار او را دوباره برسی‌گردانند به جزایر . مریض مرتب می‌گفته که دردی که من دارم باد است و باید پیش بابا بروم .

بناچار او را پیش بابا فیروز ، بابای جزیره هنگام می‌برند . اما مریض به بابا فیروز اعتقاد نداشته می‌گفته که او نمی‌تواند مرا خوب بکند . مرا پیش بابا سالم ببرید . و او را می‌برند پیش بابا سالم .

بابا سالم نگاه می‌کند و می‌بیند که زار مدت هاست نخ جانش شده و ممکن است نشود او را نجات داد و یا خدای نکرده یک دفعه «تهرن» بشود .

کاغذی از فامیل بیمار می‌گیرد که اگر اتفاق بدی پیش بیاید او مسئول نیست . فامیل بیمار چنین کاغذی به بابا سالم می‌دهند .

بابا سالم کپری برای بیمار درست می‌کند و او را در حجاب نگه‌میدارد . غیر از خودش فامیل بیمار را هم اجازه می‌داده که تا دم

غروب کنار بیمار باشد. اما شب‌ها را خودش تنها مواظبت می‌کرده.
 بابا سالم بعد از تمام این مقدمات، مجلس بازی ترتیب می‌دهد
 و غنی می‌کند و دهل می‌کوبد و زار پایین می‌شود. بابا می‌پرسد
 تو کی هستی؟ زار می‌گوید مادو نفریم و از «خورمایان» هندآمده‌ایم.
 بابا سالم با دود انکوزه و خیل گنده و سوی بز و مدفوع سگ
 جن‌ها را از تن بیمار بیرون می‌کند.
 بابا سالم از آن‌ها قول می‌گیرد که بیمار را راحت بگذارند. زاران
 هندی قسم می‌خورند و آن مرد را راحت می‌گذارند.

موجودات افسانه‌ای دریاهای جنوب

علاوه بر باده‌ها و اجنه و اشیباحی که سراغ اهل هوا می‌روند ، موجودات خیالی و افسانه‌ای زیادی در سواحل یا دریاها وجود دارند که باعث ترس و وحشت، و گاهی وقت‌ها مایه امیدواری ساحل‌نشینان هستند. موجودات مشهور این‌ها هستند:

بابا دریا

موجود افسانه‌ای دریاهاست. هیکل آدم را دارد با بدنی که از صدف‌های درشت (کلنگ) Kalang پوشیده شده. دست‌های بسیار بلندش انگشت شست ندارند. پستان‌های متعددی تمام سینه‌اش را پوشانیده، بیشتر طرف‌های هند یا سواحل افریقا ظاهر می‌شود. ملاحان و جاشوان ایرانی سجمه او را در بمبئی و سایر شهرهای هند زیاد دیده‌اند که روی دو زانو نشسته!

بابا دریا در دریا‌های بزرگ و عمیق زندگی می‌کند. در هوای طوفانی از آب بیرون می‌آید. اگر کسی تنها کنار ساحل نشسته باشد، او را می‌گیرد و به ته دریا می‌برد. و یا به کشتی‌ها حمله می‌کند و سعی می‌کند که یک یا دو نفر از جاشوها را بگیرد و ته دریا ببرد. مشهور است که بابا دریا اول باشکار خود لواط می‌کند و بعد او را می‌کشد. بابا دریا تنها از صدای آهن وحشت دارد. و بیشتر وقت‌ها حتی

از شنیدن اسم یک آلت فلزی فرار می‌کند.

هروقت بابا دریا پیدا شود ، جاشوها فریاد برمی‌دارند : «تیشه بیار، اره بیار، تبر بیار.»

و دو تکه آهن را محکم بهم می‌کوبند. در جهازها و لنج‌های ایرانی رسم است که بادیدن سایهٔ بابا دریا ، کارد کهنه‌ای را تند تند روی لنگر جهاز می‌کشند. و اعراب فریاد برمی‌دارند: «حدید، حدید»

بچه بنینگی Baningi

بچه بنینگی یا بچه گهواره‌ای : گاهی وقت‌ها وقتی صیادان قلاب یا تور شکار را بالا می‌کشند ، گهواره‌ای را می‌بینند که به چنگک قلاب آویزان است و داخل گهواره بچهٔ شیر خواره ایست که با دیدن آفتاب و بیرون شروع به گریه و زاری می‌کند. ماهیگیران بعد از دیدن بچه بنینگی ، مریض و خیالاتی می‌شوند و چنین است که هروقت به قلاب ماهیگیری ، بچه بنینگی آویزان باشد باید با کارد، طناب قلاب را برید و گهواره را به آغوش دریا رها کرد.

زن آوارهٔ دریا

گاهی وقت‌ها غواصانی که برای صید قماش (سروارید) ته دریا می‌روند ، به زنی برمی‌خورند که بچهٔ شیر خواره‌ای به بغل دارد. زن از غواص خواهش می‌کند که دفعهٔ دیگر که ته دریا می‌آید برای بچهٔ او گهواره‌ای ببرد .

و اگر غواص یادش نرود و برای بچهٔ آن زن گهواره ببرد ، زن دریا، درشت‌ترین سروارید دریا را باو می‌دهد.

جن زیر آبی

غیر از جن‌های مضراتی است. جن زیر آبی هم غواص را هوائی و خیالاتی می‌کند. وقتی بدن یا دست غواص در ته دریا به این جن برخورد، بدنش خشک می‌شود. چاره و علاجش دعا و طلسم است. جن زده را پیش ملا و دعا نویس می‌برند مبتلایان بیشتر با تعویذ و هیکل نجات پیدا می‌کنند.

سال‌ها پیش رسم بر این بوده که در جهازهای بزرگ صید مروارید یک نفر ملا یا دعا نویس هم به همراه می‌بردند.

ام‌المداس

جانوریست خیالی که از دریا بیرون می‌آید و آدم‌هایی را که تنها در ساحل نشسته‌اند می‌ترساند و دنبال می‌کند. پیر مرد‌های جزیره قشم ادعا می‌کردند که ام‌المداس را دیده‌اند. ولی به عقیدهٔ عدّه زیادی ام‌المداس همان «من منداس» است.

من منداس Menmendâs

به شکل زن بسیار زیبا و جوانی است که ران‌های اره مانند دارد و در کوه‌ها همیشه آواره می‌گردد. بسته‌ای جواهر هم همراه دارد که هیچوقت از خود دور نمی‌کند. مرد‌ها خیلی زود شیدای «من منداس» می‌شوند و هر وقت او را ببینند دنبالش می‌افتند. «من منداس» خیلی زود نرم می‌شود و روی خوش‌نشان می‌دهد. و برای هم خوابگی، سرد

جوان را به خرابه‌ای می‌کشد. بسته جواهراتش را زیر سر می‌گذارد و می‌خوابد و پاهایش را از هم باز می‌گذارد.

اگر مرد چیزی درباره «سن منداس» شنیده باشد و حدس بزند که با کی طرف است، باید یک مشت خاک از زمین بردارد و در لحظه‌ای که «سن منداس» روی زمین خوابیده به چشمانش پاشد. آنوقت بسته جواهرات را می‌تواند برداشته و فرار بکند. اما اگر مرد غافل و بی‌خبر باشد و طمع همخواهی هم بکند، «سن منداس» او را وسط دوپای خود گرفته، با جفت کردن ران‌هایش مرد را از وسط دو نصفه می‌کند.

خدر (خضر؟) و الیاس

خدر زنده جاودان است و محافظ دریاها و پشتیبان صیادان و ماهیگیران و دریا نوردان.

نوکری هم دارد با اسم الیاس. در بیشتر نقاط ساحل برایش مقبره یا قدم‌گاه ساخته‌اند. همه یک شکل و یک طرح.

قدم‌گاه خدر گنبدی دارد و چند تاق و چندین در. داخل مقبره خالی است و هر تاق بشکل هلالی است محراب وار.

در جزیره قشم مشهورترین قدم‌گاه خدر در دهکده‌ای است با اسم «پشت کوه» و مقبره مشهور دیگری هم در خود بندرعباس است، بیرون شهر، لب دریا و کنار جاده‌ای که از بندرعباس به بندر خمیر می‌رود. کنار مقبره یا قدم‌گاه خدر، قدم‌گاهی هم برای الیاس می‌سازند. یک سکو با یک حصار کم ارتفاع به وسعت چندین متر مربع.

هر وقت که از دریا ماهی صید نشود، ماهیگیران چندین شبانه

روز در «خدر و الیاس» جمع می‌شوند و شیرینی می‌دهند و دعا می‌خوانند و نذر و نیاز می‌کنند. اغلب یک یا دو بز هم قربانی می‌کنند. خدر و الیاس دلشان به حال ماهیگیران می‌سوزد و نذر آن‌ها را می‌پذیرند و دریا را پر ماهی می‌کنند^۱.

۱- خسرو خسروی دو موجود خیالی «بوسلامه» Busalâme و «منتیلپو» Mantilpo را در جزیره خارگ گزارش داده است. باین شرح:
 «بوسلامه... کودکان را در ساحل می‌گیرد و با خود به دریا می‌کشد. شب هنگام بوقت حرکت کشتیهای بادی در خلیج، بوسلامه از دریا بیرون آمده جلوی کشتی می‌نشیند تا ملوانی بجلوی کشتی بیاید، بوسلامه خود را بدریاسی اندازد. ملوان بگمان اینکه دوستش بدریا افتاده، بدنبال بوسلامه خود را به دریا می‌اندازد. در دریا بوسلامه بسبب اینکه پر قدرت است ملوان را بزیر آب می‌کشد.

دوسین حیوان افسانه‌ای خارگیان «پاستیلو» یا «منتیلپو» نام دارد. (پو بمعنی پا و سنتیل بمعنی دیلم است). می‌گویند پای این حیوان مانند دیلم تیز است، و بیشتر در سواق بروز طوفان و وزش باد سروکله‌اش پیدا میشد. در دوره‌ای که دهکده خارگ دارای برج و دیوار و قلعه بود، منتیلپو، هنگام وزش باد، در قلعه را می‌زد تا داخل دهکده شود. «جزیره خارگ در دوره استیلای نفت - دفترهای سونوگرافی شماره ۴ - صفحات ۹۲-۹۳

سازها و لوازم «اهل هوا»

ارچن Arçan

تکه چوب کلفتی است که در مجلس نوبان بدست می گیرند و سجول به کمر می بندند و می رقصند . طول ارچن بیشتر از نیم متر و کمتر از یک متر است .

باسکی Bâski

چوب باریکی است که پرچم را دور آن می پیچند .

باکول Bâkol

چوب یا خیزران را گویند .

بچه نقاره

نقاره کوچکی است که همیشه با دنباله‌ای به نقاره بزرگ وصل است . نقاره زن‌ها وقتی نقاره بدوش می گیرند، بچه نقاره همیشه بطرف سینه است و نقاره به پشت .

بول کم Bolkom

دهلی است کوچک‌تر و سبک‌تر از دهل رحمانی ولی بهمان شکل .

پرچم‌های شیخ ادروس

شیخ ادروس سه تا پرچم دارد: پرچم سبز که در وسط، ماه و ستاره سفید دارد. پرچم قرمز که در وسط، ماه و ستاره سفید دارد. و سومی پرچم سفید که در وسط ماه و ستاره سبز دارد. هر سه این پرچم‌ها چار گوش هستند.

پرچم شیخ فرج

پرچم چارگوشی است برنگ سرخ که ماه و ستاره‌ای در وسط دارد و حاشیه سفیدی دور پرچم دوخته‌اند.

پی په Pipe

دهلی است بلند و یک طرفه که روی سه پایه‌ای سوار می‌کنند. این دهل تا حدود سینه دهل زن می‌رسد. «پی‌په» را بیشتر در بازی شیخ فرج به کار می‌برند. در لیوا دو تا «پی‌په» بکار می‌رود.

تمبیره Tambire

که تمبوره هم می‌گویند، ساز است مخصوص باد نوبان، کاسه بزرگی دارد که روی آن پوست کلفتی کشیده‌اند، با دو سوراخ روی بدنه پوست و دو چوب از دو طرف کاسه ساز بطور مایل بی‌بالا رفته است. چوب سومی روی دو شاخه دیگر قرار گرفته و مثلی با دو ضلع دیگر درست می‌کند، بین چوب سوم و کاسه ساز شش عدد زه کشیده شده.

معمولا تمبیره را با بالشک هائی که بصورت رشته بهم دوخته شده زینت می کنند. تمبیره را با تکه ای شاخ گاو می زنند.

جره Jorra

دهل کوچک و سبکی است که با اندازه ۲۰-۳ سانتیمتر طول دارد.

جینگ Jing

دایره های کوچک را می گویند که دورتا دورش زنگوله بسته اند.

چادر

هر اهل هوا، علاوه بر لباس مخصوص یک چادر هم دارد که هر کس بر حسب سلیقه خود آن را تهیه می کند. این چادر همیشه باید پاکیزه و معطر باشد. اهل هوا که روزهای جمعه و دو شنبه بازی ندارند، چادر خود را می شویند و بخور می دهند. موقع بازی اگر شخص بادش طالع کند و از حال برود، باها یا ماما چادر را روی سر شخص مبتلا پهن می کند و کوندروک درمانی جلو دماغش می گیرد.

چکر çaku

دو تکه چوب را گویند که دسته ای دارد که در بعضی بازیها یک نفر آن دو را بهم می کوید.

چین یاسه çinyace

علاوه بر اسم یکی از زارها، اسم یک ساز ضربی هم هست که در سواحل ایران زیاد معمول نیست.

خالك هفت راه

روزی که بیمار در حجاب است و می‌خواهند تنش را بشویند از هفت جاده ، خالك برمی‌دارند تا مخلوط دوای تن شور بکنند.

خلخال

از لوازمی است که معمولاً باد از مرکب خود می‌خواهد. و هر اهل هوا ممکن است دو تا پنج عدد خلخال داشته باشد.

خیزران

تمام اهل هوا خیزران دارند و هر باد بک خیزران بخصوص. خیزران را بیشتر از مسقط می‌آورند. اغلب حنا می‌بندند و نقره نشانش می‌کنند. بک خیزران برای ده بیست باد کافی است. ولی بعضی‌ها خیزران‌های متعدد دارند. باها و ماما هیچ وقت بدون خیزران در مجلس حاضر نمی‌شود. و بعضی از بادها خیزران‌های متعدد لازم دارند. مثلاً زار شیخ شنگر بیشتر وقت‌ها هفده خیزران از مرکب خود می‌خواهد.

خنجر

در باد «بوجمبه» Bujamba معمولاً موقع بازی خنجر به کمر می‌بندند.

دایره

از سازهای ضربی معمول در انواع بازیهاست. بیشتر دایره‌ها،

عربی است با حاشیه پهن. تعدادشان در بازی های مختلف متفاوت است، مثلاً در بازی شامی ۸-۹ دایره به کار می رود.

دهل دو سر

معمول ترین ساز ضربی است در انواع مجالس اهل هوا.

دهل دوسر بزرگ

این دهل را «گپ دهل» هم می گویند. بزرگ ترین دهل دوسر است که در بیشتر بازی ها بکار گرفته می شود. این دهل را در بازی های رسمی همیشه کنار دهل «مودندو» قرار می دهند.

دهل کسر

دهل کوچکی است که معمولاً وزن آهنگ را عوض می کند. معمولاً کسر را هم در کنار «گپ دهل» قرار می دهند.

رحمانی

دهل بزرگ دوسر است که همیشه از سه پایه ای آویزان می کنند. به رحمانی همیشه از پائین تعدادی زنگوله آویزان است.

زنگوله کمر

کمر بند است که زنگوله های ریز بان هسته اند و معمولاً در بعضی از بازی های بزرگ به کمر می بندند. معمولاً در بعضی جاها که زار سرپا رقصیده می شود. زنگوله کمر بیشتر مورد استعمال دارد. مثلاً در بندر چارک.

Zamari زمری

کرنای بسیار بزرگ است که صدای بم و بلندی دارد که از فرسخ ها فاصله شنیده می شود.

ساز متوری

زمری را ساز متوری هم می گویند.

Sife سبه

یا روغن ماهی. ساده ایست که برای بیرون کردن جن از کالبد بیمار، زیر دماغ شخص مبتلا می کشند و بعد سوی بز را آتش زده زیر بینی می گیرند.

سینی

سینی نقره یا ورشوئی، در هر بازی یک عدد لازم است تا گشته سوز را داخل آن بگذارند.

Shilling شلینگ

دهل بسیار کوچکی است مثل دایره که دو جدارش را پوست کشیده اند و دور تا دورش سکه آویزان کرده اند.

Shendo شندو

همان مودندو است، مختصر کوتاه تر. شندو معمول جزیره هنگام بوده و به مودندو، شندو می گفتند.

عروس

دهل بسیار بزرگ دو طرفه ایست شبیه رحمانی ولی بزرگتر
از آن که باز از سه پایدهای آویزان می کنند . این دهل را با دو تا
چوب می زنند .

قرآن

وقتی همراه شخص مبتلا باشد ، باد اذیتش نمی کند .

کارد و شمیر

وقتی همراه شخص مبتلا باشد ، باد می ترسد و اذیتش نمی کند .

کرنا

ساز بادی بزرگی است مخصوص بعضی از بازی ها ، از آن جمله لیوا .

کری

خلخالیست که بدست می کنند . بعضی از بادها از مرکب خود
« کری » می خواهند .

گره کو Qaraku

دوائی است که در پخوردان می ریزند و کسی که زار داشته باشد
یا باد دیگر ، قبلاً با آن پخورش می دهند .

گت Qest

چوبیست که از بمبئی می آورند . معطر است و با آن دوائی باد
درست می کنند .

گت Qeshte
بخور را گویند.

گت سوز Qeshtesuz
بخور دان را می گویند که انواع و اقسام دارد ، با دیواره های
شش بک . گشته سوز را بیشتر در بندر خمیر درست می کنند و جاهای دیگر
می برند .

لنگ
که باید دو شته باشد و هر شته در حدود ۸ متر. این دو تکه
را با نخ ابریشم سبز و قرمز و زرد و نارنجی «سن سله» می کنند .

لنگوته
لنگ و لنگوته و چادر مخصوص همه یکی است .

لباس
هر باد لباس مخصوصی می خواهد و زارها همیشه با لباس مخصوص
بادشان سر بازی می روند .

لیسو Liso
لنگ های رنگینی را لیسو می گویند که بعضی از مبتلایان تهیه
می کنند .

مجل Majul
نزدیک ۸ تا ۱۰ عدد قاب گوسفند را سوراخ کرده ، بوسیله

موی بز بهم بافته بصورت تشکچه کوچکی در آورده‌اند . در مجلس نوبان معمولاً مجول را به کفل یک آدم چاق می‌بندند و موقع رقص صدای مجول با صدای تمبیره و کف زدن‌ها قاطی می‌شود . مجول در جزایر تنگه هرمنز زیاد معمول است .

مودندر Modendo

دهل بزرگ یکک مره است که معمولاً روی پایه‌ای سوار می‌کنند . کسی که مودندو می‌زند روی صندلی یا چهارپایه بلندی می‌نشیند . مودندو پوست کلفت و صدای بسیار بم دارد . در بازی‌های بزرگ بکار گرفته می‌شود . معمولاً کنار «مودندو» ، گپ دهل و کنار گپ دهل ، دهل کسر را قرار می‌دهند .

موی کهر یا موی بز

موی بز را اهل هوا چه موقع تشخیص نوع باد و چه موقع بیرون کردن جن از تن بیمار مصرف می‌کنند . موی کهر را که آتش هزنند ، جن از بدن بیمار فرار می‌کند .

نقاره

دهل مانند است و یک طرفه که روی زمین می‌گذارند و با دوتا چوب می‌زنند . در عروسی‌ها و جشن‌ها بیشتر معمول است .

نیزه

مخصوص بعضی از بادهاست . مثلاً باباهای شیخ ادروس وقتی زارشان پایین بیاید ، نیزه بدست می‌گیرند .

ولوف

دهل بزرگ یک سر و مدوری است که در بعضی از بازی‌ها مخصوصاً در بازی شیخ فرج بکار می‌رود . معمولاً در بازی شیخ فرج بعد از کشتن قربانی ، روی وقوف خون می‌کشند و بعد می‌کوبند . در بازی شیخ فرج یک وقوف لازم است .

ولوف زیف

وقوفی که خون دیده باشد وقوف زیف گفته می‌شود .

هفت برگ هفت گیاه بی‌خار

روزی که شخص مبتلا را از حجاب بیرون می‌آورند و تنش را می‌شویند ، اول هفت برگ هفت گیاه بی‌خار را در داخل آب خیس می‌کنند و به تن بیمار می‌کشند .

اصطلاحات اهل هوا

آب باد

هر اهل هوا قبل از اینکه تشخیص داده شود که ناراحتی اش به چه مربوط است علاوه بر دوا و درمان هائی که می کند به آب های معدنی هم می رود، آب معدنی را آب باد می گویند و این باد نه بمعنی «هبوب» است .

اهل هوا

کسی که دچار یکی از بادها باشد، چه زار و چه نوبان و مشایخ، همه را اهل هوا می گویند .

اهل عشق

«صافی» ها یا آدم های سالمی را که برای آواز خواندن و دهل زدن یا برای تماشا ، در مجالس اهل هوا حاضر می شوند ، اهل عشق می گویند در برابر اهل هوا .

باد

زار و نوبان و مشایخ و جن ها ، همه از راه هوا می آیند و همه باد هستند .

باد صاف

بادی را گویند که مرکبش را اذیت نکند. باد صاف سالی یک بار سراغ مرکبش می‌رود.

باد ناصاف

بادی را گویند که مرکبش را اذیت می‌کند. باد ناصاف همیشه اسباب زحمت است و وقت و بی‌وقت بازی و سفره می‌خواهد یا مرکبش را بی‌جهت از پا در می‌آورد.

صاف کردن باد

باد را با سفره و خون و شعر صاف می‌کنند.

باد بینا

بادیست که با چشم باز راه می‌رود، صاحب خود را اذیت نمی‌کند. این باد از همه چیز باخبر است. اگر کسی چیزی گم کرده یا می‌خواهد از مطلبی با خبر بشود، می‌تواند از بابائی که باد بینا دارد بخواهد که او بادش را زیر بکند و از همه چیز با خبرش کند. باد بینا همان باد صاف است. این باد خون خورده، سفره دیده، شعر شنیده است.

باد نابینا

یا باد کور، بادیست که خون نخورده، سفره ندیده، شعر نشنیده

است. این باد موذی است، خراب می‌کند و از همه چیز بی‌خبر است.

بازی

جمع شدن اهل هوا را گویند به منظور کوبیدن و رقصیدن.

بازی کردن

در بعضی جاها «قوزی کردن» می‌گویند. یعنی حاضر شدن و در مجلس اهل هوا شرکت کردن و رقصیدن.

بند شدن

ماه محرم و صفر و رمضان که بادهای پیدای نیستند و تمام اهل هوا آزادند، می‌گویند که بادهای بند شده‌اند یا در بند هستند.

بول

بند خیزران را گویند. که مثلاً خیزران ۱۰-۱۲-۱۵ بول باید داشته باشد.

په په

لفظ سواحلی باد است که بین سیاهان سواحل ایران هم معمول است.

تخته شدن

حالتی را گویند که شخص مبتلا در بی‌حرکتی کامل افتاده، یا

باصطلاح بدنش خشک شده است. بعضی از بادها، مریض را به چنین حالی دچار می‌کنند، از آن جمله است زارمتوری Maturi.

تنگ گرفتن

وقتی دهل رانمی‌زنند بندهایش را شل می‌کنند که روی پوست فشار نیاید. فقط موقع بازی بندها را محکم می‌کنند. محکم کردن بندها را «تنگ گیری» می‌گویند.

تهرن Tabran

اگر کسی دچار یکی از زارها باشد و زارش را سه شبانه روز بکوبند و زیر نیاید، آن وقت هفت شبانه روز می‌کوبند. اگر باز زار پایین نیاید دیگر او را رها می‌کنند و مثل یک کافر یا مرتد با وی رفتار می‌کنند. بدین معنی که از وی دوری می‌کنند و نجسش می‌دانند و چنین کسی را «تهرن» می‌گویند. «تهرن» خیلی کم دیده می‌شود. در تمام بادها «تهرن» پیدا می‌شود، ولی بیشتر در زار و نویان دیده می‌شود.

جن باد

هر باد یک جن بخصوص دارد که قبلاً باید آن را از بدن خارج کرد تا باد نیز زیر بیاید.

جان بد بودن

اصطلاحی است در مورد کسانی که دچار خمودگی هستند و در خود فرو رفته‌اند.

حجاب گرفتن

مدتی را گویند که شخص مبتلا از دیگران دورنگهداشته می‌شود. تا مراسم قبل از کوبیدن درباره وی اجرا شود. در ساحل ایران برای زار معمولاً هفت روز حجاب می‌گیرند و برای نوبان مدت سه روز.

حد افتادن

اگر اهل هوا همدیگر را اذیت کنند یا در حق همدیگر بی‌حرمتی و بی‌احترامی روا بدارند، حد رویشان می‌افتد. این حد را بابا یا ماما تعیین می‌کند که اغلب ضربه‌های خیزران است.

حد سرد

ضربه‌های خیزران اگر آرام باشد آن را حد سرد می‌گویند.

حد گرم

ضربه‌های تازیانه اگر محکم باشد آن را حد گرم می‌گویند.

خون خورده

در مورد کسانی می‌گویند که سر بازی یک باد خون خورده است. مثلاً می‌گویند فلان بابا سه خون خورده یا پنج خون. مثلاً بابا درویش بابای جزیره قشم سه خون خورده است هم‌چنین بابا سالم بابای آبادی سلخ.

خیزرانی

زنی را گویند که قبل از تشکیل مجلس بازی، یک یا دو روز

پیش ، خیزران بدست به سراغ اهل هوا می رود و آن ها را برای مجلس بازی دعوت می کند .

دختران هوا

دخترانی هستند که برای بازی در مجلس اهل هوا جمع می شوند .

رهن

معمولاً وقتی مبتلای باد بی چیز باشد، تا روزی که بتواند بساط لازم را جمع و جور کند و سفره پهن کند، چیزی به زارش گروی می دهد . رهن ممکن است یک دستمال یا حتی تکه ای نیخ باشد که معمولاً بابا به بازوی شخص مبتلا می بندد .

ریح

در بعضی از دهات ساحلی ایران که عرب زبان زیاد است بجای باد لفظ عربی ریح را بکار می برند .

زیر کردن باد

وقتی که مجلس تشکیل شد، اهل هوا مشغول بازی می شوند . بیماری که باد دارد بادش می جنبد و پایین می افتد و از حال می رود . آنموقع می گویند که زار یا باد پایین آمده . در این حال بابا یا ماما می تواند چیزهایی را از باد بپرسد و با خبر شود . زار وقتی پایین بیاید یا زیر شود می تواند بزبان اصلی خود حرف بزند . زار عربی بزبان عرب ، زار

سواحلی بزبان سواحل ، زار هندی بزبان هندی صحبت می کند . این اصطلاح را در مواقع دیگر هم بکار می برند . مثلاً وقتی کسی چیزی گم کرده ، یا از ماجرائی می خواهد باخبر شود . پیش یکی از بابا ماماها می رود و از او می خواهد که بادش را زیر بکند و او را با خبر سازد .

سن سله کردن Sansele

وسط دو شته لنگوته را با نخ های ابریشمی زرد و آبی و سبز و قرمز بهم می دوزند و این کار را «سن سله» می گویند .

صافی

کسی که دچار هیچ یک از بادها نباشد ، یعنی آدم سالم را ، اهل هوا صافی می گویند .

طالب هوا

اهل هوا دو جورند ، یک عده طالب هوا که احتیاج به مجلس و بازی دارند . عده ای هم که طالب هوا نیستند و به مجلس و بازی احتیاج ندارند . با مختصر توجه بابا یا ماما خوب می شوند . این عده وقتی حالشان بهم می خورد ، بابا یا ماما دستی بسرو صورت مبتلا می کشد و حال شخص خوب می شود .

طلوع کردن زار

معمولاً می گویند : «زار در کله اش طلوع کرد .» این اصطلاح را موقعی می گویند که وقتی مجلس بازی گرم است یک مرتبه زار

یکی می گیرد. آنوقت می گویند: «زارش طلوع کرد.»

غلمان شدن

موقعی را گویند که بادی ناگهان در بدن یکی وارد شود و او را به تسخیر بکشد.

فرس

کسی که دچار یکی از بادهای شده، در واقع فرسی است که آن باد یا آن هوا سوار او گشته است.

مرکب

بهمان منظور فرس استعمال می شود.

مضرانی

به بادهای یا جن هائی گفته می شود که همیشه اسباب ناراحتی هستند و کمتر صاف می شوند. مضراتی ها بیشتر زیر درختان، مخصوصاً زیر درخت لور Lur یا کنار چاه آب ها یا کنار برکه ها هستند.

مجلس حد

مجلسی را گویند که اهل هوا جمع می شوند تا حدی را که بابا برای خلاف یکی از اهل هوا تعیین کرده، اجرا کنند. حد اغلب ضربه های خیزران است که اهل هوا با پول آن را می خرنند و در غیر این صورت همراه ضربه های دهل «حد» را اجرا می کنند.

نان کردن

احسان و صدقه را گویند، وقتی که کسی می‌خواهد از شر اجنه و پادها در امان باشد، نان می‌کند.

نخ جان شدن

وقتی یک باد کاملاً وارد بدن شخص مبتلا شده، می‌گویند که آن باد نخ جان فلانی شده است.

هوب

کلمه عربی است و در اصطلاح اهل هوا به معنی «باد» گفته می‌شود.

طرح و تصویر

بیشتر طرح‌ها و عکس‌هایی که برای این دفتر فراهم شده بود - اگرچه بعلت نداشتن وسایل و امکانات لازم نالقص بودند - در اثر نقل و انتقال و پریشانی‌ها که نگفتنش بهتر ، گم و گور شدند و از بین رفتند آنچه که بتواند به وضوح مطالب کمک بکند در اینجا نخواهید یافت جز چند عکس از جنوب و از بابا ماماها و مبتلایان که برسم یادگار در اینجا آمده است.



این منظره سواحل جنوب ، دریاست وماهیگیری و ماهیگیران ، لیغ ریختن و لیغ جمع کردن

منتظر احسان دریا

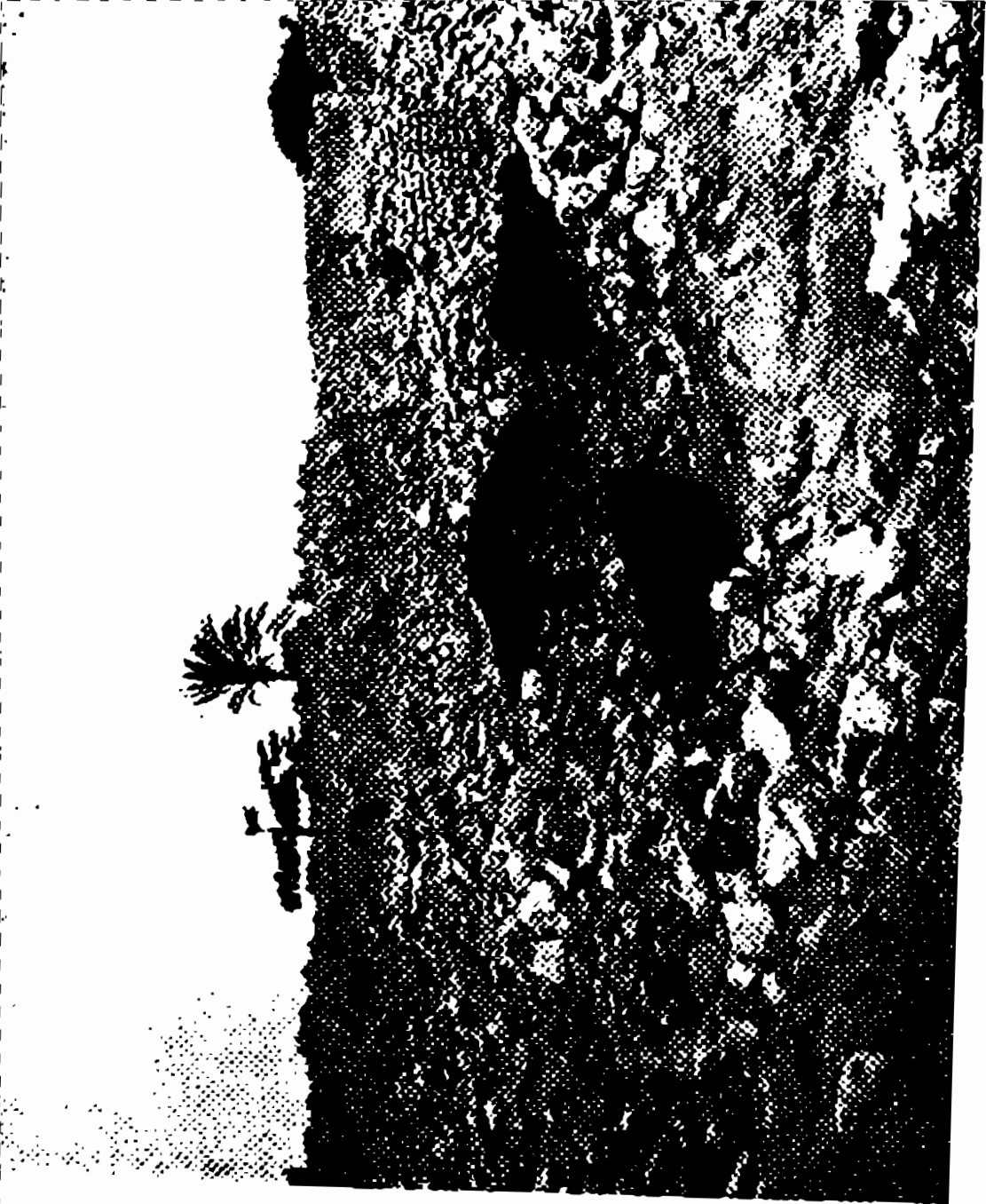


ومردم سرعوب وسبھوت ماحل نشین





تلاش راه یابی به دریا و صید ماهی



آبادی‌های پاشیده و درهم ریخته

اگر تار بادها



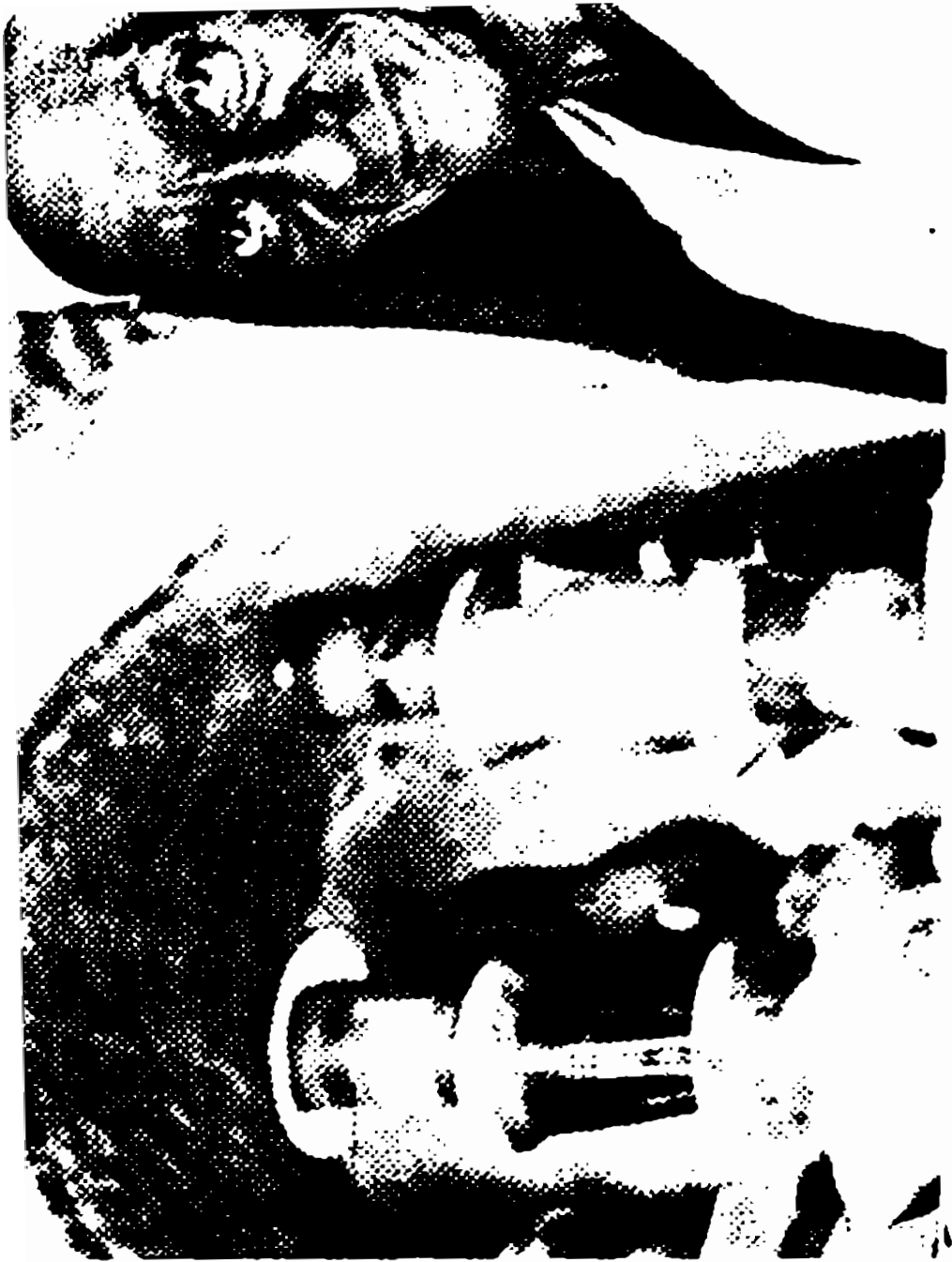
www.iranica.com



ماما حنيفه - ماما زار جز

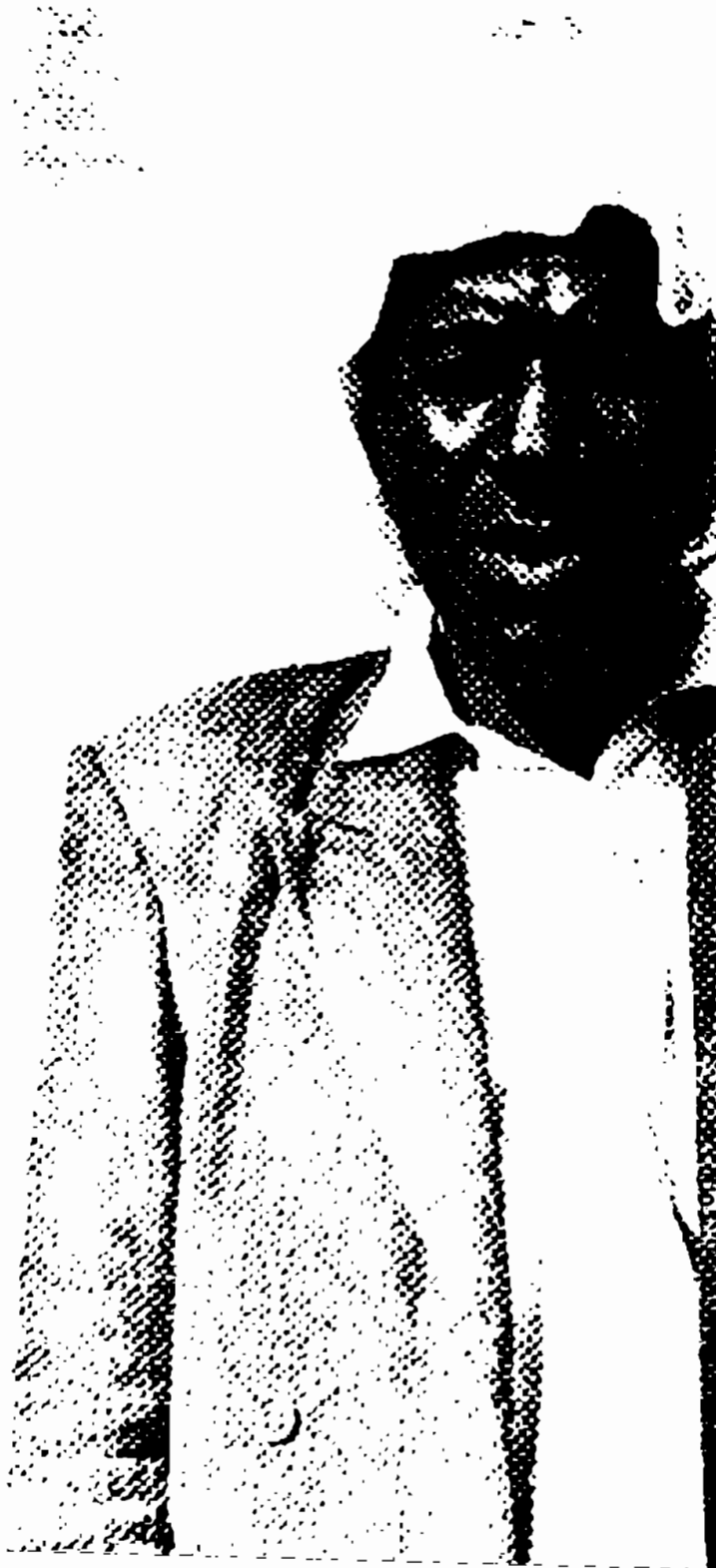
ماما قدم - ماما زار
و مطرب بندرلنگه





ود - بابای نویان بندر لنگه

وزیرہ قشم





بابا درویش - بابا زار و نوبان جزیره قشم -

بابا درویش با دهل دوسر در مجلس زار .



بابا درویش با تمبوره باد نوبان.





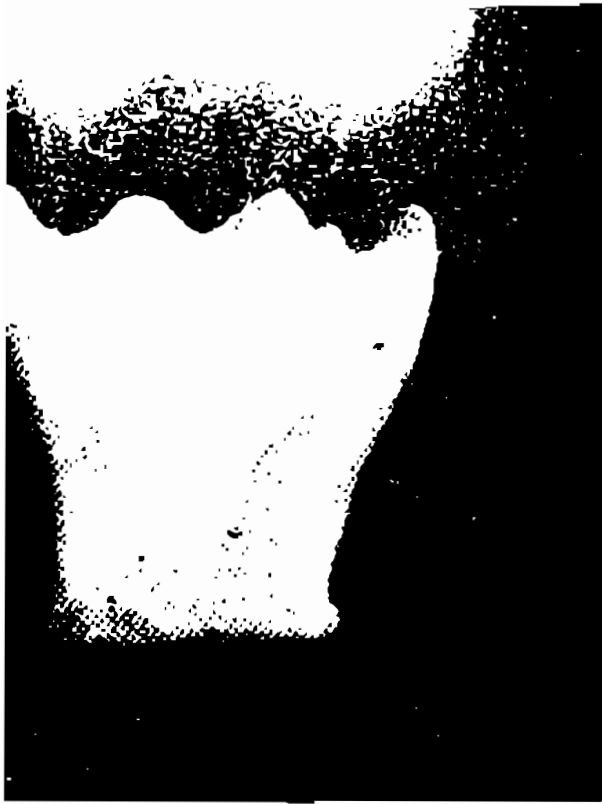
بابا زار جزيرة لارك

محمد حاجی سلیمان - کدخدای لارک که گرفتار زار شده بود.

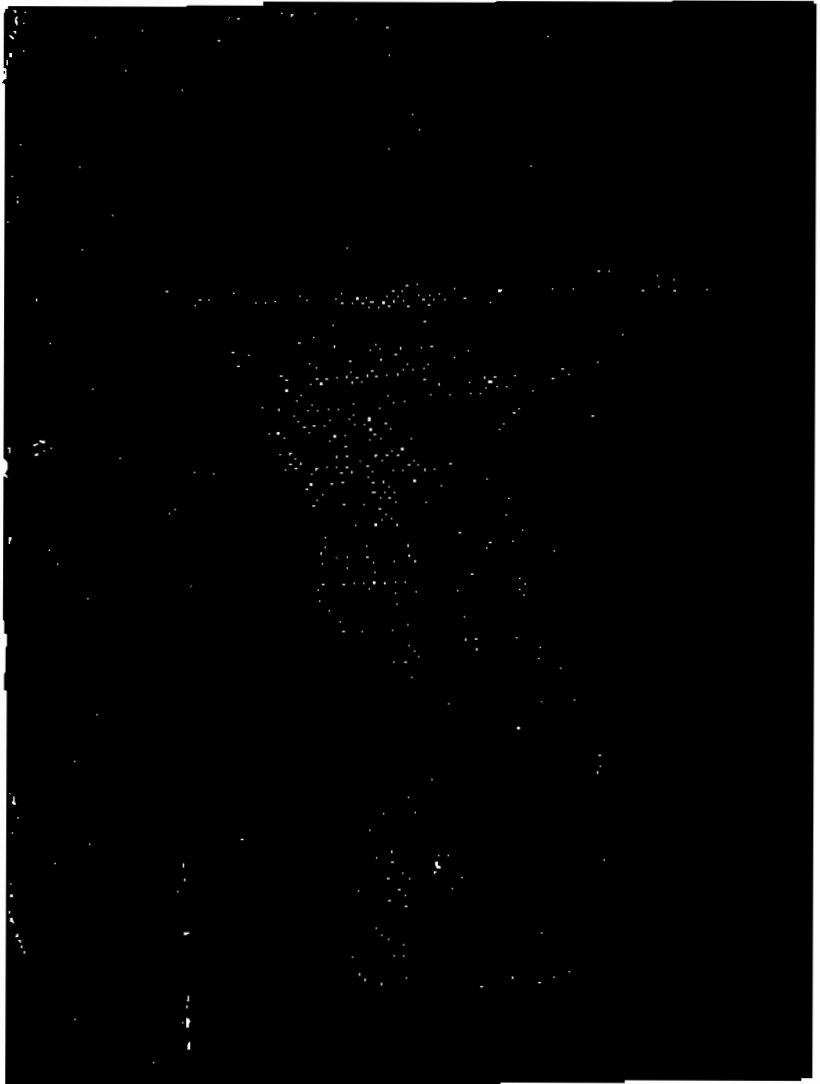




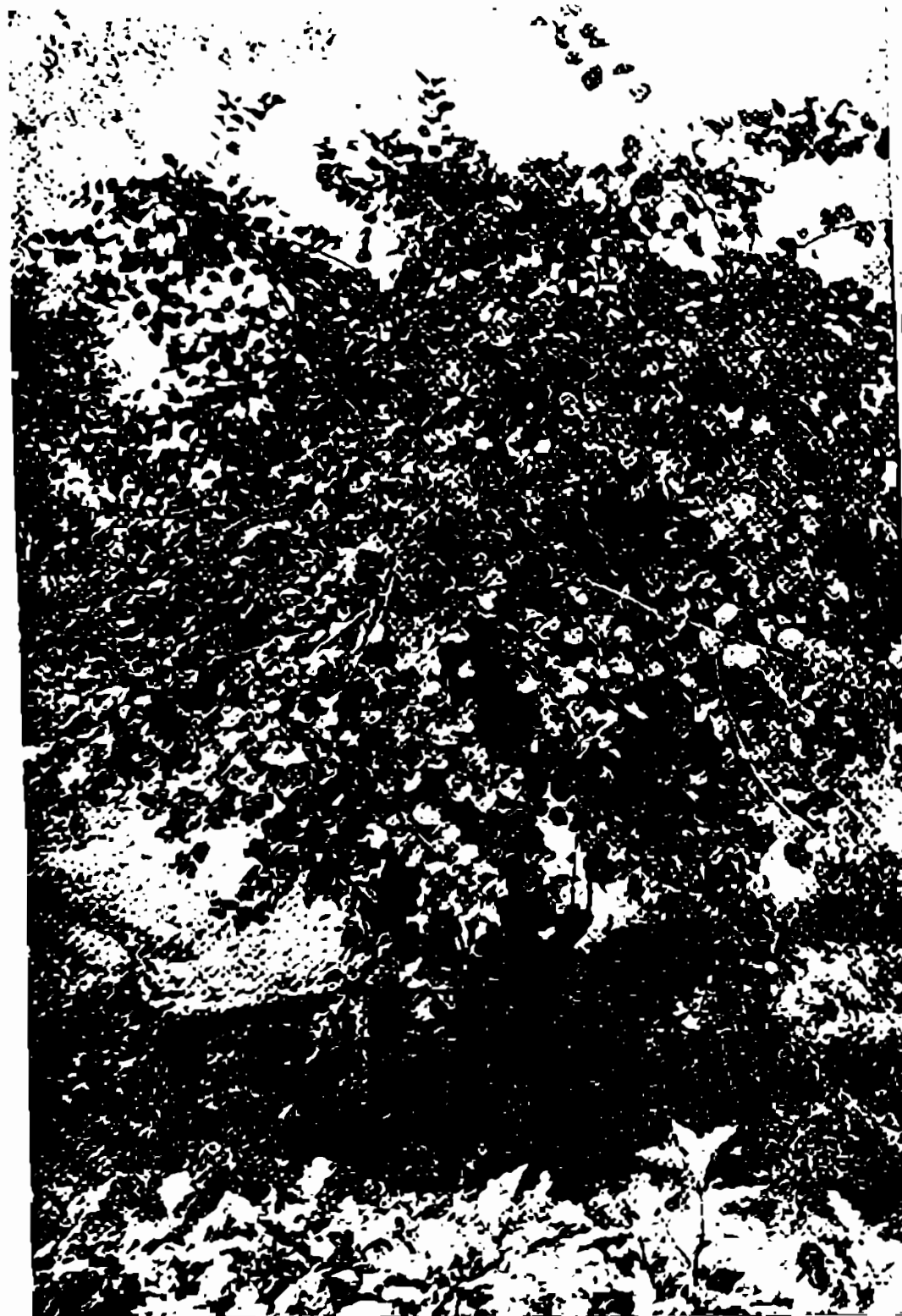
بغور اهل هوا



دو نوع «گشته سوز»



این درخت‌ها محل و مکان جن‌های مضراتی است.

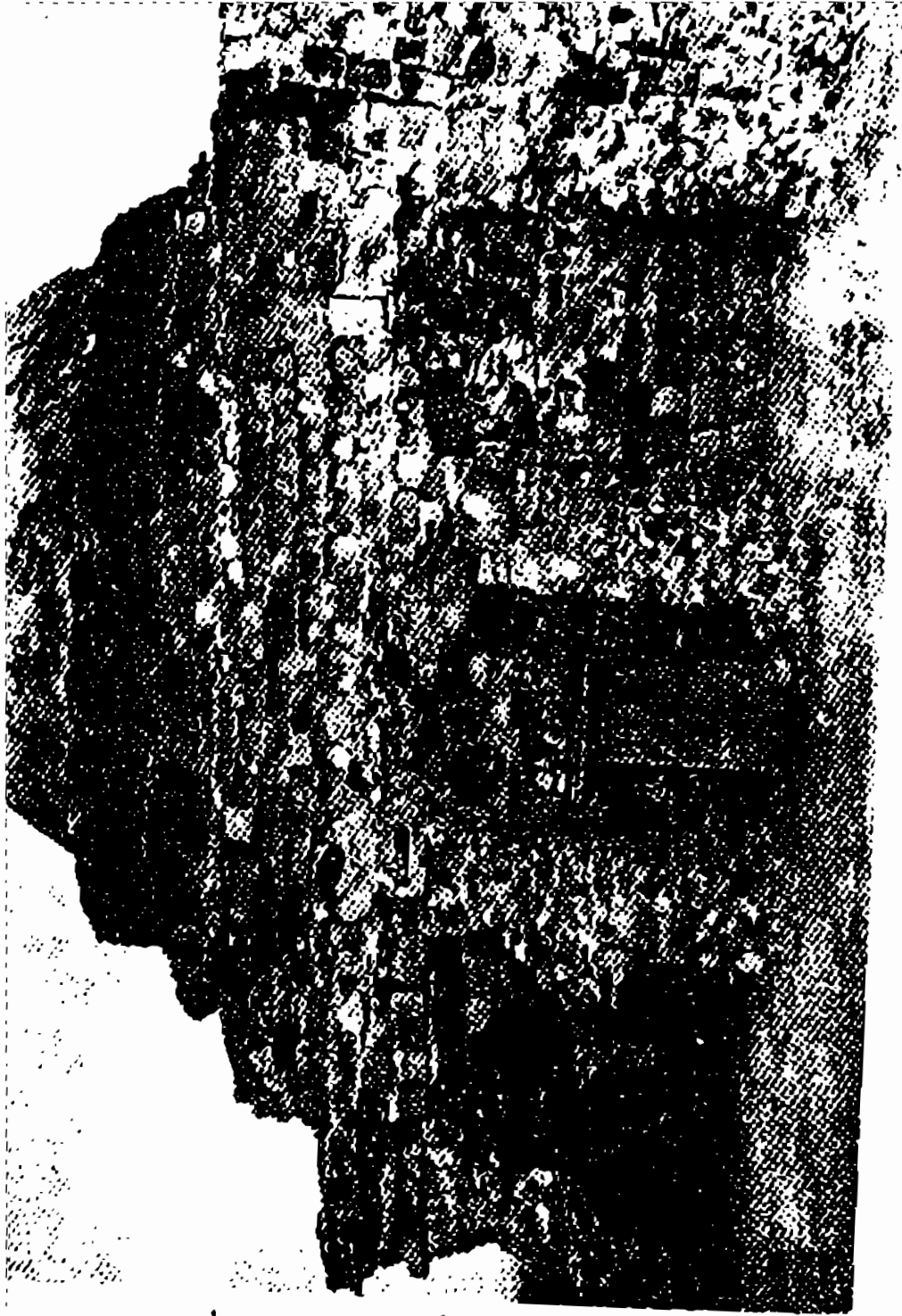




يك قدم گاه در جزیره لارك

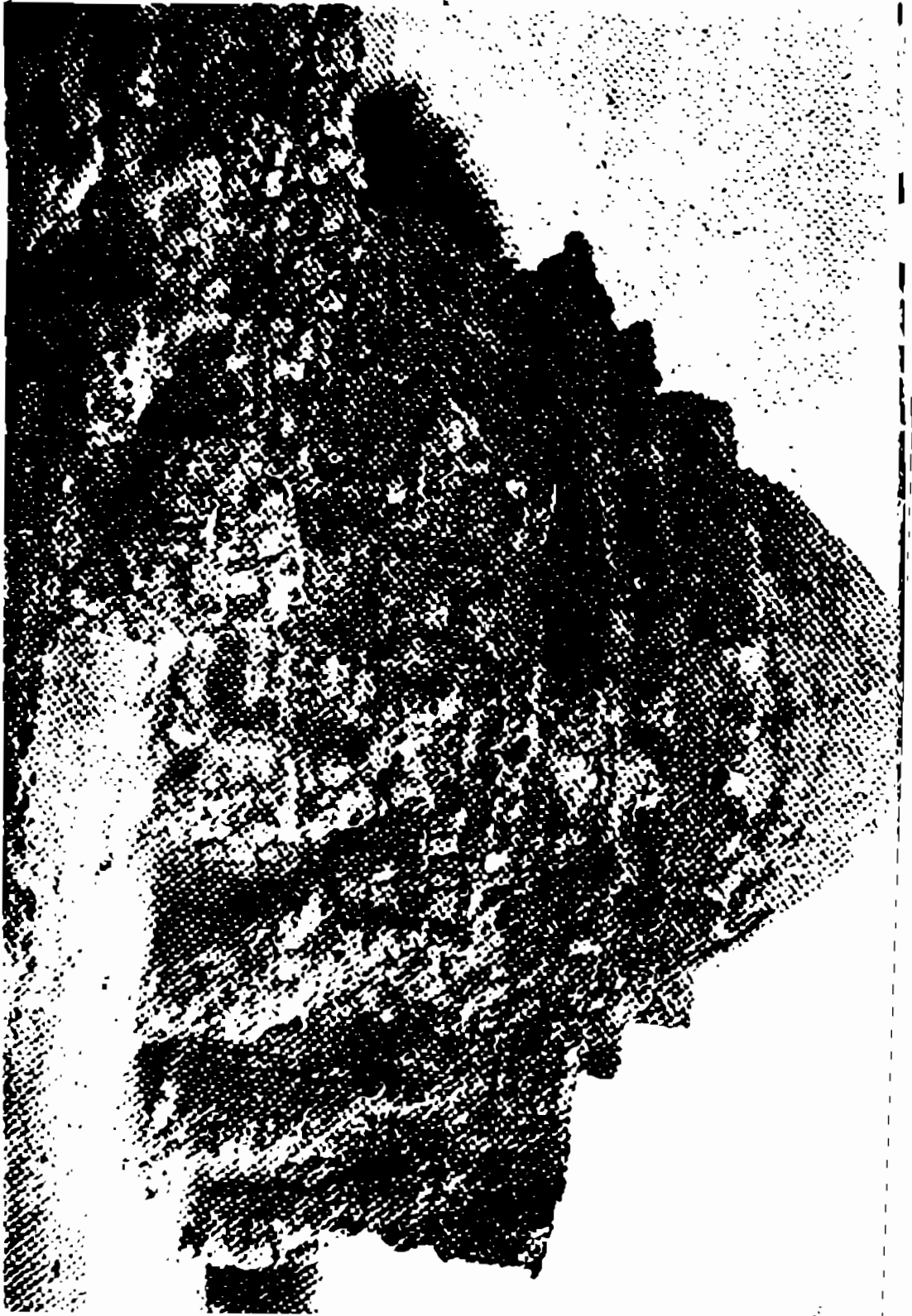
درخت کنار Konâr
قدم گاه شیخ فرج
در جزیره قشم





زیارتگاه خدر در بندر عباس

مقبرة خدرو الياس



ضمیمه

زار، بین «کلو» Kulu های ناحیه فارس هم معمول است، منتهی به صورتی دیگر. «کلو» ها سیاهانی هستند به صورت اقلیت هائی که برای کارهای سخت گندم پاك كنى و غریل بندی در دهات مختلف، باعتبار قول جلال آل احمد درزوبندگان و داراب و جلیا و حومه فسا، فیروز او مرد (فیروز آزاد مرد) و بانیان روزگاری گذراندند.

«کلو» ها تمام سال را در خانه مالک یا کدخدای ده نوکری می کنند، بانتظار روزهائی که بوجاری خرمن هافرا برسد. ساز و آواز و مطربی عروسی های ده به عهده همین «کلو» هاست. بروایت علی اکبر فلاح آهنگ معمول بین کلوها به «تریجه مالی» Trijemâli مشهور است. موقع اجرای «تریجه مالی» سرها به دوار می افتد و حتی پیر مرد و پیر زن «کلو» هم به ارتعاش در می آید و پا دهن کف کرده حالش بهم خورده می افتد. برای مداوا، ساز و نقاره را نزدیک گوش شخص از حال رفته می آورند و آهنگ دیگری می زنند و «کلو» ی افتاده بحال می آید.

اهل هوا

همچنین بروایت سید میرزا رضویان در مراسم مخنث کردن اطفال در جزایر و بنادر جنوب، یک نوع دهل کوبی مرسوم است که بی‌شکایت به آداب و مراسم زار کوبی نیست، والله اعلم.

فهرست اعلام

بمبئی ۱۴۹'۱۴۳'۹۹'۷۶'۵	آبادان ۴
بند حاجی علی ۱۴۶	
بوشهر ۲۴'۱۵'۹'۵	اروپا ۲۵
بندر چارک ۱۶۱'۷۵'۴۷'۱۶	افریقا ۱۴۳'۳۲'۲۵'۲۳'۶'۵'۳
بندر عباس ۶'۱۹'۲۵'۵۷'۵۷	۷۴'۷۰'۶۰'۵۸'۵۴'۴۷'۴۶
۱۲۸'۱۲۷'۱۱۷'۹۹'۶۹'۶۵	۱۴۹'۱۰۳'۸۱
۱۵۲'۱۳۱	انگلستان ۵
	ایران ۴۲۶'۲۵'۲۴'۲۳'۹'۶'۵
بیجو ۴	۱۵۴'۴۷'۴۶'۴۳'۳۳'۳۲'۳۱
پاکستان ۹	۷۰'۶۹'۶۷'۶۵'۵۸'۵۶'۵۵
پرتقال ۱۳'۵	۸۵'۸۱'۷۸'۷۶'۷۵'۷۴'۷۳
پشت شهر ۶	۱۲۷'۱۱۱'۱۰۶'۱۰۰'۹۳
په پشت ۱۴۵	۱۷۴'۱۷۱
تانگانیکا ۴	
تبن ۲۴	باطنید ۱۴
	بحرین ۵۶'۵۵
جاسک ۵'۴	بماسه ۴
جبل الربیع ۱۱۶'۶۲	بلوچستان ۱۳۶

شارجه ۱۴، ۵۷، ۷۵، ۸۵، ۱۲۷	چاه بهار ۴، ۹، ۱۰
شناس ۱۱	چاه مسلم ۱۱
شیراز ۱۴۵	
	حبشه ۴۳، ۸۵
طاحونه ۷، ۸، ۱۱	
	خارک ۱۵۳
عدن ۴، ۵۵، ۵۸، ۷۸، ۸۵، ۹۷، ۹۹	خلیج فارس ۹۷
۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷	خمیر ۳۷، ۱۰۲، ۱۶۴
عربستان ۳۲، ۴۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹	خوریان ۴، ۱۴۶
۹۷، ۱۱۶	
	دارالسلام ۴
فارس ۱۳۶	دوبی ۱۳، ۵۷، ۷۲، ۷۵، ۷۹، ۸۵
	۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۴
قشم ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۳۱	دیرستان ۱۷-۵۱، ۳۴
۳۲، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۷۴، ۹۳، ۹۹	
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۷	رأس الخیمه ۹۷
۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲	رمجاه ۸، ۱۰
۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۳	
قطر ۱۴، ۵۵، ۵۷، ۷۲، ۷۵، ۸۵	زنگبار ۴، ۵، ۴۳، ۵۸، ۱۴۱
۱۱۳، ۱۲۷	
قلندی ۴	ژاپون ۹
قیل ۶۵	
	سایه خوش ۸
کراچی ۵	سلخ ۳۱، ۳۴، ۵۶، ۱۷۳
کشمایر ۴	سومالی ۳، ۴، ۵، ۴۳، ۵۸، ۸۵، ۹۷
	۹۹

انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

- ۱ - کشورهای توسعه نیافته
Y. Lacoste . ترجمه دکتر هوشنگ نهاوندی
۱۳۴۰ ۸۰ ریال
- ۲ - روش مردم شناسی
P. B essaignet . ترجمه دکتر علی محمد کاردان
۱۳۴۰ ۴۰ ریال
- ۳ - مقدمه بر علم جمعیت
A. Sauvy . ترجمه دکتر جمشید بهنام
۱۳۴۰ ۹۰ ریال
- ۴ - طرح روان شناسی طبقات اجتماعی
M. Halbwachs . ترجمه دکتر علی محمد کاردان
۱۳۴۰ ۱۱۰ ریال
- ۵ - روش مردم شناسی (بزبان فرانسوی)
Méthode de l'anthropologie
P. Bessaignet
۱۳۴۰ ۴۰ ریال
- ۶ - فشنگ به ضمیمه جغرافیای طالقان (دفترهای مونوگرافی ۱)
هوشنگ پور کریم - محمد حسن صنیع الدوله
مهر ماه ۱۳۴۱ ۷۵ ریال
- ۷ - جمعیت شناسی . جلد اول ، دموگرافی عمومی
دکتر جمشید بهنام
مهر ماه ۱۳۴۱ ۱۰۰ ریال
- ۸ - انسان گرسنه (ژنو پلیتیک گرسنگی)
J. DE Castro . ترجمه منیره جزینی (مهران)
مهر ماه ۱۳۴۱ ۲۳۵ ریال
- ۹ - یوش (دفترهای مونوگرافی ۲)
غیروس طاهباز
خرداد ماه ۱۳۴۲ ۷۵ ریال
- ۱۰ - جغرافیای اصفهان (دفترهای مونوگرافی ۳)
میرزا حسین خان ، بکوشش دکتر منوچهر ستوده
مرداد ماه ۱۳۴۲ ۷۰ ریال
- ۱۱ - جزیره خارک در دوره استیلای نفت (دفترهای مونوگرافی ۴)
غسرو خسروی
شهریور ماه ۱۳۴۲ ۸۰ ریال
- ۱۲ - روشهای مقدماتی آماری
دکتر عباسقلی خواجه نوری ، مهندس مزت آفقه راستکار ،
نصرت آفقه سرداری ، مهندس ابوالقاسم قندهاریان ،
مهندس علی مدنی
آبان ماه ۱۳۴۲ ۲۰۰ ریال
- ۱۳ - تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ
سعید نفیسی
دی ماه ۱۳۴۲ ۱۴۰ ریال
- ۱۴ - اصول حکومت آتن
ارسطو . ترجمه باستانی پاریزی
اسفند ماه ۱۳۴۲ ۱۵۰ ریال

- ۱۵ - ایلخچی (دنتراهای مونوگرافی ۵)
غلامحسین ساعدی
۱۰۰ ریال اسفند ماه ۱۳۴۲
- ۱۶ - تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان
سعید نفیسی
۱۴۰ ریال اسفندماه ۱۳۴۲
- ۱۷ - قواعد روش جامعه‌شناسی
E. Durkheim . ترجمه دکتر علیمحمد کاردان
۱۲۰ ریال خرداد ماه ۱۳۴۲
- ۱۸ - ایل باصری (دنتراهای مونوگرافی ۶)
F. Barth . ترجمه دکتر کاظم ودیدی
۱۰۰ ریال شهریور ماه ۱۳۴۳
- ۱۹ - روشهای تحلیلی جمعیت‌شناسی
دکتر امانی
۷۰ ریال شهریورماه ۱۳۴۳
- ۲۰ - اقتصاد جهان فردا
دکتر هوشنگ نهاوندی
۹۰ ریال شهریور ماه ۱۳۴۳
- ۲۱ - بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران
۲۵۰ ریال شهریور ماه ۱۳۴۳
- ۲۲ - اصول و نامه ریزی رشد اقتصادی
ترجمه دکتر امیرحسین جهانگللو
۶۰ ریال آذرماه ۱۳۴۳
- ۲۳ - روش مردم‌شناسی بسنیه
P. Bessagnet ترجمه دکتر علیمحمد کاردان
۴۰ ریال چاپ دوم دیماه ۱۳۴۳
- کشورهای توسعه‌نیافته
ابولو کوت دکتر هوشنگ نهاوندی
۴۰ ریال فروردین ۱۳۴۳
- ۲۴ - نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری
مطالعه از نظر جامعه‌شناسی سیاسی
- خانم شبلی تحقیقی شماره ۲
۲۷۰ ریال خردادماه ۱۳۴۴
- ۲۵ - روشهای تحقیق در علوم اجتماعی (جلد اول)
ترجمه دکتر خسرو مهندسی
۲۱۰ ریال خرداد ماه ۱۳۴۴
- ۲۶ - اصول علوم سیاسی (جلد اول)
دکتر رضا علومی
۱۵۰ ریال ارداد ماه ۱۳۴۴
- ۲۸ - واقعیات حاصل از ارقام
ترجمه مهندس قندهاریان
۳۲۰ ریال تیر ماه ۱۳۴۴
- ۲۹ - روش بررسی و شناخت کلی ایلات عشایر
نوشته : دکتر پرویز ورجاوند
۱۰۱ ریال شهریورماه ۱۳۴۴
- ۳۰ - خیابو یا مشکین شهر
نوشته : غلامحسین - اعلی
۱۰۰ ریال آبانماه ۱۳۴۴
- ۳۱ - بیرق ایران (تألیف ۱۷)
تألیف حمید نیرنوری
۵۸ ریال آبانماه ۱۳۴۴
- ۳۲ - نشر اندیشه‌ها و روش‌های نو در روستا
نوشته : مهندس عطاءاقت معتدل
۷۵ ریال دیماه ۱۳۴۴



